

ساقی لقایی؛ خشونت سیستماتیک علیه زنان
و تاثیر آن بر افزایش خشونت خانگی



نعیمه دوستار؛ فمینیسم؛ جنبشی برای مردان؟



حسین رئیسی؛ نظام حقوقی سنتی ایران،
بستر ساز خشونت خانگی است



ختنه‌ی پسران عملی بهداشتی یا کودک
آزاری؟! در گفتگو با محمود امیری مقدم



دکتر ناهید توسلی:
امیدی به تصویب
قوانین عادلانه در
رابطه با حقوق زنان
در مجلس نیست



۳	شما چه گفته‌اید؟
۳	کارتون ماه/ غزل شب
۴	دیده‌بان
۵	«استحاله» خطری که هر نماینده‌ای را تهدید می‌کند/ رضا علیجانی
۸	پارساان از اسطوره تا مقاومت/ رضا شاهمرادی
۱۱	نقش نهاد خانواده در شناساندن حقوق بشر به اعضایش/ ساموئل بختیاری
۱۳	اعتماد عمومی در جامعه‌ی ایران؛ در گفتگو با نوشین ثابتی، روان‌درمانگر/ مانی تهرانی
۱۷	نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران؛ چالشی دیگر میان اصحاب کتاب و نهادهای دولتی/ رضا نجفی
۲۰	ختنه‌ی پسران؛ عملی بهداشتی یا کودک‌آزاری؟؛ در گفتگو با محمود امیری مقدم/ سیمین روزگرد
۲۶	پرونده‌ی ویژه؛ خانه‌های ناامن
۲۷	خشونت سیستماتیک علیه زنان و تاثیر آن بر افزایش خشونت خانگی/ ساقی لقای
۳۰	آمار غیردقیق و تحلیل‌های نادرست از خودسوزی زنان کرد-گفتگو با فاطمه کریمی/ سوسن محمد خانی غیاثوند
۳۷	لزوم اصلاح قانون در رابطه با تمکین اجباری/ محمد محبی
۴۰	حسین رئیسی: نظام حقوقی سنتی ایران، بستر ساز خشونت خانگی است/ سیاوش خرمگاه
۴۶	فمینیسم؛ جنبشی برای مردان؟/ نعیمه دوستدار
۴۸	نقش دولت در مبارزه با خشونت علیه زنان در حوزه‌های خصوصی/ الهه امانی
۵۳	دکتر ناهید توسلی: امیدی به تصویب قوانین عادلانه در رابطه با حقوق زنان در مجلس نیست/ علی کلائی
۶۱	معرفی کتاب: خشونت خانوادگی: زنان کتک خورده

ماهنامه‌ی حقوقی، اجتماعی خط صلح

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد

دبیر اندیشه: محمد محبی

دبیر اجتماعی: علی کلائی

دبیر حقوقی: حسین رئیسی

طراح گرافیک: ایمان نیکی‌نژاد

دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: ساقی لقای، نعیمه دوستدار، الهه امانی، ساموئل بختیاری، سیاوش خرمگاه، رضا شاهمرادی، سوسن محمد خانی غیاثوند، مانی تهرانی، رضا علیجانی، غزل شب

ماهنامه‌ی خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.

استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.



اطلاعات تماس با ما :

Address:

12210 Fairfax Towne Center, Unit 911

Fairfax VA 22033

United State

Phone: +1 (571) 223 54 06

Fax: +1 (571) 298 82 17

E-mail: Info@ Peace-Mark.org

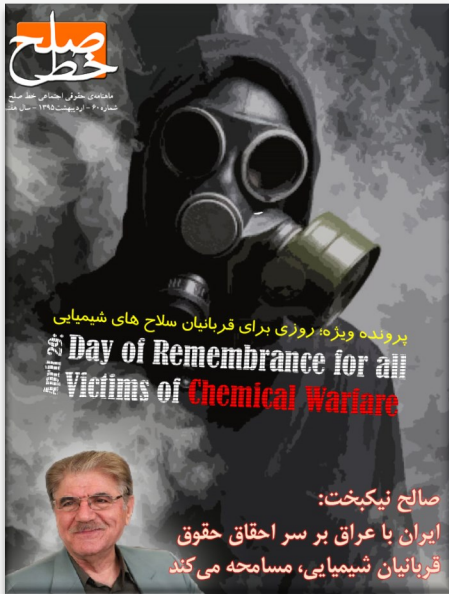
Web: www.peace-mark.org

شما چه گفته اید، درباره‌ی ...

بمباران شیمیایی کردها؛ تاکتیک یا استراتژی؟/ شاهد علوی

شمیم سمیع‌نیا: این مسئله فقط به خاطر این است که کردها حکومت و کشور خودشان را ندارند تا از آن‌ها حمایت شود. و این یکی از ضرورت‌هایی است که باید خود کردها در موردش تصمیم اتخاذ کنند.

علی مهجور: واقعاً در اشتباه هستید. عامل این جنایت خانگی بود و فقط چون صدام خودش هم کم جنایت نکرده بود و الان هم دیوارش کوتاه است، همه چیز به گردن او انداخته می‌شود. حکومت ایران هم چون می‌داند که دستش رو خواهد شد، پیگیر این ماجرا و گرفتن غرامت نیست.



مصدومان شیمیایی زرده کرمانشاه، مغضوبان روی زمین/ حسین احمدی نیاز

فرزاد لطفی: متأسفانه ما یارسانی‌ها از تمام حقوق اولیه‌ی انسان‌ها برای زندگی در ایران محروم هستیم در حالی که در زمان جنگ چه جوانانی که شرافتمندانه و برای نجات کشور و ناموس مردم دلاورانه جنگیدند و جان خود را از دست دادند و الان کوچک‌ترین نامی از آنان نیست. یکی نیست از سردمداران حکومت بپرسد، آن زمان که جنگ بود چرا نمی‌گفتید شما که یارسانی هستید نباید در جنگ شرکت کنید ولی الان به خاطر باور و ایمانمان به دین یاری، که همانا نوع دوستی می‌باشد، از حق کار و تحصیل محرومیم.

عباس قنبری: ما یارسانی‌ها که احترام به عقاید و آیین‌های دیگر و دوری از جنگ و خشونت از خصلت‌های آیینمان است، همواره قربانی تبعیض دینی و نژادی قرار داشتیم؛ دیگر مسائلی مثل بمباران شیمیایی خانه و کاشانه‌مان که هیچ، نور علی نور بود.



کاری از غزل شبیح

کارتون ماه





- وزیر کشور از تشکیل کمیته‌ای به منظور بررسی مجازات‌های جایگزین اعدام برای قاچاقچیان مواد مخدر خبر داد.
- با نقض حکم دادگاه بدوی آتنا فرقدانی و کاهش محکومیت وی از ۱۲ سال و نه ماه حبس تعزیری به ۱۸ ماه حبس، وی از زندان آزاد شد.
- شهین دخت مولوردی، معاون حسن روحانی، از تشکیل ستاد ملی رسیدگی به امور زنان و خانواده در آینده‌ای نزدیک خبر داد.
- آیت‌الله خامنه‌ای، در دو سخنرانی جداگانه از گسترش آموزش زبان انگلیسی شدیداً انتقاد و سفر به آنتالیا را "حرام" اعلام کرد.
- در اقدامی عجیب، عده‌ای در زابل روی درختان در این شهرستان اسید پاشیدند.
- برگزاری دومین نمایشگاه کاریکاتور هولوکاست در ایران، انتقاد مدیرکل یونسکو را در پی داشته است.
- پیروان یارسان در سومین سالگرد خودسوزی نیکمرد طاهری تجمع کردند و خواستار به رسمیت شناختن آیین یاری شدند.
- امامان جمعه در ایران به دیدار فاتره هاشمی با فریبا کمال‌آبادی، زندانی بهایی، واکنش نشان دادند و این دیدار را محکوم کردند.
- هاشمی رفسنجانی در واکنش به دیدار فاتره هاشمی با فریبا کمال‌آبادی، زندانی سیاسی عضو هیئت مدیره‌ی جامعه بهاییان، گفت که فاتره اشتباه بدی کرده و باید آن را تصحیح و جبران کند.
- ۴۱ غرفه به دلیل "رعایت نکردن مقررات و ضوابط"، از حضور در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در روزهای باقیمانده و همچنین شرکت در نمایشگاه کتاب سال آینده محروم شدند.
- مجلس ایران با حذف بخش اعطای تابعیت به فرزندان زنان ایرانی از اتباع خارجی، ماده‌ای قانونی را تصویب کرده که در صورت تایید نهایی، به دولت اجازه می‌دهد به اعضای خانواده‌ی اتباع افغانستان که از سوی نهادهای نظامی ایران به سوریه اعزام و در آن‌جا کشته می‌شوند، تابعیت ایرانی بدهد.
- رئیس کمیسیون فرهنگی و پیوست‌نگاری فرهنگی گفت که فیلترینگ هوشمند اکنون در اینستاگرام با "ربات‌های هوشمند" آغاز شده است.
- به گفته‌ی دادستان تهران، طی پرونده‌های عنکبوت یک و دو، با ۱۵۰ آرایشگاه، مزون و عکاسی برخورد شد و تعدادی فعال مدلینگ دستگیر شدند.
- مردان همجنس‌گرا برای معافیت از سربازی، باید خصوصی‌ترین اطلاعات مربوط به روابط جنسی خود را در اختیار نیروی انتظامی بگذارند.
- شورای نگهبان طی اطلاعیه‌ای از تایید طرح جرم سیاسی توسط این شورا، با توجه به اصلاحات انجام شده، خبر داد.
- روستای زین‌الدین نزدیک‌ترین روستا به مشهد است که تمام مردان این روستا بیکارند.
- معاون اجتماعی و فرهنگی شهردار تهران گفت که "۱۵۰ نفر از زنان در کمپ شفق در معرض درمان با متادون قرار گرفته بودند".
- قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر از وجود ۶۰ هزار کارت خواب در سطح کشور خبر داد.
- بر اساس مطالعات صورت گرفته روزانه ۷ کودک معتاد در تهران متولد می‌شوند.
- منصوره حسینی مجری اتاق خبر شبکه ماهواره‌ای "من و تو" که اخیراً به ایران سفر کرده بود، دستگیر شد.
- رسول بدایی، فعال صنفی که به تازگی از از زندان آزاد شده بود، مجدداً بازداشت و برای او پرونده‌ای جدید تشکیل شد.
- در حمله‌ی نیروهای امنیتی به یک کلیسای خانگی در شهر رشت، سه تن از اعضای کلیسای ایران بازداشت شدند.
- در جریان تلاش برای برگزاری مراسم‌های روز جهانی کارگر در کشور علاوه بر بازداشت دستکم ۱۲ تن از کارگران در شهرهای مختلف و احضار ۴ تن دیگر، از برگزاری تجمعات متعددی توسط مأموران انتظامی یا امنیتی ممانعت به عمل آمد.
- امید رحمانی از زندانیان جرایم مالی زندان مرکزی ارومیه، در اقدامی اعتراضی، با "گچ گرفتن سر"، دست به اعتصاب غذا زد.
- در ماه گذشته چندین زندانی سیاسی منجمله محمد صدیق کبودوند، جعفر عظیم زاده، سهیل بابادی، محمود بهشتی لنگرودی، اسماعیل عبدی، عباس لسانی و رمضان احمد کمال در زندان‌های مختلف کشور دست به اعتصاب غذا زدند و حال بسیاری از ایشان وخیم گزارش شد.
- حدود ۱۰۰ نیرو از گارد زندان رجایی شهر به سالن ۲۱ اندرزگاه ۷ زندان رجایی شهر کرج حمله کرده و وسایل زندانیان سیاسی-امنیتی را به طور خشونت آمیزی بازرسی توأم با تخریب کردند.
- با گذشت قریب به ۲۰۰ روز از بازداشت ۷ تن از فعالین اهل سنت در استان گلستان، همچنان از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نیست.
- علیرضا گلی‌پور، زندانی متهم به جاسوسی، به ۳۹ سال زندان محکوم شد.
- نرگس محمدی، فعال مدنی و نایب رئیس کانون مدافعان حقوق بشر، به ۱۶ سال زندان محکوم شد.
- رئیس اداره‌ی ثبت‌احوال شهرستان اهر در آذربایجان شرقی، از ثبت ازدواج ۱۱۴ دختر زیر ۱۵ سال سن در سال گذشته در آن‌جا خبر داد.
- مدیر کل ثبت احوال کردستان گفت که سال گذشته ازدواج شش دختر کم‌تر از ۱۰ سال در این استان ثبت رسمی شده است.
- یک دختر ۲۴ ساله به نام هاجر واحدی در منطقه‌ی کوهستان پیرومران، بر اثر انفجار مین مجروح و به بیمارستان منتقل گردید.
- بخشدار بستان، از مرگ دختری ۱۰ ساله در برخورد با مین در روستای قدرت‌آباد واقع در استان خوزستان خبر داد.
- روزانه چهار نفر در کشور به دلیل حوادث ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند.
- مرد ۴۷ ساله‌ای در تهران، به دلیل عدم توانایی در پرداخت هزینه‌های پذیرش بیمارستان، در همان بیمارستان دست به خودکشی زد.
- یک کارگر شاغل در یک نانوايي در سمنجن به نام بهزاد علیپور به دلیل ناتوانی در تامین معاش خودکشی کرد.
- یک پسر بچه‌ی ۱۴ ساله در شهرستان مینودشت از راه حلق آویز خودکشی کرد.
- دختر ۱۲ ساله‌ای در مشهد که از سوی مسئولان مدرسه یک هفته اخراج شده بود، به خاطر ترس از تنبیه پدر، دست به خودکشی زد.
- زن بارداری حدوداً ۲۵ ساله در پارک شهر فسا خود را آتش زد.
- یک کودک دو ساله‌ی یزدی به نام یونس قائمی، پس از عمل ختنه در بیمارستان، جان باخت.
- در بلوار توس شهر مشهد زنی جوان به دنبال مشاجره با همسرش اقدام به پاشیدن اسید بر روی وی کرد.
- پزشکان کلیه‌ی راست امید کوکی فیزیکی‌دان زندانی ایرانی را، به علت عارضه‌ی تومور بدخیم سرطانی، به طور کامل از بدنش خارج کردند.
- یک زندانی عادی در ساری که محکوم به حبس و دیه شده بود، با روش حلق آویز خودکشی کرد.
- پدری که فرزندانش را شکنجه کرده بود، در حالی دستگیر شد که احتمال می‌رود او سه سال قبل مرتکب قتل همسرش نیز شده باشد.
- زنی به نام اعظم پس از ۲۱ روز شکنجه توسط شوهرش از مرگ رهایی یافت؛ او و دخترانش در این مدت محروم از خوردن آب و غذا بودند.
- زنی به دلیل بدبینی‌های شوهرش ماه‌ها تحت شکنجه‌ی او قرار داشت و سرانجام نیز به قتل رسید.
- علی‌رغم آزار جنسی دختر ۹ ساله توسط معلمش در یکی از مدارس روستایی استان زنجان، قاضی برای متهم قرار منع تعقیب صادر کرد.
- حکم شلاق حدی زنی که متهم به قتل شوهرش و داشتن "رابطه‌ی نامشروع" بود در ملاعام و در شهر گلپایگان اجرا شد.
- افشین سهراب زاده، زندانی سیاسی محبوس در زندان میناب، با این‌که در پی ابتلا و پیشرفت سرطان روده، وضعیت وخیمی دارد، خون بالا می‌آورد و هر روز یک‌گام به مرگ نزدیک‌تر می‌شود، اما مسئولان از اعزام او به بیمارستان خودداری می‌کنند.
- پس از گذشت ۶ سال از ۱۹ اردی‌بهشت، هنوز مدفن فرزند کمانگر و چهار زندانی سیاسی دیگر مشخص نیست.



«استحاله» خطری که هر نماینده‌ای را تهدید می‌کند



رضا علیجانی

روزنامه نگار

در این راستا به نظر می‌رسد نخستین کار زنان نماینده می‌تواند تشکیل و تقویت کمیسیون زنان و تهیه طرح و برنامه‌ای چهارساله برای آن در چارچوب فوق‌الذکر و تلاش برای فعال‌سازی همه‌ی زنان و نیز نمایندگان مرد همسو و هم‌دل با رویکرد رفع تبعیض از زنان باشد.

بدین ترتیب اولین کنش این کمیسیون می‌تواند برخورد فعال در تصویب وزرای دولت از جمله با مطالبه‌ی برنامه‌های هر یک از آنان برای مشارکت دادن زنان در وزارت خانه و ادارت تابعه‌شان و نیز پیگیری مطالبات زنان در حوزه‌ی مربوط به آن وزارتخانه باشد. این برخورد باعث «دیده شدن» زنان و نیز مسائل زنان توسط تک تک وزرا خواهد بود.

همچنین ارتباط مستمر با معاونت خوش فکر زنان در دولت و نیز تقویت وی همراه با پیگیری مطالبات ویژه‌ی زنان، وظیفه‌ی اثرگذار دیگر این کمیسیون است.

اما شاید مهم‌ترین وظیفه‌ی این کمیسیون بازنگری و اصلاح برخی قوانینی باشد که در آن‌ها حقوق زنان تضییع شده و یا ماهیتی تبعیض آمیز دارد. در این رابطه می‌توان از بعضی فعالان حقوق زنان و نیز برخی نهادهای مردمی فعال در این عرصه مشورت و همکاری خواست.

مسئله شناسی و به خصوص «اولویت بندی» مطالبات و مشکلات زنان برای جلوگیری از پراکنده کاری، خود مقدمه‌ی ضروری ایفای این وظیفه است. ارتباط و مشورت‌گیری از برخی

به طور کلی مجلس سه وظیفه‌ی اصلی و برخی وظایف فرعی دارد. به نظر می‌رسد وظایف کمیسیون زنان مجلس نیز در همین چارچوب قابل تصور و تحلیل باشد:

قانون‌گذاری، نظارت و سومی تصویب وزرا و طرح سوال و احیاناً استیضاح آنان. دیگر امور فرعی نیز عضویت برخی نمایندگان در بعضی از کمیسیون‌ها و شوراهای مختلف مرتبط با امور اجرایی است مانند شورای پول و اعتبار و نظایر آن.

در این راستا به نظر می‌رسد نخستین کار زنان نماینده می‌تواند تشکیل و تقویت کمیسیون زنان و تهیه طرح و برنامه‌ای چهارساله برای آن در چارچوب فوق‌الذکر و تلاش برای فعال‌سازی همه‌ی زنان و نیز نمایندگان مرد همسو و هم‌دل با رویکرد رفع تبعیض از زنان باشد.

مجلس دهم دارای برخی رکوردهاست، از جمله تعداد زنان نماینده. هر چند در مجموع این تعداد زیاد نیست و حتی می‌توان گفت ناچیز هم هست، اما به طور نسبی در شرایط حکومت مستقر در ایران و سابقه‌ی دوره‌های مختلف قبلی، مجلس دهم رکورد دار است. ضمن این که متأسفانه از قرائن چنین بر می‌آید که به‌خاطر برخورد ضعیف دولت و نیز حامیان مینو خالقی نمی‌توان امید چندانی به ورود وی به این مجلس داشت.

همچنین برای اولین بار است که می‌توان گفت تقریباً هیچ نماینده‌ای با تابلوی محافظه کاران وارد مجلس نشده است. بنابراین شاید بتوان این امید را داشت که برخلاف برخی مجالس قبلی نمایندگان زن واقعاً نماینده‌ی «زنان» هم باشند، و نه این که خود حامی ضدزنان‌ترین سیاست‌ها و در جهت تثبیت تبعیض آمیزترین قوانین و رویکردها عمل کنند.

جدا از تغییر نام نه چندان موجه کمیسیون زنان مجلس که می‌توانست نه کمیسیون منحصر به زنان نماینده، بلکه کلاً

کمیسیون مربوط به امور زنان باشد؛ در هر حال اینک این کمیسیون می‌تواند با عضوگیری از مردان نماینده، قوی‌تر از قبل عمل کند.

به طور کلی مجلس سه وظیفه‌ی اصلی و برخی وظایف فرعی دارد. به نظر می‌رسد وظایف کمیسیون زنان مجلس نیز در همین چارچوب قابل تصور و تحلیل باشد:

قانون‌گذاری، نظارت و سومی تصویب وزرا و طرح سوال و احیاناً استیضاح آنان. دیگر امور فرعی نیز عضویت برخی نمایندگان در بعضی از کمیسیون‌ها و شوراهای مختلف مرتبط با امور اجرایی است مانند شورای پول و اعتبار و نظایر آن.

حقوق دانان همسو و خواهان رفع تبعیض از قوانین و دیگر فعالان این عرصه می‌تواند به تهیه‌ی یک برنامه‌ی زمان‌دار و مرحله بندی شده، یاری برساند.

ولی کار دشوار در این رابطه اقناع دیگر نمایندگان برای اصلاح این قوانین و نیز تلاش برای رفع موانعی است که معمولاً شورای نگهبان با اتکا به شریعت و فقه ایجاد خواهد کرد. در همین رابطه ارتباط و مشورت گیری با نواندیشان دینی که در این حوزه کار کرده‌اند و به خصوص برخی مراجع و روحانیون رفرمیست و اصلاح طلب درون حوزه‌ی روحانیت، بسیار ضروری خواهد بود. اقدام موثر و مفید مهم دیگر این کمیسیون "نظارت" بر امور اجرایی از زاویه‌ی مطالبات و مسائل زنان است. اصلاح و تصویب قوانین مثبت و نیز مداخله و مطالبه مندی در هنگام تصویب وزرا اگر با وظیفه مستمر "نظارت" همراه نباشد، همه‌اش در حد حرف و یا نوشته‌هایی روی کاغذ باقی خواهد ماند.

نظارت اما مستلزم رصد کردن و اطلاع از حوزه‌ی اجرا، چه در قوه‌ی مجریه و چه در قوه‌ی قضاییه، است. این امر نیز به خاطر

گستره‌ی بسیار وسیع آن خارج از محدوده‌ی توانایی تعداد معدودی از نمایندگان عضو این کمیسیون است. نزدیک‌ترین و بهترین راه برای کسب این توانایی ارتباط با بدنه‌ی زنان و مشکلات و معضلات افرادی است که خود مستقیماً در دو قوه‌ی دیگر با مشکلات و موانع و بعضاً کارشکنی‌ها و قانون گریزی‌ها دست به گریبان‌اند.

بدین ترتیب کمیسیون زنان مجلس می‌تواند به مثابه مرجعی برای اطلاع دهی و حتی تظلم خواهی زنان درگیر مستقیم با مشکلات باشد. براین اساس، این کمیسیون نیازمند روابط عمومی‌ای قوی و کاربلد است.

شاید یکی از سهل الوصول‌ترین منابع و نیز شیوه‌ی موثر اطلاع گیری و دسترسی یافتن به معضلات عملی دو قوه‌ی دیگر در حوزه‌ی زنان، ارتباط فعال این کمیسیون با رسانه‌ها و به خصوص خبرنگاران پارلمانی آن‌هاست که معمولاً روزانه در دسترس هر نماینده‌ای است. این ارتباط یک رابطه‌ی برد- برد دو طرفه است. هم رسانه‌ها از این ارتباط

بهره‌مند و تغذیه خواهند شد و هم نمایندگان می‌توانند بدون هزینه مادی و غیرمادی زیاد از ارتباطات مردمی رسانه‌ها بهره‌مند شوند.

ارتباط مستمر با افکار عمومی می‌تواند بالاترین سرمایه‌ی هر کمیسیون مجلس باشد. در صورت جلب اعتماد افکار عمومی و بالطبع و به‌ویژه اعتماد کسانی که خود مستقیماً درگیر مشکلات و موانع هستند، متقابلاً کمیسیون نیز می‌تواند به یک ملجا و مرجع میان قوه‌ای برای مسئله شناسی و راه حل یابی در حوزه‌ی مربوطه مبدل شود.

هم چنین اعضای این کمیسیون می‌توانند نقش فعال‌تری نسبت به گذشته در جهت عضویت در نهادهایی که نماینده‌ای از مجلس (به تصویب نمایندگان) به عضویتش در می‌آید ایفا کنند؛ مثلاً در شورای صدا و سیما و یا شوراهای مربوط به نشریات و احزاب و غیره.

این همه اما نیازمند یک عزم اولیه است و آن این‌که نمایندگان زن (و مردی) که با دادن برخی وعده‌های رفع تبعیض از زنان

وارد مجلس شده‌اند، بر عهد خویش استوار باشند و به مجلس و منصب خویش به صورت یک سکوی پرواز به درون قدرت و رسیدن به بهره‌مندی‌هایی از جنس قدرت و ثروت و منزلت نگاه نکنند؛ به دنبال آن نباشند که به گونه‌ای رفتار کنند که در دوره و دوره‌های بعد نیز از فیلتر شورای نگهبان بگذرند.

و نیازمند آن است که در درون پیچ و مهره‌های ساختار قدرت هضم و جذب نشوند و به رنگ جماعت در نیایند و نان به نرخ روز نخورند. فضا و فرهنگ و مد و مناسبت درون قدرت بسیار آلوده است. هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ فرهنگی. تجارب زیادی نشان می‌دهد که چرب و شیرین طعام قدرت می‌تواند زیر دندان بسیاری از مدعیان آن چنان مژه کند که آن‌ها را استحاله کند و از ایفای وظایف و وعده‌ها باز دارد. فرهنگ شرک آلود پیروی از "منویات" سران قوم و البته مواهبی که به دنبال دارد خطرناک‌ترین و مهلک‌ترین

شاید یکی از سهل الوصول‌ترین منابع و نیز شیوه‌ی موثر اطلاع گیری و دسترسی یافتن به معضلات عملی دو قوه‌ی دیگر در حوزه‌ی زنان، ارتباط فعال این کمیسیون با رسانه‌ها و به خصوص خبرنگاران پارلمانی آن‌هاست که معمولاً روزانه در دسترس هر نماینده‌ای است. این ارتباط یک رابطه‌ی برد- برد دو طرفه است. هم رسانه‌ها از این ارتباط بهره‌مند و تغذیه خواهند شد و هم نمایندگان می‌توانند بدون هزینه مادی و غیرمادی زیاد از ارتباطات مردمی رسانه‌ها بهره‌مند شوند. ارتباط مستمر با افکار عمومی می‌تواند بالاترین سرمایه‌ی هر کمیسیون مجلس باشد. در صورت جلب اعتماد افکار عمومی و بالطبع و به‌ویژه اعتماد کسانی که خود مستقیماً درگیر مشکلات و موانع هستند، متقابلاً کمیسیون نیز می‌تواند به یک ملجا و مرجع میان قوه‌ای برای مسئله شناسی و راه حل یابی در حوزه‌ی مربوطه مبدل شود.

برخورد این نماینده‌ی شجاع و سالم و پاکدست بسیار آموزنده و الهام‌بخش است.

و نیازمند آن است که از مشکلات و موانع و تهدیدها نهراسند و مهم‌تر از آن این‌که، خسته و ناامید نشوند. پیگیری و مداومت،

عاشقی می‌خواهد. عشق به خدا و مردم و وجدانی آسوده و آرام پس از اتمام دوران به سرعت سپری شونده‌ی نمایندگی. عاشقی نیز همواره با ملامت کشی همراه است. اما چه باک، اگر شعله‌ی مهری در دل شعله‌ور باشد. مهر به صداقت و وفا و خدمت و شفقت به خلق خدا. نه تنها دوران کوتاه نمایندگی بلکه دوران کوتاه عمر نیز به سرعتی هم‌چون برق و باد می‌گذرد. غرض نقشی است کز ما باز ماند. در صحنه‌ی

گیتی و نزد خداوند و حافظه‌ی قوی و دقیق مردم رنج‌دیده‌ی این سرزمین کهن.

آسیمی است که هر نماینده‌ای را تهدید می‌کند. این بزرگترین خطر و هشدار است...

و نیازمند عدم هشدارپذیری و هراس و حساب بردن از نیروهای قلدرمنش بیرون از مجلس است که متاسفانه بنا به برخی

این همه اما نیازمند یک عزم اولیه است و آن این‌که نمایندگان زن (و مردی) که با دادن برخی وعده‌های رفع تبعیض از زنان وارد مجلس شده‌اند، بر عهد خویش استوار باشند و به مجلس و منصب خویش به صورت یک سکوی پرواز به درون قدرت و رسیدن به بهره‌مندی‌هایی از جنس قدرت و ثروت و منزلت نگاه نکنند؛ به دنبال آن نباشند که به گونه‌ای رفتار کنند که در دوره و دوره‌های بعد نیز از فیلتر شورای نگهبان بگذرند.

رفتارهای ضعیف بعضی گذشتگان، بدعادت شده‌اند و برای بازداشتن نماینده از پیمودن راه مردم و نیازهای آن‌ها و در پیش گرفتن قناعت و سلامت با ساده‌ترین روش‌ها با وی تماس می‌گیرند و او را تطمیع و به خصوص تهدید می‌کنند. اولین لغزش‌ها در برابر تطمیع‌ها پا گذاشتن در مسیری سراسیمه است که انتهایش جز تباهی و آلودگی و بدنامی نیست. و اولین ترس و تردیدها در گردن نهادن و کوتاه آمدن در برابر تهدیدها باعث جری‌تر شدن و مصرت‌تر شدن کسانی است که از همین طریق کشور و مردم ایران

را به سوی تباهی رانده‌اند. در این رابطه مطالعه‌ی فصل مربوط به آمدن سپاهیان به شورای شهر تهران در خاطرات خانم وسمقی و

						
سیده حمیده زرآبادی اصلاح طلب حوزه انتخابیه قزوین متولد ۱۳۵۹	هاجر چنارانی مستقل حوزه انتخابیه نیشابور متولد ۱۳۵۷	سکینه الماسی مستقل حوزه انتخابیه کنگان متولد ۱۳۵۷	زهرا سعیدی مستقل حوزه انتخابیه مبارکه متولد ۱۳۶۲	ناهید تاج الدین اصلاح طلب حوزه انتخابیه اصفهان متولد ۱۳۵۵	مینو خالقی اصلاح طلب حوزه انتخابیه اصفهان متولد ۱۳۶۴	پروانه سلحشوری اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۴۳
						
سپیده جلودارزاده اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۳۷	فریده اولادقباد اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۴۹	فاطمه حسینی اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۶۴	طیبه ساووشی اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۴۵	فاطمه سعیدی اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۴۲	پروانه مافی اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۳۶	فاطمه ذوالقدر اصلاح طلب حوزه انتخابیه تهران متولد ۱۳۴۹

زنانی که در دور اول انتخابات مجلس دهم، رای آوردند - بحث بر سر تایید صلاحیت مینو خالقی، هم‌چنان ادامه دارد

یارسان از اسطوره تا مقاومت



رضا شاهمرادی

فعال مدنی

به استانداری کرمانشاه و مجلس شورای اسلامی کشیده شد که با سرکوب و بازداشت تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان همراه بود. استاندار کرمانشاه، علی یونسی دستیار ویژه‌ی رئیس‌جمهور و علی لاریجانی رئیس‌مجلس، هر یک جداگانه قول همکاری و پیگیری خواسته‌های معترضین را دادند که متأسفانه تا به امروز نه تنها کوچک‌ترین تغییری در شرایط ایجاد نشده است، که حتی به مراتب بدتر هم شد.

حمله به جمخانه‌ی یارسان‌ها در شاه‌آباد از سوی افراد تندرو و عدم پیگیری و مجازات عاملان، فتوای اخیر آیت الله مکارم شیرازی از مراجع تقلید شیعیان، که مقلدان خود را به پرهیز از خوردن غذای مردم یارسان کرده بود، رد صلاحیت جوانان و تحصیل کرده‌های یارسانی و ممانعت از ورود آن‌ها به مشاغل دولتی و کاندیداتوری

برای نمایندگی در شورای اسلامی و جلوگیری از برگزاری آزادانه‌ی مراسم‌های آیینی از جمله مواردی هستند که نشان می‌دهد شرایط رو به بهبودی نیست.

خودسوزی نیکمرد طاهری حکایت از ظلمی پایدار و به درازای تاریخ یارسان دارد و مختص امروز نیست. پس از حمله‌ی اسلام‌گرایان و تصرفات پی در پی آنان، اکثر مردم تحت حاکمیت آن‌ها به اسلام گرویدند. اما در آن میان بودند مردمانی که بر عقاید خود مانند و هزینه دادند. پیروان آیین یارسان از آن جمله‌اند؛ در زمانه‌ای که زرین کوب آن را قرون سکوت می‌خواند صدای یارسانیان رساتر از همیشه بود و در آن بحبوحه "بالویل دانا" از هویت و ماندن سخن به میان آورد. او آغازگر جنبش حق‌خواهی و "سرهه‌ل‌دان"ی بود که تا امروز ادامه دارد. بی‌باک و شجاعانه و در قرون سکوت، فریاد می‌زد: "هنی مگلیلم یک یک شاران-تا زنده که‌رم نایین گردان" (همه جا را یک به یک می‌گردم - روشنگری و مبارزه می‌کنم- تا آیین‌گردها را-در برخی منابع آیین ایران هم آمده است- زنده کنم).

خودسوزی نیکمرد طاهری حکایت از ظلمی پایدار و به درازای تاریخ یارسان دارد و مختص امروز نیست. پس از حمله‌ی اسلام‌گرایان و تصرفات پی در پی آنان، اکثر مردم تحت حاکمیت آن‌ها به اسلام گرویدند. اما در آن میان بودند مردمانی که بر عقاید خود مانند و هزینه دادند. پیروان آیین یارسان از آن جمله‌اند؛ در زمانه‌ای که زرین کوب آن را قرون سکوت می‌خواند صدای یارسانیان رساتر از همیشه بود و در آن بحبوحه "بالویل دانا" از هویت و ماندن سخن به میان آورد. او آغازگر جنبش حق‌خواهی و "سرهه‌ل‌دان"ی بود که تا امروز ادامه دارد. بی‌باک و شجاعانه و در قرون سکوت، فریاد می‌زد: "هنی مگلیلم یک یک شاران-تا زنده که‌رم نایین گردان" (همه جا را یک به یک می‌گردم - روشنگری و مبارزه می‌کنم- تا آیین‌گردها را-در برخی منابع آیین ایران هم آمده است- زنده کنم).

به بهانه‌ی سومین سالگرد خودسوزی یک شهروند یارسانی

مراسم سالگرد خودسوزی مرحوم "نیکمرد طاهری"، با حضور پیروان آیین یارسان در کرمانشاه در حالی پایان یافت که نه تنها دولت و حاکمیت ایران به گفته‌های خود در قبال مردم یارسان عمل نکرد، که مانع برگزاری مراسم یادبود در تالارهای شهر "صحنه" گردید. این مراسم تحت تدابیر شدید امنیتی بر سر مزار آن مرحوم برگزار شد و پس از آن تعدادی از شرکت‌کنندگان از سوی نهادهای اطلاعاتی مورد بازجویی قرار گرفتند. شرکت‌کنندگان در این مراسم بار دیگر خواهان به رسمیت شناختن آیین یارسان، رعایت حقوق شهروندی آن‌ها و همین‌طور رفع تبعیض سیستماتیک از سوی حاکمیت شدند.

سه سال از روزی می‌گذرد که نیکمرد خود را به آتش سپرد تا شاید شعله‌هایش حاکمیت را به خود آورد و دست از تبعیض و توهین بردارد. علاوه بر نیکمرد، سه تن دیگر از پیروان آیین یارسان به نام‌های محمد قنبری، حسن رضوی و حکمت صفری، قربانی تبعیض و ناعدالتی شدند و دست به خودسوزی و یا خودکشی زدند. پس از آن بود که دامنه‌ی اعتراضات مردم یارسان

دادند. پیروان آیین یارسان از آن جمله‌اند؛ در زمانه‌ای که زرین کوب آن را قرون سکوت می‌خواند صدای یارسانیان رساتر از همیشه بود و در آن بحبوحه "بالویل دانا" از هویت و ماندن سخن

یارسان به نام‌های محمد قنبری، حسن رضوی و حکمت صفری، قربانی تبعیض و ناعدالتی شدند و دست به خودسوزی و یا خودکشی زدند. پس از آن بود که دامنه‌ی اعتراضات مردم یارسان

سلطان سحاک یک سیستم خودمدیریتی را بنیان می‌گذارد و از یاران خود می‌خواهد سوگند وفاداری یاد کنند و به اصول پایه‌گذاری شده، پایبند بمانند. او تشکیلات سیاسی خود را به این صورت پایه ریزی می‌کند:

۱- هفتن یا همان هفت تن که مدیریت اصلی تشکیلات را عهده‌دار بودند و خود سلطان سحاک هم یکی از اعضای این گروه بود و به مانند سایر اعضا تنها حق یک رای داشت و عدد هفت هم به خاطر این است که تعداد فرد باشد و از حدی کمتر نباشد که تصمیم‌گیری عاقلانه و با حضور حداکثری صورت بگیرد و تعداد رای‌های مخالف و موافق برابر نباشد این اصل در جمخانه‌های امروزی هم برقرار است و حداقل تعداد جم نشین باید هفت نفر باشند.

۲- هفتوان

۳- هفت قوطاس

۴- هفت هفتوان

۵- چهل تن

۶- چهل تنان

۷- شصت و شش غلام کمر بند زرین (غلام در این‌جا به معنای

به میان آورد. او آغازگر جنبش حق‌خواهی و "سهره‌هل‌دان"ی بود که تا امروز ادامه دارد. بی‌باک و شجاعانه و در قرون سکوت، فریاد می‌زد: "هنی مگلیلم یک یک شاران- تا زنده کهرم ثابین کُردان" (همه جا را یک به یک می‌گردم - روشنگری و مبارزه می‌کنم-، تا آیین کُردها را- در برخی منابع آیین ایران هم آمده است - زنده کنم).

جنبش آزادی‌خواهی یارسانی‌ها مناطق زیادی از زاگرس و ایران و ترکیه و عراق امروزی را در بر گرفت؛ از جمله کردستان، کرمانشاه، لرستان، آذربایجان، خوزستان و تا خراسان و مازندران هم ادامه پیدا می‌کند. از آن جمله می‌توان به چند نمونه اشاره کرد: قیام شاه خوشین در لرستان که مورد توجه خرم‌دینان قرار گرفت، ظهور سلطان سحاک در پردیور اورامان و تشکیل سیستم مدیریتی نوین، قیام بابا یادگار در دالاهو و شهادت او در جنگ با تیموریان، بکتاشیه و حروفیه در ترکیه و آذربایجان، قیام شیخ رضا در سیمی در باکور (کردستان ترکیه)، قیام سید محمد مشعشع در خوزستان، ظهور قوشچی "اوغلی از چهل تنان در آذربایجان ایران، قیام تیمور بانیارانی و تیمور ثانی در منطقه گوران کرمانشاه، قیام خواجه "وندها در منطقه‌ی گروس (زرین کمر یا بیجار) و به رهبری

دولتیار خان، قیام محمد بیگ در کلاردشت و خیلی‌های دیگر از جمله قیام‌ها و جنبش‌هایی است که همه‌ی آن‌ها از یارسان نشأت می‌گیرند و یا تحت تاثیر فلسفه‌ی یارسان قرار گرفتند. به عنوان مثال جنبش پردیور که به رهبری سلطان سهاک و در پردیور اورامان صورت می‌گیرد شکل کاملی از یک جامعه‌ی مترقی و برابر خواهی را معرفی می‌کند.



برگزاری مراسم یادبود سومین سالگرد خودسوزی نیکمرد طاهری، بر سر مزار وی تحت تدابیر امنیتی

بردگی نیست بلکه به معنای شخص وفادار است)

۸- بیور هزار غلام که نهادی نظامی و نیرویی مردمی بوده است.
۹- هفت کوزه‌چی و هفت سقا که اعضای آن را زنان تشکیل می‌دادند و علاوه بر آن خاتون رزبار به عنوان نماینده‌ی زنان، یکی از اعضای اصلی هفتن هم بود و سروده‌های خاتون رزبار در دفاتر آیینی یارسان در کنار دیگر سروده‌ها آمده است و دارای یک ارزش و اولویت هستند.

چهارچوب اعتقادی یارسان یک چهارچوب سیاسی، اجتماعی است و بیش‌تر قیام‌ها در همین راستا بوده است. آن‌چه که امروز در کانتون‌های روژآوا می‌گذرد مثال بارز و روشنی است از آن‌چه که یارسان به دنبال آن بوده و هست؛ جامعه‌ای که خودشان آن را اداره کنند و بر اصل برابری جنسیتی استوار باشد.

فتوای مراجع تقلید شیعیان در ایران و امامان جمعه‌ی اهل سنت در کردستان عراق علیه یارسان هم البته مختص امروز نیست و ریشه در تاریخ دارد. در دفاتر یارسان کلام‌های زیادی آمده است که بر این ظلم و تعدی دلالت دارد مثلاً در جایی آمده است (قرن هفتم هجری): "هنت گروی مرمان بی رام - ملان او مزگفت جه صبح تا وشا- ریشخند مکران و واته و کلام" (عده‌ای هستند که از صبح تا شب به مسجد می‌روند و راه و روش و گفته‌های یارسان را به تمسخر می‌گیرند).

و یا در جایی دیگر کلامی با این مضمون آمده است: "سجده و شاهشان تسبیح و مهرن - چنی یارسان دایم لازورن" (همه چیزشان مهر و تسبیح است و با مردم یارسان برخورد قهرآمیز و زورگویانه دارند).

"لازور" اصطلاح پرکاربرد در ادبیات کردی است و زمانی به کار می‌رود که طرف مقابل با برخورداری از امکانات و داشتن قدرت با دیگران از روی زور و تحکم برخورد می‌کند. آن‌چه که امروز بر سر مردم یارسان آمده و می‌آید مصداق بارز اصطلاح "لازور" است. عملکرد حاکمیت فعلی به نحوی است که از تحقیر و تبعیض شهروندان یارسانی گرفته تا کافر خواندن غیرمسلمانان هم ابایی ندارد، اما مبارزات مدنی مردم یارسان هم‌چون نسل‌های گذشته خاموش نخواهد شد و شعار اصلی آن‌ها هم همین است که "سه رهه ل‌دان ژیانه - به رخودان ژیانه" (مقاومت و مبارزه، زندگی است). مبارزه برای دستیابی به حقوق انسانی و ایجاد سیستمی که خود شهروندان یارسانی بتوانند آن را اداره کنند و در سرنوشت خود دخیل باشند و فارغ از دین و نژاد و پیشینه، هر یک بنا به توانایی خود در آن سهم داشته باشد و مقاومت در راهی که سخت و هزینه‌بر است؛ مقاومتی که خود آزادی و مبارزه است مقاومتی که آیین یارسان بالغ بر هزار سال است در برابر ظلم و تعدی همسایگان خود در پیش گرفته است و با وجود تمام مشکلات و سختی‌ها توانسته است

میراث گران‌بهایی را به دست نسل امروز برساند. نسلی که با آگاهی و روشنگری، مبارزه و مقاومتی را پیش می‌برند که بالویل دانا هزار و اندی سال پیش آن را فریاد زد. آن‌چه که نیکمرد طاهری انجام داد، صرفاً یک خودسوزی از روی ناتوانی نبود، خودسوزی او یک اعتراض نمادین به طبقه‌ی حاکم است که دست از ظلم و تعدی نسبت به شهروندان یارسانی بر نمی‌دارد.



هتک حرمت به پیروان آیین یارسان همزمان با حمله به آخرین جمخانه‌ی پیروان این آیین، در شهرستان اسلام آباد غرب (شهرآباد) کرمانشاه از سوی افراد تندرو

نقش نهاد خانواده در شناساندن حقوق بشر به اعضایش

به مناسبت ۲۵ اردیبهشت، روز جهانی خانواده



ساموئل بختیاری

فعال مدنی

حق تشکیل خانواده به صراحت در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر عنوان شده است و سازمان ملل برای نشان دادن اهمیت ویژه‌ی نهاد خانواده، ۵ مرحله‌ی متفاوت را برای این نهاد تعریف کرده است: مبارزه با فقر، تضمین سلامتی، رفاه اجتماعی، تضمین آموزش و پرورش و در پایان برابری جنسیتی. هم‌چنین انتخاب شعار "خانواده، زندگی سالم و آینده‌ای پایدار" برای این روز از سوی سازمان ملل متحد، بیانگر برنامه‌های اصلی ملل متحد پیرامون نهاد خانواده است. در چشم اندازی گسترده‌تر، سازمان ملل متحد به دنبال اهداف والاتری تا سال ۲۰۳۰ میلادی است. نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد هریک با تعریف برنامه‌هایی ویژه تلاش دارند این اهداف را به سرانجام لازم برسانند. پس از نام‌گذاری سال ۱۹۹۴ به نام "خانواده" نگاه‌های جهانی بیش‌تر به سوی این کانون کوچک اجتماعی، اما تاثیرگذار چرخیده است. بسیاری از دولت‌های عضو ملل متحد نیز خواستار همکاری بیش‌تر با نهادهای وابسته به ملل متحد جهت پیشبرد اهداف مورد نظر شده‌اند.

خانواده به عنوان نخستین کانون اجتماعی، تاثیر شگرفی بر رفتار و آینده‌ی افراد یک اجتماع دارد. با توجه به همین امر می‌توان گفت تامین و تربیت خانواده در راستای اهداف از پیش تعیین شده، می‌تواند از پیشامدهای ناگوار بعدی جلوگیری کند. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که می‌توان در خانواده‌ها به عنوان یک نکته‌ی آموزشی مطرح نمود موضوع "حقوق بشر" و احترام به آزادی‌های فردی است.

بان‌کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، در پیامی که امسال به

با توجه به اهمیت نهاد خانواده، مجمع جهانی سازمان ملل بر اساس قطعنامه‌ی شماره ۴۷/۲۳۷ که در تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۹۳ به تصویب رسید، ۱۵ مه برابر با ۲۵ اردیبهشت ماه را روز جهانی خانواده اعلام کرده است. همه ساله چنین روزی به عنوان روز جهانی خانواده در کشورهای مختلف گرامی داشته می‌شود. شعار سال جاری در نظر گرفته شده برای این روز، "سلامتی و بهداشت برای تمام سنین" است.

مراسم سالانه‌ی روز جهانی خانواده، اهمیت اتصال جامعه‌ی جهانی به خانواده‌ها به عنوان واحدهای اساسی جوامع و نگرانی از وضعیت امور خانواده در اطراف جهان را منعکس می‌سازد. هم‌چنین این روز موقعیتی را فراهم می‌کند تا بتوان به واقعیت‌هایی از روش‌های اقتصادی، ادبی، اجتماعی و جمعیت شناختی موثر بر خانواده‌ها دست یافت. برنامه‌ی سازمان ملل در روز خانواده، نقطه‌ی مرکزی در طرح سازمان ملل در مسائل مربوط به خانواده است. به عنوان یک امر بسیار مهم، اقدامات و فعالیت‌های اصلی این روز عبارتند از: ارتقاء درک از هدف روز جهانی خانواده، ارتقاء توجه به خانواده در سیاست‌گذاری در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی، فراهم آوردن خدمات اساسی در حوزه‌ی خانواده و سیاست خانواده در سازمان ملل متحد، نهادهای بین دولتی، مجمع عمومی سازمان ملل، کمیسیون توسعه‌ی اجتماعی و شورای اقتصادی و اجتماعی، تبادل دانش و مهارت، گردش اطلاعات و حفظ شبکه‌سازی در مورد مسائل خانواده، حفظ پژوهش خانواده و مطالعات تشخیصی، پشتیبانی و ارتقاء سیاست‌ها و برنامه‌های خانواده در قوانین سراسر کشورها و سیستم سازمان ملل، ارائه‌ی کمک‌های فنی و پشتیبانی از ظرفیت‌سازی برای دولت‌های کشورهای درحال توسعه در حوزه‌ی خانواده و برقراری ارتباط و گفتگو با دولت‌ها، نهادهای مدنی و بخش خصوصی در زمینه‌ی امور مرتبط با خانواده.

مناسب روز جهانی خانواده منتشر کرده است، یادآور شده که امسال حوادث ناگوار بسیاری برای خانواده‌ها در جهان رخ داده است. او در این رابطه می‌گوید: "ظهور چالش‌های زیادی اعم از افراط گرایی و خشونت، مهاجرت‌های اجباری، حوادث طبیعی و محیط زیستی تبعات سنگینی برای سلامت و یکپارچگی خانواده‌ها به بار آورده است".

با نگاهی به بحران‌های بزرگ امروز جهان که گریبان تمامی مردمان کره‌ی خاکی را گرفته است، می‌توان دریافت ریشه‌ی بسیاری از این بحران‌ها عدم شناخت مفاهیم حقوق بشری و احترام به آزادی‌های فردی است. نمونه‌ی روشن این عدم رواداری و ناآگاهی نسبت به مفهوم حقوق بشر، بحران سوریه است. ده‌ها گروه متخاصم امروز در سرتاسر سوریه در حال نبرد با یکدیگر هستند، بیش‌تر پیاده نظام این گروه‌های درگیر، جوانانی هستند که در یک سیستم دیکتاتوری پرورش یافته‌اند، سیستمی که هیچ تلاشی برای آموختن مفاهیم حقوق بشری به این جوانان نکرده است. چه بسا اگر این جوانان از بدو رشد و نمو با مفاهیم حقوق بشری، احترام به اندیشه‌های دیگران و رواداری مذهبی را آموختن بودند، شاهد نبردی این‌چنینی نبودیم. نهاد خانواده می‌تواند آموزشگاهی جهت شناساندن حقوق بشر به اعضای خویش باشد. آموزش صحیح خانواده‌ها می‌تواند راهگشای شناسایی حقوق اساسی انسان‌ها باشد. طبیعتاً کودکانی که با ایمان به این باورها وارد خانواده‌ی بزرگ‌تری به نام "جامعه" می‌شوند، با کوشش بیش‌تری پاسدار این ارزش‌های بشری هستند.

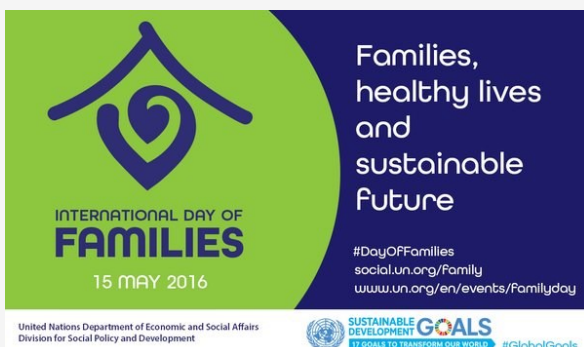
احترام به حقوق زنان، باور به برابری جنسیتی زن و مرد، باور به آزادی عقیده و ده‌ها مورد حقوق بشری دیگر می‌تواند در کانون خانواده به کودکان تفهیم شود. با این‌که جهان امروز پیشرفت‌های شگرفی در زمینه‌ی حقوق زنان و برابری جنسیتی به دست آورده است، اما کماکان حقوق زنان در بسیاری از کشورها منجمله کشورهای مدعی حقوق بشر نقض می‌گردد. آوارو ژیل رابلز، کمیسر حقوق بشر اتحادیه اروپا، در گزارشی تحت عنوان "وضعیت نامطلوب احترام به حقوق بشر در فرانسه، در مقایسه با دیگر اعضای اتحادیه اروپا" به این مسئله اشاره کرده است. برای

نمونه رابلز در بخشی از گزارش خود "نقض حقوق زنان" را یکی از موارد فاحش نقض حقوق بشر در فرانسه می‌داند. برپایه‌ی این گزارش؛ در مجموع سالیانه ۱۰ درصد زنان فرانسه قربانی خشونت می‌شوند. وضعیت حقوق زنان در کشورهای دیگر نظیر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به مراتب از کشوری مانند فرانسه دهشتناک‌تر است. آموزش فرزندان در خانواده و آگاهی آنان نسبت به حقوق زنان و مردان نسبت به یکدیگر می‌تواند در کاهش این‌گونه خشونت‌ها مؤثر باشد. روابط زن و مرد در خانواده و نوع رفتار زوجین نسبت به یکدیگر نشانگر طرز تفکر و نوع اندیشه‌ی زوجین است. به طور حتم در خانواده‌هایی روابط زوجین برپایه‌ی احترام به یکدیگر و شناخت حقوق فردی باشد، تعریف حقوق فردی اشخاص به ویژه زنان برای کودکان که به نوعی آینده‌سازان جامعه‌ی فردا هستند، پیچیده نمی‌باشد.

اهمیت خانواده و پرداختن به موضوعات پیرامونی آن، تاثیر چشمگیری بر کلیت نظام جامعه دارد که تنها به مواردی از آن اشاره شد. به این ترتیب بسیاری از جامعه‌شناسان بر این باورند که فرد در کنار تاثیری که از اجتماع خود می‌پذیرد با اندوخته‌ای که از خانواده‌ی خود دریافت کرده، محیط پیرامون خود را تحت تاثیر قرار می‌دهد. چنین تاثیراتی علاوه بر مسائل پیرامونی جزئی بلکه بر مسائل کلان اقتصادی- اجتماعی و سیاسی یک جامعه نیز اثرگذار است. به این ترتیب به نظر می‌رسد که اصلاح یک جامعه، پیشرفت و ترقی آن از جنبه‌های مختلف تحت تاثیر اصلاح خانواده و توجه افراد به اهمیت خانواده و آموزش آن‌هاست.

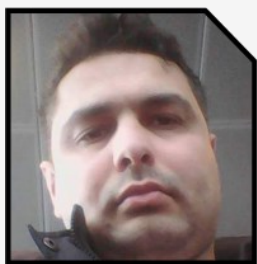
منابع:

- ۱- وبسایت سازمان ملل متحد
- ۲- وبسایت کنفدراسیون خانواده‌های بزرگ اروپایی (ELFAC)
- ۳- مجله‌ی اینترنتی "دخت ایران"



ریشه را در بالا جستجو کنیم

اعتماد عمومی در جامعه‌ی ایران؛ در گفتگو با نوشین ثابتی، روان‌درمانگر



گفتگو از مانی تهرانی

پشت سر می‌گذارد. بدین ترتیب در مرحله‌ی پنجم یعنی نوجوانی موفق به کسب هویت شده و از "بحران هویت"، که در این زمان اجتناب ناپذیر است، به سلامت گذر خواهد کرد.

در طی این مراحل نقش عوامل اجتماعی را به ترتیب: مادر، والدین، خانواده، معلمین و هم سالان، محیط‌های اجتماعی و نهایتاً کل اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند، به عهده دارند. تاثیر پذیری شخص از هر کدام از عوامل اجتماعی ذکر شده و همچنین وجود یا عدم وجود بیماری یا موروثی بودن بیماری‌هایی که موجب شک تردید می‌شود نیز، از مشخصه‌های ایجاد اعتماد یا بی‌اعتمادی در فرد است.

داشتن اعتماد یا بی‌اعتمادی در سه مرحله‌ی باقیمانده یعنی جوانی، میانسالی و کهنسالی، که بیش از سه چهارم عمر انسان را در بر می‌گیرد، تعیین کننده‌ی سرنوشت اوست که به‌دست خود، رقم خواهد زد.

مهم است که بدانیم بی‌اعتمادی فردی در هر مرحله از زندگی قابل ترمیم است؛ با این حال، به وجود آمدن اعتماد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسته به تغییرات اساسی در نهادهای ذکر شده و ایجاد یک نظام دموکراتیک می‌باشد.

نظراتان درباره‌ی کلیت آمارهایی که می‌گوید میزان اعتماد عمومی به یکدیگر در جامعه‌ی ایران کم‌تر از ده درصد و در میان ایرانیان خارج از کشور به صفر رسیده، چیست؟

"اعتماد ما به دیگران از اعتماد به نفس خودمان سرچشمه می‌گیرد" و یا "اعتماد به دیگران نشانه فرهنگ ماست"؛ جملاتی آشناست. اخبار و گزارش‌ها اما نشان می‌دهد ما در واقعیت این‌ها را حرف می‌دانیم که در مثل فارسی باد هواست. در عوض برای اعتماد کردن بیش‌تر به شفافیت، میزان استمرار رابطه و سود متعارف در رفتار طرف مقابل توجه داریم و هر روز هم کم‌تر از قبل اعتماد می‌کنیم. گفته می‌شود میزان اعتماد عمومی در ایران به کم‌تر از ده درصد رسیده و این رقم در جامعه‌ی مهاجران ایرانی حتی نزدیک به صفر است. علل افزایش و گسترش بی‌اعتمادی در جامعه‌ی ایران چیست؟ آسیب‌ها و راه‌های تغییرش کدام است؟ برای فهم دقیق‌تر این موضوع به سراغ دکتر نوشین ثابتی، روانشناس و مشاور خانواده در امریکا رفته‌ایم و البته درباره‌ی دلایل پایین بودن میزان اعتماد عمومی در جامعه‌ی ایرانی خارج از کشور هم صحبت کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

خانم دکتر ثابتی، تعریف اعتماد و ضرورت وجود آن چیست؟

اعتماد شالوده و بنیاد اصلی تمام روابط انسان است که در به وجود آمدن امید، انگیزه، آرامش درونی، امنیت، حرمت نفس، مهربانی، سازندگی، شادمانی و مثبت اندیشی تاثیر مستقیم و غیر قابل انکاری دارد. اریک اریکسون، روانشناس آلمانی-آمریکایی، حس اعتماد را پایه‌ی شخصیت سالم می‌داند.

در نظریه‌ی "هشت مرحله رشد روانی انسان" اریکسون، نخستین مرحله شگل‌گیری اعتماد در مقابل بی‌اعتمادی است که از زمان تولد تا ۱۸ ماهگی کودک را در بر می‌گیرد. ویژگی مهم در این مرحله ایجاد اعتماد برای به وجود آمدن امید در طفل است. اگر کودک از مرحله‌ی نخست که زیربنای سلامت روانی است به درستی عبور کند، سه مرحله‌ی بعدی یعنی استقلال، ابتکار و مهارت را نیز بدون مشکل شرم و تردید، احساس گناه و حقارت

نمی‌دانم نحوه و مدت آماری انجام شده به چه صورت بوده، مثلاً در آماری که از ایرانیان خارج گرفته شده، نمونه از کدام کشور یا کشورها و یا چه گروه‌های سنی انتخاب شدند و پرسش اعتماد فردی، اجتماعی و یا سیاسی بوده است. به‌هرحال مطالعات و تجربه‌ی حرفه‌ای من متفاوت است.

به نظر می‌رسد به استثناء روابط خانوادگی در برخی خانواده‌ها، درصد میزان اعتماد عمومی به یکدیگر در ایران، و خصوصاً اعتماد اجتماعی، شاید حتی کمتر از ده درصد هم باشد. گواه روشن این ادعا اوضاع ناگوار اجتماعی، سیاسی و خصوصاً اقتصادی کشور است که شاخص میزان اعتماد میان افراد جامعه به یکدیگر و

شهروندان با دولت می‌باشد. تنها با توجه به آمارهای منتشر شده از تعداد معتادان، بیکاران، فقرا، تعداد بی‌شمار زندانیان سیاسی و عقیدتی، وجود ترس و اختناق و فساد شدید در سازمان‌های دولتی، می‌توان دریافت که اعتماد در ایران، متاع بی‌خریداری است.

در میان ایرانیانی که به کشورهای اروپا، امریکا، کانادا و استرالیا و کشورهای مشابه آن‌ها مهاجرت کرده‌اند، میزان اعتماد بستگی مستقیم به سال مهاجرت و سن آنان دارد. افرادی که سال‌های زیادی است از ایران خارج شده و فرزندان‌شان که در این کشورها

به‌دنیا آمده‌اند، از درصد بسیار بالاتری از اعتماد نسبت به خود، دیگران و جامعه برخوردارند. این به‌دلیل ارتباط مستقیم اعتماد با حس امنیت، برخورداری از آزادی و وجود دموکراسی در این کشورها است. حق سخن گفتن و بیان خواسته و عقیده و آزادی عمل، محیط رشد و ارتقاء را مهیا می‌سازد و در نتیجه افراد با امید و آرامش و انگیزه‌ی بیش‌تری به فردا خوشبین و در تلاش‌اند تا به خود، دیگران و جامعه کمک کنند. این گروه افرادی هستند که هرچند اغلب به خواست خود میهن را ترک نکرده‌اند، اما "قابلیت تاثیرگذاری و تاثیرپذیری یا Acculturation را دارا بودند و هم‌چنان که متأثر از جامعه‌ی میزبان شدند، فرهنگ خود را نیز به

ارمغان آوردند و توانستند راه خود را در تمام زمینه‌های علمی، سیاسی، فرهنگی، هنری و اجتماعی، با حفظ هویت ایرانی خود، باز کنند و اغلب در جایگاه شایسته بین‌المللی قرار گیرند.

اکثر جوانانی که از خردسالی از ایران خارج شده و یا در خارج به دنیا آمده‌اند، حتی در صورت داشتن والدینی که از بی‌اعتمادی رنج می‌برند، از احساس اعتماد بالایی برخوردارند و خود نیز بیش‌تر قابل اعتمادند. این جوانان برای آن‌که مورد توجه قرار گیرند نیازی به فریب‌کاری و تظاهر ندارند و در رابطه با دیگران ناچار به دروغ‌گویی و پنهان‌کاری نیستند.

در میان ایرانیانی که دیرتر مهاجرت کرده‌اند و زمان طولانی‌تری در ایران بوده‌اند و یا اغلب بین ایران و

غرب در رفت و آمد هستند، میزان اعتماد بسیار کمتر است. گفتن دروغ‌های بی‌اهمیت و بدون دلیل و پنهان‌کاری که نشانه‌های ترس و عدم امنیت است، از مواردی است که در اکثر ایرانیان تازه مهاجر دیده می‌شود. تعدادی از این مهاجرین با وجود برخورداری از امنیت و آزادی و امکانات رفاهی و تحصیلی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، بسته به میزان آسیب‌هایی روانی و اجتماعی که دیده‌اند، هنوز دچار



در خود فرو رفتگی و افسردگی و اضطراب هستند و امیدی به آینده ندارند.

اینان قربانیان سیستمی تمامی خواه و مستبد هستند که برای بقای خود، به شدت خردورزی و اندیشه‌های نو را سرکوب و خرافات و مظلومیت را ترویج می‌دهد. وحشت و ترس از جان، مجازات شلاق و زندان، هراس از ممنوع الخروج شدن، فقر و بیکاری، عدم آزادی‌های فردی و اجتماعی، برخی از دلایل مهاجرت این افراد است. با تمام این‌ها، آنان که کمک‌های روان‌درمانی می‌گیرند، قادر خواهند بود پس از مدتی بر ترس‌ها و مشکلات گذشته غالب آمده و به آرامش و اعتماد نسبی دست

صالح چه عواملی سبب گسترش بی‌اعتمادی می‌شود و راهکارهای عملی مقابله با بی‌اعتمادی در شرایط فعلی جامعه‌ی ایرانی چیست؟

می‌دانیم که دو عامل عمده‌ی بی‌اعتمادی، به ترتیب عدم امنیت و بی‌ثباتی است. حال اگر این عوامل را به غده سرطانی در پیکر جامعه تشبیه کنیم، در می‌یابیم که عوامل گسترش آن بی‌تردید در بطن همان جامعه نهفته است. نخست بهتر است برای بررسی موضوع مورد بحث، نگاهی گذرا به ریشه‌ها و دلایل به‌وجود آمدن عدم امنیت و ثبات داشته باشیم.

شاید این نظر که کلاً جامعه‌ی ایرانی از دیر باز از بی‌اعتمادی در رنج بوده، حقیقتی باشد. توجه به آثار متملقانه نویسندگان و خصوصاً شاعران در دوره‌های مختلف، خصیصه‌ی چاپلوسی و سوگند خوردن برای همه و هر چیز، چند نمونه‌ای است که نشان از ترس و دورویی و دروغ‌گویی و پنهان کاری دارد. از جهت دیگر شک و تردید، که به طنز آن را "سندرم دایی جان ناپلئون"

می‌خوانیم، نیز به صورت یک بیماری مزمن در اکثر افراد جامعه وجود داشته است.

بی‌اعتمادی هم‌چنین ریشه در تاریخ و فرهنگ کشور ما دارد. کشور ایران کم‌تر روی آرامش به خود دیده است. خصوصاً تاریخ ما پس از حمله‌ی عرب‌ها و آمدن اسلام به ایران، تاریخ هجوم‌ها، قتل و غارت‌ها، خونریزی‌ها و ددمنشی حکام و متولیان دین است. دروغ یا تقیه برای حفظ جان و ناموس و مال ضروری بوده و اغلب الفاظی چون انشاءالله، اگر خدا بخواهد و تا ببینیم چه می‌شود، ورد زبان‌هاست؛ زیرا افراد به فردایشان بی‌اعتماد هستند.



بی‌جهت نیست از زمان قاجاریه به این سو در بسیاری از سفرنامه‌ها و گزارش‌هایی که دیپلمات‌ها از اقامت خود در ایران نگاشته‌اند، ما ایرانیان را مردمانی دروغگو، بی‌اعتماد به خود و به دیگران و دو رو نامیده‌اند. این دروغ و بی‌اعتمادی آن‌چنان عادی است که ما اغلب متوجه آن هم نیستیم.

در عین حال حتی با وجود امنیت و ثبات در کشورهای دموکراتیک و قانون مدار هم اعتماد مطلق وجود ندارد و همیشه درصدی از مردم در موارد مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با تردید به مسائل می‌نگرند.

اما بی‌اعتمادی در وسعت و با شدتی که اکنون در ایران ناظر آن هستیم، دست‌آورد و طراحی شده نظام تمامی خواه کنونی است که به‌طور سیستماتیک پیاده شد و آحاد جامعه، نهادها و گروه‌ها را آلوده کرد. این رژیم مانند تمام حکومت‌های سرکوبگر دیگر، از همان ابتدا و بدون فوت وقت از فلسفه‌ی "تفرقه بینداز و حکومت کن" استفاده کرد تا با جلوگیری از اتحاد و انسجام مردم و نهادهای مردمی بقای خود را تضمین کند. هرچه اعتماد کم‌تر، جامعه گسیخته‌تر و بی‌پناه‌تر. ترویج جاسوسی حتی در حریم خانواده و ایجاد ترور و وحشت وسیله‌ی خوبی برای انزوای بیش‌تر مردم می‌شود.

کتاب تاریخی و آموزشی از دبستان تا بالاترین سطوح دانشگاهی تغییر و تحریف و مدرسه و دانشگاه محل آموزش خرافات و مغزشویی نیروی جوان و آینده‌ساز مملکت شد. شرعیات جای علوم و هجویات جای ارزش‌های اخلاقی را گرفت. جامعه‌ای که در آن پدر به فرزند و همسایه به همسایه مشکوک است، دروغ مصلحتی مستحب و خدعه و نیرنگ جایز است، شلاق، شکنجه، قطع اعضای بدن،

سنگسار و اعدام خصوصاً بدون روند دادرسی معمول در زمره ی قوانین است، مردمانش اگر به قانون جنگل و راز بقا بیندیشند، عجب نیست؛ البته که در جنگل، اعتماد برابر با از دست دادن جان است.

گروگان گیری آغاز انزوای سیاسی ایران شد و جنگ تحمیلی، پرداخت میلیون ها دلار به گروه های تروریستی، دزدی های میلیاردی از خزانه ی مملکت، و رویای ناتمام انرژی هسته ای، سفره ی مردم را تهی کرد. جامعه ی زنان که پنجاه درصد نیروی فعال جامعه را تشکیل می داد، منفعل و دچار توهین و تحقیر گشت. عدم دموکراسی و قوانین تضمین کننده ی آزادی های فردی و اجتماعی، نبود سیستم سیاسی و اقتصادی با ثبات و سیستم قضایی منصف، بی اعتمادی و ناامیدی را در تار و پود مردم نهادینه کرد. بدین ترتیب نه تنها بی اعتمادی، بلکه بسیاری از عوارض روانی چون افسردگی و اضطراب گریبانگیر بسیاری از مردم ایران شد که با آن آشنایی داریم.

خوشبختانه بی اعتمادی نیز مانند اغلب آسیب های روانی قابل درمان است. با این حال، به وجود آمدن اعتماد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی منوط بر تغییرات اساسی در نهادهای ذکر شده و در سایه ی حکومتی دموکراتیک است. اما تا آن زمان، که بسیار هم دور نیست، و در شرایط اکنون و عدم آزادی های فردی و اجتماعی، هر فرد می تواند ابتدا از خود آغاز کند و با پذیرش مسئولیت شهروندی به تغییر شرایط اجتماعی یاری دهد تا بدین ترتیب راه برای دگرگونی های اساسی هموار گردد. همچنین مشارکت هر چه بیشتر نیروی جوان و تحصیل کرده در بهره برداری از شبکه های اجتماعی به منظور اشاعه ی دانش و اخبار صحیح، عوامل کلیدی هستند که ضریب موفقیت را به حد قابل توجهی بالا می برد.

برخی از راهکارهای موثر که بینش را تغییر و جهان بینی را گسترش می دهد تا بستر جامعه برای تحول آماده گردد عبارتند از: باور به خود و بکار گرفتن توانایی های نهفته، باور و احترام به کرامت انسانی، کمک به ایجاد امید در خود و دیگران، ایجاد حس تعاون و همکاری در خود و دیگران، آشنایی با مفهوم آزادی و

دموکراسی و آموزش آن به دیگران، تقویت ارزش های اخلاقی جهان شمول بر گرفته از متون حقوق بشری در خود، کمک در اشاعه این ارزش های اخلاقی در جامعه، آشنایی هرچه بیشتر با علم و یافته های جدید علمی در رشته های گوناگون، گسترش خردگرایی و آموزش مفاهیم علمی به دیگران.

با تلاش و استمرار در پیشبرد اهداف ذکر شده، می توان امید داشت که روحیه ی همکاری و اعتماد جای خود را در جامعه باز کند و رفته رفته گروه های معتمد و مطمئن تشکیل شود.

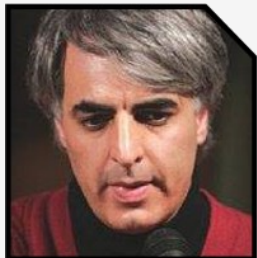
به عنوان نمونه، در جامعه ی امریکا شرایط چگونه است؟ میزان اعتماد عمومی چقدر است و اعتماد بر چه اساسی بنا شده است؟

در امریکا، وجود دموکراسی و حمایت قانون از شهروندان، باعث شده که مردم در ساخت سرنوشت خود سهیم باشند. اعتماد بر اساس شفافیت روابط بنا می شود. در روابط اجتماعی قوانین ضامن این شفافیت هستند. در امریکا به دلیل آن که مردم در وضع و تغییر قوانین مشارکت دارند، بدان بیشتر احترام می گذارند و اعتماد دارند. با آن که پژوهش ها نشان می دهد که میزان اعتماد میان افراد نسبت به سه ده پیش کمتر شده و مردم در رابطه با دیگران محتاط ترند، اما هنوز وجود ویژگی های اخلاقی مثل حفظ حریم خصوصی افراد سبب احترام و اعتماد متقابل است.

اعتماد سیاسی ارتباط به عملکرد سیاستمداران منتخب مردم دارد. این امر سبب می شود که سیاستمدار برای حفظ موقعیت خود در جلب رضایت و اعتماد مردم بکوشد. حق رای یکی از حقوق مهمی است که شهروندان به آن اهمیت بسیار می دهند و به آن اعتماد دارند. رای گیری در فضایی کاملاً آزاد و شمارش آراء به دقت انجام می گیرد و معمولاً مردم به نمایندگان منتخب خود و یا احزابی که به آن تعلق دارند، اعتماد دارند و این اعتماد تا زمانی که نمایندگانشان حافظ منافع و خواسته های مردم هستند، ادامه دارد.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

نمایشگاه بین المللی کتاب تهران؛ چالشی دیگر میان اصحاب کتاب و نهادهای دولتی



رضا نجفی

نویسنده و منتقد ادبی

۱۳۶۵ با آماری حتی کمتر از این)، چنان بی‌بضاعت شمرده می‌شود که واژه‌ی بزرگ برای چنین نمایشگاه‌هایی که گاه شمار عنوان کتاب‌هایش کمتر از شمار عناوین موجود در کتابخانه‌ای کوچک بود، بیش‌تر به طنز می‌ماند.

به‌رغم این گفته‌ها، به نظر می‌رسد اندیشه‌ی برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب، باید پس از برگزاری چند دوره “نمایشگاه کتاب فجر” به ذهن مسئولان وقت خطور کرده باشد؛ اما گمان می‌رود به سبب دشواری‌های ناشی از همزمانی برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب با دیگر مراسم و تدارکات جشن‌های دهه‌ی فجر، تصمیم گرفته شد یا ضرورت چنین ایجاب کرد که نمایشگاه بین المللی کتاب در زمان دیگری برگزار شود؛ توفیقی اجباری که سودمندی و صحت آن بعدها به تجربه ثابت شد.

مقایسه‌ی تطبیقی آمار نخستین و آخرین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

مقایسه‌ای کوتاه میان آمار نخستین و آخرین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران بیان‌کننده‌ی تحول و گسترش فوق‌العاده‌ی این پدیده در ایران است. بنا بر آمار، در نخستین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران ۲۱۴ ناشر داخلی با نه هزار عنوان کتاب و ۱۹۶ ناشر خارجی با ۱۸۵۰۰ عنوان شرکت داشتند و حدود پانصد هزار نفر از این نمایشگاه دیدن کرده بودند.

این در حالی است که در بیست و نهمین دوره‌ی برگزاری این نمایشگاه شمار ناشران داخلی شرکت‌کننده در این مناسبت به ۱۴۲۶ ناشر با ۲۶۶ هزار و ۴۲۹ عنوان اثر، و ششصد ناشر خارجی با ۱۳۲ هزار عنوان کتاب افزایش یافته و حدود پنج میلیون نفر نیز

نمایشگاه بین المللی کتاب تهران در کنار جشنواره‌ی فیلم فجر، مهم‌ترین مناسبت فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود که هر ساله (به استثنای نخستین سال برپایی‌اش که مصادف با آبان بود) در اواسط اردی‌بهشت ماه برگزار می‌شود. این نمایشگاه از سال ۱۳۶۶ که نخستین سال برپایی آن شمرده می‌شود تا ۱۳۸۵، در محل دائمی نمایشگاه‌های بین المللی تهران (انتهای بزرگراه چمران) برگزار شد و سپس از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۴ به مصلی امام خمینی تهران (واقع در عباس‌آباد) تغییر مکان داد و سرانجام سال اخیر (۱۳۹۵) به شهر آفتاب در جنوب شهر تهران انتقال یافت. گفتنی است این نقل و انتقال‌ها بی‌حرف و حدیث و انتقاد همراه نبوده است.

پیشینه‌ی نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

آمار و اطلاعاتی که از نمایشگاه‌های کتاب در تهران، پیش از برگزاری نخستین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران در دست است، نشان می‌دهد که هیچ نمونه‌ی قابل مقایسه‌ای که وجهه بین المللی داشته باشد، یا حتی در بعد سراسری اعتبار خاصی به آن تعلق گیرد، وجود نداشته است. به عبارت ساده‌تر، نمایشگاه بین المللی کتاب تهران فاقد پیشینه‌ی واقعی است. از آغاز حکومت جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۶۶ که نخستین نمایشگاه بین المللی برگزار شد، هر از گاهی نمایشگاه‌هایی از سوی مراکز گوناگون، این‌جا و آن‌جا و بیش‌تر به مناسبت دهه‌ی فجر برگزار شد، اما شمار عنوان‌ها و ناشران شرکت‌کننده چندان در خور توجه نبود؛ بگذریم که این نمایشگاه‌ها اغلب نه تنها بین المللی که حتی سراسری هم نبودند.

برای نمونه نمایشگاه‌هایی که با عنوان “نمایشگاه بزرگ کتاب” پیش از آن برگزار شد (در ۱۳۶۱ با شرکت ۱۱۰ ناشر و ۱۸۰۰ عنوان کتاب در کتابخانه‌ی مرکزی پارک شهر؛ ۱۳۶۲ با ۲۵۰۰ عنوان و ۱۲۰ ناشر؛ ۱۳۶۳ با شش هزار عنوان و ۸۸ ناشر در موزه‌ی هنرهای معاصر، ۱۳۶۴ با نه هزار عنوان و ۲۰۴ ناشر و

از بیست و نهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران بازدید کرده‌اند.

گسترش این نمایشگاه و استقبال مردم از آن، حساسیت ویژه‌ای به این پدیده بخشیده و گاه موجب بروز اختلاف نظرهایی میان ناشران شرکت کننده در نمایشگاه با مسئولان دولتی برگزار کننده شده است. چنین به نظر می‌رسد که رشد تصاعدی نمایشگاه از آن پدیده‌ای برساخته که نه قابل انحلال است و نه می‌توان از وسوسه‌ی کنترل آن از سوی مسئولان دولتی و حکومتی چشم پوشید.

حواشی نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

از زمان برگزاری نخستین نمایشگاه کتاب تهران تا کنون، حواشی و بحث‌های فراوانی درباره‌ی آن وجود داشته است. برخی انتقادات به نحوه‌ی برگزاری نمایشگاه باز می‌گردد و این که برخلاف نمایشگاه‌های بین المللی مشابه در دیگر کشورها، این نمایشگاه نه مناسبتی تخصصی برای ملاقات و بده و بستان ناشران و نویسندگان و دست اندرکاران کتاب، که فروشگاه بزرگی برای فروش کتاب است. همچنین برخی این انتقاد را وارد کرده‌اند که این نمایشگاه جنبه‌ای تبلیغی و نمایشی یافته است. گروهی دیگر نیز گلایه کرده‌اند حال که ما با پدیده‌ی فروشگاه بزرگ کتاب سر و کار داریم که نه صرفاً برای متخصصان کتاب، که در اصل برای عامه مردم برپا می‌شود، چرا این پدیده باید تنها منحصر به چند روز در سال شود؟

از سوی دیگر با توجه به این که ایام برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب تهران، فرصتی اقتصادی برای ناشران فراهم می‌کند، برخی از ناشران درباره‌ی تبعیضات و محدودیت‌هایی که در این مناسبت در حق ایشان می‌شود، گله و شکایت داشته‌اند. عدم صدور مجوز برای شرکت در نمایشگاه، عدم اختصاص غرفه‌ی مناسب برای ناشران، عدم اجازه برای عرضه‌ی برخی کتاب‌هایی که پیش از این مجوز نشر دریافت کرده‌اند، جمع آوری برخی کتاب‌ها از نمایشگاه و غیره از عمده شکایت‌هایی هستند که از سوی برخی ناشران ابراز می‌شود.

همچنین به‌ویژه در دوره‌ی دولت احمدی نژاد تقابل میان ناشران و

وزارت ارشاد درباره‌ی چگونگی برگزاری نمایشگاه کتاب، مکان برگزاری و سیاست‌های جاری در نمایشگاه به اوج خود رسید. تغییر مکان نمایشگاه کتاب از محل دائمی نمایشگاه‌های بین المللی به مصلی امام خمینی تهران به بهانه‌ی ایجاد ترافیک در ایام نمایشگاه از عمده‌ترین چالش‌های میان وزارت ارشاد وقت با ناشران شمرده می‌شد. عمده‌ی ناشران غیر دولتی نسبت به تغییر مکان نمایشگاه معترض بودند و گمان داشتند مصلی تهران مکان مناسبی برای برگزاری نمایشگاه کتاب نیست. همچنین برخی ناشران دولت را متهم می‌کردند که با این تغییر و تحول نهادهای وزارت ارشاد عمده‌اً می‌کوشد نمایشگاه کتاب را از رونق بیندازد و آن را کنترل کند. همچنین تلاش دولت برای جدا کردن جشنواره‌ی مطبوعات از نمایشگاه کتاب و نیز تعیین مکانی متفاوت برای غرفه‌های ناشران خارجی عملاً به بروز بحرانی میان دولت و ناشران داخلی و خارجی ختم شد تا جایی که سخن از تحریم نمایشگاه به میان آمد.

اما شاید پر منازعه‌تر از این موارد، بحث عدم صدور مجوز شرکت در نمایشگاه برای برخی ناشران مطرح اما منتقد دولت (برای نمونه نشر آگه و اختران) و نیز جمع‌آوری برخی کتاب‌ها (برای نمونه آثار صادق هدایت، فروغ فرخزاد، میلان کوندرا، شاملو و غیره) از نمایشگاه بود؛ کتاب‌هایی که از وزارت ارشاد وقت مجوز رسمی چاپ و نشر دریافت کرده و پیش از آن از سد ممیزی گذشته بودند. به‌ویژه اقدام اخیر، به‌راستی توجیه قانونی و حقوقی نداشت.

با روی کار آمدن دولت آقای روحانی البته کوشش‌هایی برای ترمیم اعتماد از دست رفته میان ناشران و دولت صورت گرفت و در آغاز وزیر ارشاد نیز سخنان دلگرم‌کننده‌ای در باب مخالفت با ممیزی پیش از چاپ بر زبان راند، موضعی که البته به سرعت زیر فشار محافظه کاران و بخش‌های تندروتر حاکمیت ناچار از آن عدول کردند.

به هر حال چنین به نظر می‌آید که تغییر مکان نمایشگاه از مصلی تهران به شهر آفتاب در جنوب شهر، به نسبت قدمی به پیش باشد. همچنین سپردن برخی مسئولیت‌های اجرایی در نمایشگاه

خارج از وزارت ارشاد و حتی دولت، به مانند دادستانی صورت گرفته است. این امر طبیعتاً انتقادهایی را برانگیخته است که امر چاپ و نشر در کشور چند مسئول و متولی دارد؟ و بیش از آن این که اگر وزارت ارشاد توانایی دفاع از مجوزهای صادره خود را ندارد، چرا مسئولیت صدور مجوز را می‌پذیرد و چرا در برابر اقدامات غیر قانونی نهادهای تندرو ایستادگی نمی‌کند؟ به نظر می‌رسد نامه سرگشاده‌ی کانون نویسندگان در اشاره به سخنرانی رئیس‌جمهور که از واسپاری سیاست‌گذاری حوزه‌ی چاپ و نشر به اهل قلم دفاع کرده بود، معطوف به همین نکته و یادآوری مسئولیت‌های قوه‌ی مجریه و وزارت ارشاد در عمل و نه در حرف و شعار است.

توضیح:

آمارهای مندرج در این مطلب، برگرفته از نشریات و سایت‌های رسمی "خانه کتاب وزارت ارشاد اسلامی" است.

اخیر به اتحادیه‌ی ناشران نیز از این جمله است اما بیش و کم این انتقاد نیز شنیده می‌شود که وزارت ارشاد توانایی دفاع از مجوزهای صادره‌اش در حوزه‌ی کتاب (به مانند حوزه‌ی صدور مجوز کنسرت‌های موسیقی) را ندارد. مسئولان وزارت ارشاد خود رسماً اعلام کرده‌اند که ۸۸۳ عنوان کتاب از نمایشگاه جمع‌آوری و هشت غرفه نیز پلمپ شده است. البته مسئولان ارشاد سخن از جمع‌آوری و توقیف در صورت تخلف می‌کنند اما هستند ناشرانی که باور دیگری دارند. برای نمونه مهدی خزعلی که انتشارات او یعنی طیبیان از حضور در نمایشگاه بازداشته شده این محدودیت را به دلایل سیاسی می‌داند. همچنین جدای از کتاب‌هایی که مجوزهای لازم را نداشتند، کماکان در این نمایشگاه نیز، به مانند دوره‌ی دولت پیشین، شاهد جمع‌آوری کتاب‌هایی بودیم که به شکل رسمی و قانونی مجوز چاپ و نشر از وزارت ارشاد اسلامی داشته‌اند (برای نمونه کتاب‌هایی از شیوا ارسطویی، ابراهیم نبوی، سپیده جدیری، محسن میردامادی و غیره). طرفه این است که برخی کتاب‌های جمع‌آوری شده از نمایشگاه با دستور نهادهایی



ختنه‌ی پسران؛ عملی بهداشتی یا کودک آزاری؟

گفتگو با دکتر محمود امیری مقدم



گفتگو از سیمین روزگرد

صلح آقای امیری مقدم، به عنوان اولین سوال بفرمایید که فلسفه‌ی عمل ختنه‌ی پسران از کجا می‌آید و چنین

عملی در چه کشورهایی بیش‌تر رواج دارد؟

من اطلاعات تاریخی و فلسفی دقیقی در این رابطه ندارم اما به نظر می‌رسد بر اساس اعتقادات مذهبی، در دین یهودیت و اسلام پایه‌گذاری شده باشد. چیزی که در این خصوص شنیده می‌شود این است که مثلاً مسلمانان معتقد هستند این عمل از لحاظ بهداشتی سودمند است و به جلوگیری از ابتلا به سرطان آلت تناسلی در مردان نیز اشاره می‌کنند و این در حالیست که بر اساس علم پزشکی، صحت چنین ادعایی به این سادگی‌ها نیست. از طرفی هم سیستم‌های بهداشتی کشورهای جهان در این خصوص تحقیقات جامعی نداشته و آماری در رابطه با میزان ابتلا به سرطان آلت تناسلی نزد مردان ختنه شده و ختنه نشده، ارائه داده نشده است و حالا بماند که مقایسه‌ی چنین افرادی با یکدیگر در کشورهایی نظیر ایران بسیار مشکل می‌شود چرا که تقریباً مردان ختنه نشده، وجود ندارند!

در برخی دانشگاه‌های اروپا و آمریکا مطالعاتی انجام شده که در مرحله‌ی اول نشان می‌دهد که سرطان آلت تناسلی، جزو سرطان‌های بسیار نادر در جهان است. هم‌چنین در آمریکا و سایر کشورهای غربی این بیماری کم‌ترین میزان را دارد و بالاترین میزان ابتلا هم مربوط به کشورهای افریقایی، آمریکای جنوبی و برخی از کشورهای آسیایی است. البته باید اشاره کرد که مثلاً در بسیاری از ایالات آمریکا، ختنه، عملی مرسوم است اما در مقابل و در کشورهای اروپایی، عموماً فقط شهروندان مسلمان و یهودی، پسرچه‌ها را ختنه می‌کنند. مسئله‌ای که چنین تحقیقاتی نشان می‌دهد، این است که در کشورهای فقیر جهان، میزان ابتلا به بیماری سرطان آلت تناسلی بالاست و حتی در برخی مناطق به ۲۰ درصد هم می‌رسد. همین امر بیانگر این است که هرچند که

تقریباً همه‌ی مردان در ایران در سنین نوزادی و یا کودکی، ختنه می‌شوند. ضجه‌ی پسر بچه‌ها قبل از انجام این عمل جراحی، گوشه‌گیری‌هایشان پس از عمل، و یا میهمانی‌ها- جشن‌های "ختنه سوران" که گاهی با شکوه و تجمل زیادی هم همراه می‌شود، تصاویری آشنا و مرسوم هستند.

اما چرا مردان، آن هم در سن بسیار کم، باید ختنه شوند و در واقع لزوم انجام چنین عملی چیست؟ احتمالاً شنیده‌ایم: "برای این‌که مسلمان شوند" و یا این‌که: "ختنه برای بهداشت فردی، امری ضروری است؛" اما به راستی آیا ضروری است؟!

البته ختنه‌ی مردان صرفاً هم مربوط به کشور ما و مسلمانان نیست و در بین برخی از دیگر ادیان و مذاهب نظیر یهودیت نیز اهمیت دارد. در سال ۲۰۱۱ وقتی برخی از شهروندان سانفرانسیسکو در ایالت کالیفرنای آمریکا که با ختنه‌ی پسران مخالف بودند، سعی داشتند از طریق جمع‌آوری امضا و برگزاری یک همه‌پرسی این عمل را غیرقانونی کنند، در نهایت و بر اساس حکم یک قاضی در آمریکا، توفیقی به دست نیاوردند. قاضی اعلام کرد که تصمیم‌گیری درباره‌ی چنین موضوعی در سطح محلی، خلاف قانون است. برخی هم بر این باور اند که ممنوعیت ختنه، آزادی مذهب را محدود می‌کند.

اما انتشار خبری در اواخر اردیبهشت ماه، مبنی بر مرگ یک کودک دو ساله در یزد، به نام یونس قائمی، پس از انجام عمل ختنه در بیمارستان، ما را بر آن داشت که در این رابطه طرح موضوع کنیم. بر این اساس به سراغ محمود امیری مقدم، پزشک و فعال حقوق بشر مقیم نروژ رفتیم...

چنین استدلال کرد که هر عمل جراحی میزانی ریسک دارد؛ باید به نکات مثبت و منفی‌اش نگاه کرد تا بتوان در رابطه با لزوم انجام آن تصمیم‌گیری کرد. انجام عمل جراحی زمانی ضرورت دارد که اگر صورت نگیرد، وضعیت بیمار را دشوارتر می‌کند و یا فرد در خطر بیش‌تری قرار خواهد گرفت.

در این خصوص، این نکته را هم نباید فراموش کرد که افراد معمولاً در سنین بالای ۶۰ سال، به سرطان آلت تناسلی مبتلا می‌شوند و با توجه به همین امر، باید توجه داشت که سود چنین عملی برای یک کودک، به چه میزان است؟

هم‌چنین، مسئله‌ی مهم‌تر در این‌جا این است که چه کسی می‌تواند تصمیم بگیرد که یک نوزاد یا پسر بچه که زیر سن قانونی است، تحت عمل جراحی قرار بگیرد؟ در این رابطه

در مقایسه‌ی افراد ختنه شده با ختنه نشده، میزان مبتلایان به این بیماری در گروه دوم بیش‌تر باشد اما ابتلا به سرطان آلت تناسلی، ربط مستقیمی به عدم رعایت مسائل بهداشتی، بیماری ایدز و زگیل تناسلی دارد و در واقع این عوامل است که ریسک چنین

سرطانی را افزایش می‌دهد و خوب در کشورهای صنعتی هم این قدر این آمار پایین است (کم‌تر از یک درصد) که شاید مقایسه‌ی این دو گروه چندان معنا نداشته باشد.

با این حساب از نظر شما، اساساً چقدر ختنه‌ی پسران امری ضروری است؟

در علم پزشکی، به طور کلی وقتی ما می‌خواهیم ببینیم که یک معالجه، ضروری است یا خیر، همیشه به نکات مثبت و منفی آن نگاه می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که

انجام آن معالجه -که در این‌جا شکل عمل جراحی را هم به خود می‌گیرد-، ضروری است یا خیر. این مسئله، در رابطه با ختنه‌ی پسران، به مطالعات بیش‌تر و جامع‌تر احتیاج دارد اما به عنوان نمونه می‌توان به این اشاره کرد که کسانی که به خاطر انجام این عمل، دچار نقص عضو می‌شوند و یا حتی جان خودشان را از دست می‌دهند چه میزان هستند که بر این اساس در رابطه با ضرورت عمل ختنه بتوان نتیجه‌گیری کرد که متأسفانه در این رابطه آمار مشخصی وجود ندارد و یا دستکم من از آن مطلع نیستم. نبود چنین آماری، نقص سیستم بهداشتی است. حتی همین امسال در کشور نروژ یک پسر مسلمان به خاطر خونریزی بسیار شدید پس از عمل ختنه، جانش را از دست داد.

در واقع حرف من این است که اگر به ختنه، به عنوان یک عمل جراحی نگاه کنیم، می‌توان این

در واقع حرف من این است که اگر به ختنه، به عنوان یک عمل جراحی نگاه کنیم، می‌توان این چنین استدلال کرد که هر عمل جراحی میزانی ریسک دارد؛ باید به نکات مثبت و منفی‌اش نگاه کرد تا بتوان در رابطه با لزوم انجام آن تصمیم‌گیری کرد. انجام عمل جراحی زمانی ضرورت دارد که اگر صورت نگیرد، وضعیت بیمار را دشوارتر می‌کند و یا فرد در خطر بیش‌تری قرار خواهد



معمولاً پدر و مادر، یعنی سرپرست کودک چنین تصمیمی می‌گیرد؛ اما آیا بر اساس یک باور دینی و سنت که پایه‌های علمی آن ثابت نشده و یا حداقل اطلاعات جامعی در این رابطه وجود

ندارد، می‌توانند چنین تصمیمی را بگیرند؟ پاسخ به این سوال از زاویه‌ی حقوق بشر، مثبت نخواهد بود.

به مرگ یک پسر مسلمان
در نروژ به دلیل خونریزی
بسیار شدید پس از عمل ختنه اشاره کردید؛ در طی روزهای گذشته هم پسر دو ساله‌ای در یزد، پس از عمل جراحی ختنه در بیمارستان، جان باخته است. طی چنین عملی، (حتی اگر توسط پزشک متخصص انجام شود) چه خطرات جسمی می‌تواند جان کودک را تهدید کند؟

هر عملی، حتی اگر در بیمارستان و محیط‌های بهداشتی هم انجام شود، یک سری ریسک‌هایی اعم از عفونت و خونریزی دارد که در حین عمل یا حتی چند روز بعد از عمل می‌تواند منجر به بیماری شدید و یا حتی مرگ انسان شود.

ضمن این‌که در سنین بالاتر -و از ۱۸ سال به بعد- ریسک عمل جراحی به دلیل افزایش توان جسمی، پایین‌تر خواهد آمد.

بر همین اساس -و همان طور که اشاره کردم- باید مبنا را بر این قرار داد که اگر عملی ضروری نیست، نباید آن را انجام داد.

ببینید، برای مثال ما به بچه‌هایمان واکسن می‌زنیم چرا که تحقیقات جامعی در این خصوص صورت گرفته و ثابت شده است که ریسک ابتلای کودک به بیماری‌های خاصی در صورت نزدن واکسن، بسیار بالا می‌رود. زدن

واکسن هم ریسک‌هایی دارد اما ریسک آن بسیار بسیار کم‌تر از ریسک ابتلا به بیماری در پی نزدن واکسن برآورد می‌شود و در نتیجه سازمان ملل و سیستم‌های بهداشتی در سراسر جهان برای این مسئله هزینه می‌کنند. از طرفی باید توجه داشت که اگر از لحاظ تاریخی به مسئله نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که شاید در زمانی که چنین عملی رواج پیدا کرده است، دلایل معقولی برای آن داشتند اما این قضیه بازنگری نشده و در حد یک سنت باقی مانده است؛ سنتی که

از طرفی باید توجه داشت که اگر از لحاظ تاریخی به مسئله نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که شاید در زمانی که چنین عملی رواج پیدا کرده است، دلایل معقولی برای آن داشتند اما این قضیه بازنگری نشده و در حد یک سنت باقی مانده است؛ سنتی که قسمتی از بدن یک بچه را از طریق جراحی برمی‌دارند. پس در رابطه با چنین سنتی، به این دو دلیل که اولاً بدون فکر انجام می‌شود و در ثانی به شکلی غیر اخلاقی، بدون در نظر گرفتن تمایل و یا عدم تمایل فرد و در سن بسیار کم انجام می‌شود، نیاز جدی به بازنگری وجود دارد؛ چرا که در حال حاضر و با پیشرفت علم، اولویت با بهداشت است. بر این اساس، شاید در این رابطه هم بهبود یک سیستم بهداشتی کافی باشد.

قسمتی از بدن یک بچه را از طریق جراحی برمی‌دارند. پس در رابطه با چنین سنتی، به این دو دلیل که اولاً بدون فکر انجام می‌شود و در ثانی به شکلی غیر اخلاقی، بدون در نظر گرفتن



ختنه یک کودک مسلمان اندونزیایی در جاکارتا

تمایل و یا عدم تمایل فرد و در سن بسیار کم انجام می‌شود، نیاز جدی به بازنگری وجود دارد؛ چرا که در حال حاضر و با پیشرفت علم، اولویت با بهداشت است. بر این اساس، شاید در این رابطه هم بهبود یک سیستم بهداشتی کافی باشد.

مشکلات روحی حاصل از این اصلاح عمل چه می‌تواند باشد و آیا می‌توان ختنه‌ی پسر بچه‌ها را هم نوعی از کودک آزاری برشمرد؟ آیا تاکنون پژوهشی در این رابطه انجام شده است؟

متأسفانه بعید می‌دانم تحقیق جامعی در این رابطه و یا این که ختنه چه تاثیری در روابط جنسی فرد در سن بزرگسالی خواهد گذاشت، انجام شده باشد. در نتیجه ما به دلیل نبود مطالعات کافی صرفاً می‌توانیم

من فکر می‌کنم اگر جامعه‌ی جهانی به این نتیجه برسد که این مسئله نوعی کودک آزاری است، در نهایت مذهب نمی‌تواند مانع جدی برای آن ایجاد کند. اما همان طور که اشاره کردم، مسئله‌ی مهم‌تر این است که استدلال محکمی در این خصوص وجود ندارد. بر این اساس باز به نقش جامعه‌ی مدنی و تأثیری که در این رابطه می‌تواند داشته باشد، باید اشاره کرد. هم‌چنین، تحقیقات علمی نیازمند بودجه هستند و این بودجه‌ها هم باید به مدد دولت‌ها تامین شود اما به هر حال سازمان بهداشت جهانی می‌تواند مطالعات و تحقیقات خوبی در این خصوص داشته باشد.

در رابطه با کشور ما هم مسئله به همین منوال است و علت ختنه، بیش‌تر به سنت بازمی‌گردد و کما این که بعید می‌دانم در ایران اگر کسی ختنه نشده باشد، از لحاظ قانونی دچار مشکل شود. در این رابطه نیاز است که جامعه، سیستم بهداشتی کشور را به سمت یک بازنگری وا دارد. اما مهم‌تر از آن و در مرحله‌ی پیش از آن، باید تأکید

حدس بزنیم؛ شاید برای بعضی‌ها تأثیرات بسیار عمیقی که تا مدت‌ها و یا همیشه هم ادامه دارد، بر جای بگذارد و برای بعضی

شود که ختنه فقط در محیط‌های بهداشتی و بیمارستان‌ها و تحت نظر متخصص انجام شود. مثلاً در کشور ما تا جایی که من



عکس از مهر

احتمال وجود دارد که سالانه میلیون‌ها کودک بدون این که هیچ سودی برایشان وجود داشته باشد، در بدترین وضع زیر تیغ جراحان بروند که اگر این مسئله از لحاظ عملی ثابت شود، صد در صد کودک آزاری خواهد بود. نباید فراموش کرد که بسیاری از

مردم این مسئله را، بدون این که نسبت به آن فکر کنند، پذیرفته‌اند.

صالح با این تفاسیر چاره چیست؟
خصوصاً که مذهب هم می‌تواند مانع بزرگی در رابطه با ممنوعیت چنین عملی باشد...

من فکر می‌کنم اگر جامعه‌ی جهانی به این نتیجه برسد که این مسئله نوعی کودک آزاری است، در نهایت مذهب نمی‌تواند مانع جدی برای آن ایجاد کند. اما همان طور که اشاره کردم، مسئله‌ی مهم‌تر این است که استدلال محکمی

در این خصوص وجود ندارد. بر این اساس باز به نقش جامعه‌ی مدنی و تأثیری که در این رابطه می‌تواند داشته باشد، باید اشاره کرد. هم‌چنین، تحقیقات علمی نیازمند بودجه هستند و این

تأثیر روحی و روانی شدیدی در بر نداشته باشد. با این حال و از دید حقوق بشری، کلاً حرف شما درست است و با شما هم عقیده هستم؛ چرا که این مسئله با کنوانسیون حقوق کودک مغایرت دارد. ضمن این که تصور می‌کنم چندی پیش اتحادیه اروپا هم در

این رابطه بیانیه‌ای صادر کرده بود. با این حال، سازمان ملل این مسئله را چندان جدی نگرفته است. البته پروسه هم بسیار سخت و طولانی است؛ چرا که سازمان ملل متشکل از همین کشورهای است که بعضاً اعتقاد جدی به انجام این عمل دارند و این کشورها می‌توانند مانع سخت‌گیری در این رابطه و یا ایجاد یک قانون شوند. اما در قدم اول، سازمان بهداشت جهانی - که مرتبط به سازمان ملل است - می‌تواند تحقیقات مستقلی را آغاز کند تا در این زمینه اساساً بتوان

در حالی که در مورد ختنه‌ی پسران صحبت چندانی نمی‌شود و مردم هم اکثراً بدون مطالعه و تحقیق قبول کرده‌اند که انجام این عمل ریسک سرطان آلت تناسلی را پایین می‌آورد و بهداشتی است. در حالی که به هر حال این احتمال وجود دارد که سالانه میلیون‌ها کودک بدون این که هیچ سودی برایشان وجود داشته باشد، در بدترین وضع زیر تیغ جراحان بروند که اگر این مسئله از لحاظ عملی ثابت شود، صد در صد کودک آزاری خواهد بود. نباید فراموش کرد که بسیاری از مردم این مسئله را، بدون این که نسبت به آن فکر کنند، پذیرفته‌اند.

نظری که پایه‌های عملی قوی داشته باشد، داد. مرحله‌ی بعد هم بستگی به عملکرد جامعه‌ی مدنی در سراسر دنیا دارد تا ممنوعیت انجام عمل ختنه‌ی پسران، آن هم در سنین کودکی، تبدیل به یک مسئله شود.

در حال حاضر تمرکز بیش‌تر روی ختنه‌ی دختران است که ثابت شده یک نوع ناقص‌سازی جنسی است و خوشبختانه در کشورهای غربی هم در مورد آن قوانین سفت و سختی وجود دارد در حالی که در مورد ختنه‌ی پسران صحبت چندانی نمی‌شود و مردم هم اکثراً بدون مطالعه و تحقیق قبول کرده‌اند که انجام این عمل ریسک سرطان آلت تناسلی را پایین می‌آورد و بهداشتی است. در حالی که به هر حال این



ختنه‌ی پسران در ایران معمولاً در ماه‌های اولیه پس از تولد و بعضاً در شرایط غیر بهداشتی انجام می‌شود

است، بفرمایید.

اگر این موضوع تبدیل به یک مسئله‌ی بزرگ‌تر شود، می‌تواند تاثیر گذار باشد. در این رابطه هم‌چنین باید یک عزمی به وجود بیاید و کسانی بیایند و بگویند که ما قربانی این نقض حقوق بشر هستیم و پیرامون تاثیرات جسمی و روحی این عمل، خصوصاً در سن کودکی، روشنگری کنند.

ضمن این که هم‌چنان تاکید می‌کنم که باید مطالعات قابل استنادی وجود داشته باشد که تفاوت این دو، یعنی ختنه کردن و ختنه نکردن را نشان دهد.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح

قرار دادید.

بودجه‌ها هم باید به مدد دولت‌ها تامین شود اما به هر حال سازمان بهداشت جهانی می‌تواند مطالعات و تحقیقات خوبی در این خصوص داشته باشد. ضمن این که شنیده‌ام در حال حاضر در کشور مراکش تحقیقی در این خصوص در حال انجام شدن است و باید منتظر نتایج آن بود. البته در همین نروژ و بعضی کشورهای اروپایی هم کم و بیش این بحث مطرح شده اما به خاطر ملاحظات فرهنگی و مذهبی و به دلیل این که مطالعات کافی مورد استناد وجود نداشته، صرفاً به این مسئله که چنین عملی بایستی فقط در بیمارستان‌ها انجام شود تا ریسک خطر را کم‌تر کند، بسنده کرده‌اند که این مورد اگرچه لازم است اما اصلاً کافی نیست.

در پایان اگر نکته‌ی خاصی در این رابطه مد نظرتان

خط صلح

عکس ماه

ابتکار جالب یک راننده تاکسی در تبدیل ماشین‌اش به کتابخانه برای مسافران

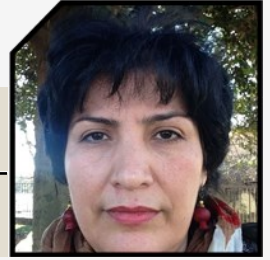


خانہ ملی ناسن

پرونده ویژه



خشونت سیستماتیک علیه زنان و تاثیر آن بر افزایش خشونت خانگی



ساقی لقایی

فعال حقوق زنان

خشونت خانگی یکی از اشکال معمول خشونت است که اغلب علیه کودکان و زنان صورت می گیرد و ریشه ی روان شناسی و پیشینه ی تجربی دارد. هرچند خشونت فیزیکی آشکارترین نوع آن است، اما خشونت های رفتاری و کلامی را نیز شامل می شود. خشونت خانگی یک معضل جهانی است، اما آمار آن در کشورهای مختلف متفاوت است و در برخی کشورها نیز آمار دقیقی از آن وجود ندارد و یا آن قدر با خشونت

سیستماتیک و قانونی درآمیخته است، که بسیاری از اشکال آن، حتی در آن جامعه، خشونت به شمار نمی آید. روزنامه ی خراسان گزارش می دهد که زنی به نام اعظم و دخترانش در فروردین ماه امسال بعد از ۲۱ روز شکنجه از سوی همسرش زنده است. مرد خانه، او را با چاقو آزار می داده، به زور آن قدر آب در دهانش می ریخته که دیگر نمی توانسته نفس بکشد، با چاقو تن او را شرحه شرحه می کرده است. او را آن قدر بر کف پشت بام می کشیده که لباسش پاره شود و تنش زخمی شود. او را درون یک صندوق فلزی در بسته قرار می داده و با آتش روشن کردن زیر و رو می سوزانده است. مرد خانه علاوه بر کتک زدن دختران پنج و هشت ساله اش، سعی در خفه کردن یکی داشته و فک و سه دندان دیگری را شکسته است. مرد خانه ۲۱ روز به همسر و فرزندانش گرسنگی مطلق داده است. این نخستین بار نبوده که مرد خانه همسر و فرزندان را شکنجه می کرده است. بر اساس این گزارش، واکنش برادر اعظم با شنیدن آن چه بر سر خواهر و خواهرزاده هایش آمده این بوده که: "فرض کنید من مرده ام" و بعد گوشی را قطع کرده است.

صندوق او را می سوزانده است. مرد خانه علاوه بر کتک زدن دختران پنج و هشت ساله اش، سعی در خفه کردن یکی داشته و

فک و سه دندان دیگری را شکسته است. مرد خانه ۲۱ روز به همسر و فرزندانش گرسنگی مطلق داده است. این نخستین بار نبوده که مرد خانه همسر و فرزندان را شکنجه می کرده است. بر اساس این گزارش، واکنش برادر اعظم با شنیدن آن چه بر سر خواهر و خواهرزاده هایش آمده این بوده که: "فرض کنید من مرده ام" و بعد گوشی را قطع کرده است.

روزنامه ی جام جم در دی ماه سال ۱۳۹۴ گزارش می دهد همسر سابق فاطمه با وارد کردن ۱۲ ضربه چاقو بر تن او، در یک مغازه و در مقابل چشم مردم او را چنان زخمی کرده که زن در اثر شدت جراحات در بیمارستان می میرد. فاطمه دوباره ازدواج کرده بود، اما همسر سابق معتادش دست از سر او برنمی داشت و در نهایت

تهدیدهای خود را عملی کرد و او را کشت.

فروردین سال ۱۳۹۱ ایسنا گزارش داد سمیه مهری و دخترش رعنا در اردیبهشت سال ۱۳۹۰ در خواب مورد اسیدپاشی از سوی همسرش قرار گرفتند و دچار سوختگی شدید شدند. رعنا در اثر سوختگی ناشی از اسید بینایی اش را از دست داده و سمیه نیز بعد از چند سال پی گیری و درمان در اثر عارضه ی ریوی ناشی از اسید درگذشت.

آبان ماه سال ۱۳۹۰ روزنامه ی شرق گزارش می دهد که پدری بعد از این که می شنود برای دختر بزرگش خواستگار آمده، از زندان مرخصی می گیرد، به خانه می آید، سه

دخترش را به خارج از شهر می برد و با شلیک گلوله هر سه را می کشد.

نیست، چرا که “دعوا خانوادگی است”.

مرحله‌ی اولیه‌ی پنهان کردن خشونت، خانه است. بسیاری از زنان حتی نمی‌گذارند پدر و مادرشان بفهمند که آن‌ها از سوی شوهر تحت خشونت‌اند. در مواردی هم که عیان می‌شود، خانواده معمولاً زنان را به صبوری و تحمل دعوت می‌کند و به جای حمایت از زن تحت خشونت، به توجیه رفتار مرد خشونت‌ورز می‌پردازند. مگر این‌که چنان‌چه در مثال‌های بالا گفته شد، خشونت به سرحد آن، مثل مرگ یا آسیب‌های بسیار جدی برسد. در این موارد هم می‌بینیم که در برخی نمونه‌ها خانواده‌ی زن بعد از خبردار شدن از خشونت، یا از ترس و یا از بی‌مسئولیتی خود را کنار کشیده‌اند، چرا که “دعوا خانگی است” و سرپرستی زن بر اساس قانون و شرع از یک ولی (پدر یا برادر) به ولی بعدی (شوهر) واگذار شده و اولیای قبلی حق دخالت ندارند.

آگاهی‌رسانی و ارتقای فرهنگ اجتماعی برای حقوق برابر در خانواده ضرورتی انکارناپذیر است، اما در جامعه‌ی کنونی ما چند پله عقب‌تر از این مرحله‌ایم، چرا که قانون و سیاست‌های حاکم، بر شکاف جنسیتی در خانواده و جامعه دامن می‌زند و موجب رشد خشونت علیه زنان می‌شود. در هر یک از حوادث خشونت‌بار بالا نقش قانون در حمایت و تقویت خشونت به وضوح دیده می‌شود. البته قانون در تقویت این خشونت‌ها دست تنها نیست، بلکه عرف نیز شانه به شانه‌ی قانون دست مردان را برای خشونت علیه زنان باز می‌گذارد و حتی تشویق می‌کند. علاوه بر حق یک‌طرفه‌ی طلاق برای مرد مطابق قانون، قبح عرفی طلاق برای زنان موجب می‌شود خانواده‌ی زن او را به ادامه‌ی زندگی تشویق و حتی مجبور کند و بسیاری از زنان، از

مرحله‌ی اولیه‌ی پنهان کردن خشونت، خانه است. بسیاری از زنان حتی نمی‌گذارند پدر و مادرشان بفهمند که آن‌ها از سوی شوهر تحت خشونت‌اند. در مواردی هم که عیان می‌شود، خانواده معمولاً زنان را به صبوری و تحمل دعوت می‌کند و به جای حمایت از زن تحت خشونت، به توجیه رفتار مرد خشونت‌ورز می‌پردازند. مگر این‌که چنان‌چه در مثال‌های بالا گفته شد، خشونت به سرحد آن، مثل مرگ یا آسیب‌های بسیار جدی برسد. در این موارد هم می‌بینیم که در برخی نمونه‌ها خانواده‌ی زن بعد از خبردار شدن از خشونت، یا از ترس و یا از بی‌مسئولیتی خود را کنار کشیده‌اند، چرا که “دعوا خانگی است” و سرپرستی زن بر اساس قانون و شرع از یک ولی (پدر یا برادر) به ولی بعدی (شوهر) واگذار شده و اولیای قبلی حق دخالت ندارند.

خبرگزاری ایسنا در مهر ماه ۱۳۸۹ به نقل از معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی ناجا گزارش می‌دهد که ۳۰ درصد قتل‌های کشور خانوادگی است و قتل زن توسط شوهر بیش‌ترین بخش قتل‌های خانوادگی را تشکیل می‌دهد.

خشونت خانگی در ایران در بسیاری از موارد گزارش و پی‌گیری نمی‌شود؛ گزارش هم بشود در پرونده‌های پلیس مختومه می‌شود و یا بعد از روزها و ماه‌ها و حتی سال‌ها در بایگانی دادگاه‌ها به خاک سپرده شود. مثل درخواست طلاق محبوبه محمدی، زنی خراسانی که پس از چند بار رد درخواست طلاق او از سوی دادگاه، زندگی‌اش به رابطه‌ی خارج از ازدواج با مردی دیگر انجامید و در سال ۱۳۸۵ هر دو به طرز فجیعی سنگسار شدند. یا مثلاً اعظم از حمایت خانوادگی برخوردار نبوده است، اما در طول سالیانی که او در خانه تحت خشونت بوده، آیا قانون و نهادهای مدنی از او حمایت کرده است؟ یا همسر سابق فاطمه که خانواده‌ی او را نیز تهدید کرده بوده، بر چه اساسی هم‌چنان نسبت به فاطمه احساس مالکیت می‌کرده؟ آیا فاطمه به خاطر تهدیدها از او شکایت کرده

بوده؟ آیا پلیس از زنی که تهدید کلامی را گزارش می‌دهد، حمایت می‌کند؟ این زن چرا به زندگی با این مرد و نگه‌داشتن فرزندانش در آن جهنم تن داده است؟ این پرسش‌ها یا مشابه آن درباره‌ی پرونده‌های دیگری که در بالا آمد نیز صادق است. حرف زدن از خشونت خانگی معمولاً در عرف جامعه‌ی ما توصیه نمی‌شود، گزارش‌های رسانه‌ای از سوی حکومت به “سیاه‌نمایی” متهم می‌شوند و پژوهش‌های آکادمیک نیز در پستوی کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود و یا از بین می‌رود. خشونت ممنوع نیست، اما حساسیت اجتماعی نسبت به آن جایز

ترس عرف و قضاوت اطرافیان و جامعه نسبت به خودشان و یا فرزندان‌شان به اصطلاح می‌سوزند و می‌سازند. این راه‌کار به ظاهر فداکارانه، نه تنها زندگی خود زن را تباه می‌کند، بلکه به رشد کودکان در فضایی پرتنش و سرشار از خشونت آشکار و پنهان منجر می‌شود و چرخه‌ی خشونت مثل دومینو در جامعه جریان می‌یابد.

این خشونتی سیستماتیک است که بر مبنای شرع و به نام قانون و عرف علیه زنان روا داشته می‌شود و در فقدان دموکراسی و نهادهای زیرمجموعه‌ی آن، عرف و قانون همدیگر را علیه زنان تقویت می‌کنند.

خشونت خانگی علیه زنان تنها زن‌کشی و اسیدپاشی و شکنجه که در مثال‌های بالا آمده، نیست؛ بلکه قوانین نابرابر خانواده مبنای خشونتی است که متأسفانه اغلب زنان در زمان ازدواج در میان شادی و هلهله‌ی اطرافیان آن را امضا می‌کنند و مطابق قرارداد قانونی ازدواج، با اجازه‌ی ولی قبلی، اختیار تام خودشان را به همسر به عنوان ولی بعدی واگذار می‌کنند. این نخستین خشونتی است که در بدو شکل‌گیری نهاد خانواده علیه زن پایه‌گذاری می‌شود و بر اساس آن حتی حق خروج بدون اجازه از خانه را نیز از دست می‌دهد. علاوه بر واگذاری حق طلاق و حضانت فرزند و انتخاب محل زندگی و حق کار و تحصیل، زن مطابق قانون

ازدواج در ایران حق مالکیت بر بدن خود را نیز از دست می‌دهد و به نام تمکین موظف است هر زمان و به هر شکل که مرد اراده کند، بدنش را در اختیار او قرار دهد. پذیرش بی‌چون و چرای خشونت جنسی و تحمیل رابطه‌ی جنسی در قالب ازدواج که نوعی از تجاوز به شمار می‌آید، برای زن نخستین و اصلی‌ترین وظیفه در قرارداد ازدواج است. پذیرش عمومی این نابرابری پایه‌ی ستم

بر زنان و عادی جلوه دادن آن است. بر اساس همین قانون و عرف است که زن همواره باید تمکین عام و خاص کند و در خدمت مرد باشد و اگر زنی جز این کند، سزاوار خشونت قانونی و عرفی است. این بخش از خشونت علیه زنان معمولاً از نظر مردم پنهان می‌ماند چرا که شیوه‌ی عادی زندگی به شمار می‌رود؛ حال آن‌که جنایاتی مثل شکنجه‌ها و مرگ‌ها و اسیدپاشی‌های خانگی نتیجه‌ی پایانی و اوج همین نابرابری‌هاست.

این خشونت سیستماتیک چنان نهادینه شده است که تلاش‌های گاه و بی‌گاه برخی نهادهای مسئول برای تغییر آن به نتیجه نمی‌رسد. نمونه‌اش گم شدن ۳۲ جلد کتاب حاوی مطالعات پروژه ملی بررسی اشکال خشونت خانگی در ۲۸ استان کشور است که در فاصله‌ی سال‌های ۷۶ تا ۸۴ انجام شده بود و سپس به کلی ناپدید شد. در چنین فضایی امیدی به تغییر قانون خانواده و قوانین مدنی به نفع زنان نیست، چنان‌چه می‌بینیم مجلس قانون خانواده را به جای تغییر به سمت برابرتر شدن، زن‌ستیزتر می‌کند.

خشونت خانگی علیه زنان و کودکان امری جهانی است که البته میزان آن در هر جامعه‌ای بر اساس آگاهی مردم و پیشرو بودن یا نبودن قوانین مدنی آن کشور متفاوت است و ما برای کاهش خشونت خانگی در کشورمان جز آگاهی‌رسانی به مردم و فرهنگ‌سازی و تلاش برای تغییر قوانین ضدزن راهی نداریم.



اعظم، زنی که ۲۱ روز از سوی همسرش تحت شکنجه قرار گرفت

آمار غیردقیق و تحلیل‌های نادرست از خودسوزی زنان کرد

گفتگو با فاطمه کریمی، نویسنده و پژوهشگر



سوسن محمدخانی غیاثوند

خبرنگار

بلوچستان بود اما در آمار وزارت بهداشت کم‌ترین میزان خودکشی مربوط به استان قم بود. مقایسه‌ی انجام شده در این مقاله پژوهشی نشان می‌دهد در هیچ کدام یک از استان‌های ایران، آمارهای وزارت بهداشت و مرکز آمار در مورد خودکشی، یکسان نبودند. هم‌چنین در آمار مربوط به وزارت بهداشت داده‌های مربوط به استان تهران اصلاً ثبت نشده بود. آمارهای منتشر شده توسط سازمان‌ها و نهادهای مختلف پیرامون خودکشی با هم تفاوت دارند اما تمام آن‌ها یک نقطه‌ی اشتراک دارند و آن هم این‌که در تمامی آمارهای منتشر شده میزان بالای خودکشی مربوط به استان‌های غربی ایران است.

از دیگر سو چند سالی است که مرکز پزشکی قانونی آمار خودکشی در کشور را دیگر منتشر نمی‌کند و آخرین آمار منتشر شده توسط این مرکز مربوط به سال ۱۳۹۲ است. به همین دلیل یک ایمیل به سایت رسمی این سازمان ارسال و طی آن درخواست کردم تا آمار مربوط به خودکشی در کل کشور و استان‌های مختلف و هم‌چنین آمار خودکشی و خودسوزی زنان را در کل کشور و استان‌های مختلف برایم ارسال کنند. بعد از دو روز در پاسخ نوشتند: "با سلام درخواست خود را با نامه‌ی رسمی به شماره فکس ۵۵۸۹۰۷۰۷ (همراه با شماره تماس خود) ارسال نمایید تا موضوع مورد بررسی قرار گیرد. سازمان پزشکی قانونی کشور"

در جوابشان می‌نویسم که خارج از کشور هستیم. یک شماره تماس هم برایشان می‌گذارم. اما دیگر هیچ خبری از پاسخ سازمان پزشکی قانونی نمی‌شود.

هر از گاهی برای خود جشن قفس سوزاندن و تفنگ شکستن برگزار می‌کنند. مردان سرزمینی را می‌گویم که چشم بر خودسوزی و خودکشی زنان و اعمال خشونت علیه آن‌ها بسته‌اند. همان مردانی که در "اعتراض به تحقیر زن کرد و لباس زنانه‌ی کُردی" توسط نیروی انتظامی مریوان، صدایشان به حق بلند شد تا آن‌جا که رئیس پلیس ایران را وادار به عذرخواهی از زنان کردستان کردند. اما چند هفته بعدش وقتی دختر سیزده ساله‌ی بوکانی با ضربات پدر به سر و جمجمه‌اش جان سپرد دیگر خبری از کمپین مردان معترض کرد نبود. آن‌ها از کنار این حادثه گذشتند؛ همان‌طور که بارها از کنار اخبار و آمار خودکشی و خودسوزی زنان کرد و قتل آن‌ها گذشته‌اند.

بر اساس گزارش‌های منتشر شده، استان‌های غربی ایران، خصوصاً دو استان لرستان و ایلام بالاترین رتبه‌ی خودسوزی و خودکشی زنان را دارند؛ هر چند می‌توان گفت که تاکنون در مورد خودکشی و خودسوزی زنان هیچ تحقیق جامع و کاملی در تمامی استان‌ها و شهرهای ایران صورت نگرفته که بتوان با استناد به آن به چنین نتیجه‌ای رسید. هم‌چنین آمارهایی که توسط برخی سازمان‌ها و نهادها در رابطه با خودکشی منتشر می‌شوند، با هم تفاوت دارند و یکی نیستند. به عنوان نمونه، پاییز سال ۱۳۹۱ مقاله‌ای پژوهشی در مجله‌ی تحقیقات نظام سلامت منتشر شد که در آن آمار وزارت بهداشت با آمار مرکز آمار ایران پیرامون موارد خودکشی ثبت شده مورد مقایسه قرار گرفته بود. در این مقاله فقط روی آمارهای منتشر شده در سال ۱۳۸۳ تحقیق شده بود. آن‌طور که در مقاله آمده است "بالاترین میزان خودکشی بر اساس آمار مرکز آمار ایران به ترتیب در استان‌های ایلام، لرستان و همدان بود؛ در حالی که بر اساس آمار وزارت بهداشت به ترتیب در استان‌های لرستان، ایلام و کرمانشاه بود". هم‌چنین بر اساس آمار مرکز آمار ایران کم‌ترین میزان خودکشی مربوط به سیستان و

سال ۱۳۹۲ هم شاپور کردی، معاون پیشگیری بهزیستی استان ایلام از آمارهای نادرست دانشگاه علوم پزشکی این منطقه در مورد خودکشی و خودسوزی انتقاد کرد و گفت: "چند سالی است طبق آمار دانشگاه علوم پزشکی با آمار صفر در خصوص خودکشی و خودسوزی شهرستان شیروان چرداول مواجه شدیم و این آمار در حالی ارائه می‌شود که این شهرستان همواره آمار بالای خودکشی و خودسوزی را به خود اختصاص می‌دهد."

کردی هم‌چنین از نداشتن آمار دقیق خودسوزی در استان خبر داده بود اما در عین حال گفته بود که هیچ خانواده‌ای در استان ایلام از خودکشی و خودسوزی مصون نیست. وی با اعلام تغییر روش خودکشی در استان ایلام، روش مصرف قرص و سم را بیش‌ترین مدل خودکشی در فصول کشاورزی در استان ایلام عنوان کرده بود.

حال سوال این است: وقتی هیچ تحقیق جامع و کاملی در رابطه با خودکشی و خودسوزی زنان کل کشور انجام نشده است، وقتی آمارهای منتشر شده توسط مراکز مختلف با هم نمی‌خوانند، وقتی آمارها از سوی برخی نهادهای مسئول کاملاً غلط منتشر می‌شوند، وقتی اطلاعات و آمار واقعی پنهان نگه داشته می‌شوند، چرا باید بپذیریم که بالاترین میزان خودکشی و خودسوزی زنان مربوط به استان‌های غربی و البته گاهی ایلام و گاهی لرستان است؟

فاطمه کریمی، نویسنده و پژوهشگر در این باره می‌گوید: "واقعیت این است که به مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی در ایران، آمار دقیقی از میزان خودکشی و خودسوزی وجود ندارد. تلاش‌ها در

جهتی است که این آمارها مخفی نگاه داشته شوند، آمارها ضد و نقیض‌اند و یا علت مرگ به دلایلی غیر از خودکشی نسبت داده می‌شود. با این وجود، نبود آمار دقیق خودکشی و خودسوزی زنان چیزی از واقعیت این پدیده خصوصاً در مناطق غربی ایران کم نمی‌کند. این پدیده وجود دارد و سال‌هاست که به عنوان یکی از معضلات زنان این منطقه ذهن بسیاری از فعالین اجتماعی را به خود مشغول کرده است. شاید آمارها دقیق نباشد اما دیده‌ها و شنیده‌ها حاکی از وجود این معضل در

بیش‌تر مناطق ایران خصوصاً در مناطق غربی ایران است. علی‌رغم عدم وجود آمار دقیق میزان خودکشی، اما پوشش اخبار و حوادث این چینی در رسانه‌های مختلف کردی سبب شده است که هر روزه از حوادثی این چینی اطلاع پیدا کنیم."

چرا زن‌ها خودکشی می‌کنند؟

کارشناسان دلایل مختلفی را برای خودکشی زنان مطرح می‌کنند. به نظر برخی از آن‌ها "تغییرات شدید اجتماعی، جنگ تحمیلی، مسائل اقتصادی و رشد سریع جمعیت به شدت جامعه را آسیب پذیر کرده است."

برخی دیگر آگاهی زنان به حقوق خود را از دلایل خودکشی زنان می‌دانند و معتقدند زنان آگاه فاصله‌ی میان زندگی واقعی خود و آن‌چه که حقشان است را می‌بینند و این‌که برای دستیابی به آن حقوق به سدهای محکم قانون، عرف، سنت و نظام پدرسالار برخورد می‌کنند، فرودستی خود را در این سیستم می‌بینند و به همین دلیل دچار سرخوردگی و افسردگی می‌شوند.

برخی نیز افسردگی ناشی از جنگ را به عنوان عامل خودکشی زنان معرفی می‌کنند و معتقدند کردستان به مدت هشت سال منطقه‌ی جنگی بوده و این می‌تواند باعث افسردگی زنان کرد و در نتیجه افزایش خودکشی و آمار بالای آن در زنان استان‌های غربی شود اما از آن‌جایی که سن خودکشی در زنان به زیر بیست سال رسیده، یعنی به زنانی که یا در زمان جنگ اصلاً به دنیا نیامده بودند یا نهایتاً آن زمان یک کودک خردسال محسوب می‌شدند، بنابراین باید دنبال دلایل دیگری هم، برای خودکشی و یا



عکس از آسوشیتد پرس - عکس تزئینی

افسردگی این دسته از زنان بود.

اختلافات خانوادگی، دخالت اطرافیان در زندگی، خشونت خانواده و همسر، ازدواج‌های اجباری، وفاداری به رسوم کهنه و ضد زن در جامعه‌ای که در مرحله‌ی گذار به مدرنیته به سر می‌برد، از دیگر دلایل خودکشی در زنان می‌تواند باشند. بیکاری، مشکلات اقتصادی و اعتیاد را هم باید به این لیست اضافه کرد. اما چون هیچ تحقیق کاملی در کل کشور انجام نشده، لذا به سادگی نمی‌توان گفت کدام یک از این دلایل ذکر شده سهم بیش‌تری در خودکشی و خودسوزی زنان دارند.

چند سال قبل یک مطالعه‌ی موردی روی صد زن که اقدام به خودسوزی کرده بودند در یکی از بیمارستان‌های شهر اهواز انجام شد. نتیجه‌ی این مطالعه در سال ۱۳۹۲ در فصلنامه‌ی علمی پژوهشی زن و فرهنگ منتشر شد. ۱۷ دلیل، به عنوان دلایل خودسوزی زنان در این تحقیق ذکر شده است. در هفت مورد از این دلایل، مردها به تنهایی نقش عمده را بازی می‌کنند و یا در کنار دلایل دیگری قرار گرفته‌اند. دلایلی مثل اجبار به ازدواج، اختلافات خانوادگی، بیکاری همسر، دو قطبی بودن، مشاجره با همسر، مشکلات اقتصادی و نازایی. اما دلیلی که بالاترین رقم را به خود اختصاص داده، یعنی ۳۸ درصد، کاملاً "نامعلوم" است. یعنی ۳۸ درصد زن‌ها حاضر نشدند که بگویند به چه دلیل اقدام به خودسوزی کرده‌اند. و البته مشخص هم نیست مردها چه سهمی در این ۳۸ درصد نامعلوم داشته‌اند. پس از نامشخص بودن دلیل ۳۸ درصد از زنان برای خودسوزی، "مشاجره با همسر" با ۲۱ درصد و "اختلاف خانوادگی" با ۲۰ درصد، عمده‌ترین دلیل این صد زن برای خودسوزی بوده است.

فاطمه کریمی، دانشجوی دوره‌ی دکتری جامعه‌شناسی در مدرسه‌ی عالی علوم اجتماعی پاریس معتقد است "هیچ یک از پدیده‌ها و معضلات اجتماعی را نمی‌توان تک عاملی دانست و علل آن را به یک یا چند دلیل خاص تقلیل داد".

او با اشاره به تفاوت دلایل ارائه شده توسط فعالین اجتماعی، جامعه‌شناسان و روانشناسان برای سوق داده شدن افراد به

خودکشی، و به بدترین شکل آن یعنی خودسوزی، می‌گوید: "قطعاً در جامعه‌ای مثل ایران که سال‌هاست با مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دست و پنجه نرم می‌کند، فقر، بیکاری و اعتیاد از عواقب بارز چنین وضعیتی است. از سوی دیگر، علی‌رغم افزایش سرمایه‌ی فرهنگی زنان از طریق دسترسی به آموزش، باز شدن دنیای مجازی به روی زنان و حضور بیش‌تر آنان در حوزه‌ی عمومی، زنان با دنیایی از اطلاعات و دانش جدید از وضعیت خود و دنیای اطراف روبه‌رو شده‌اند. آن‌ها بسیاری از قوانین و نرم‌های پیشین را به چالش خوانده‌اند، اما علی‌رغم این تغییر وضعیت، جامعه، دولت و نهادهای زیر دستش کماکان بر حفظ وضعیت قبلی با تکیه بر هنجارهای پیشین تاکید دارد. جایی که زنان به حال و آینده چشم دوخته‌اند، دولت و تمامی مشتقاتش هنوز هم در گذشته سیر می‌کنند. نهاد خانواده بیش از هر چیز صحنه‌ی این شکاف و رودروری است و این زن‌اند که قربانی‌های اصلی این کشمکش‌اند. البته اختلاف در سطح بهره‌بری از امکانات مختلف اقتصادی و فرهنگی در ایران موجب شده که این مسئله بیش‌تر گریبان زنان در مناطق کم‌برخوردارتر را بگیرد. خودسوزی در ایران، اغلب توسط کسانی انجام می‌گیرد که به هیچ نوع سیستم حمایتی دسترسی نداشته و تمام اقدامات انجام شده آن‌ها جهت رسیدن به هدف -که معمولاً رهایی از یک وضعیت آزاردهنده می‌باشد- بی نتیجه مانده است. در این میان زنان به دلیل وضعیت خاص جنسی، انتظارات جامعه از جنس زن (قبول هر گونه ناهنجاری، خشونت، سختی و عذاب در محیط خانواده جهت تداوم زندگی زناشویی) و عدم وجود سیستم‌های حمایتی کارآمد، بیش‌تر در معرض خطر خودسوزی قرار دارند."

کدام زن‌ها بیش‌تر اقدام به خودسوزی می‌کنند؟

بر اساس مطالعه‌ی موردی انجام شده روی صد زن در یکی از بیمارستان‌های اهواز "زنانی که اقدام به خودسوزی می‌کنند نسبت به زنان عادی، افسرده‌تراند و از عصبیت بیش‌تری برخوردارند". هم‌چنین زنان فقیر بیش‌تر از زنانی که وضعیت اقتصادی بهتری دارند اقدام به خودسوزی می‌کنند. زنان جوان بیش‌تر از زنان مسن

خودسوزی می‌کنند. فراوانی خودسوزی در زنان جوان در گروه‌های سنی ۱۴ تا ۲۵ سال دیده می‌شود. خودسوزی در زنان متاهل بیش‌تر از زنان مجرد است. زنان تحصیل کرده به مراتب کم‌تر از زنان بی‌سواد و یا کم‌سواد تن به خودسوزی می‌دهند. البته ناگفته نماند که به گفته‌ی برخی جامعه‌شناسان "استعداد خودکشی در دانشجویان به عنوان نسل آگاه افزایش یافته است". و بالاخره آمار خودسوزی در زنان بی‌کار و خانه‌دار بیش‌تر از زنان شاغل است.

اما کریمی معتقد است که به راحتی نمی‌توان پاسخ درستی به سوال مطرح شده ارائه داد: "جایی که هیچ آمار قرین به واقعیتی در دست نیست، بی‌گمان نمی‌توان راجع به دیگر ابعاد این قضیه حرف زد و به سوالات جزئی‌تر پاسخ گفت. قطعاً زنانی که از امکانات بیش‌تری برخوردار هستند، راه‌های بیش‌تری جهت حل مشکلات روزمره‌ی خود در اختیار دارند. تحلیل‌ها حاکی از آن است که زنان کم‌تر برخوردار جایی که گزینه‌های حمایتی کم‌تری در اختیار دارند، بیش‌تر به خودسوزی روی می‌آورند اما این بدان معنی نیست که خودسوزی تنها به زنان طبقات محروم‌تر، محدود می‌شود. برخی اوقات زنان تحصیل کرده‌ی شاغل نیز با چنین روشی به زندگی خود پایان داده‌اند اما تعداد این زنان خیلی کم‌تر بوده است. اختلافات خانوادگی که مرز طبقاتی نمی‌شناسد، می‌تواند مهم‌ترین عامل در سوق دادن زنان به خودسوزی باشد. هر چند بسیاری جهت اقدام به خودکشی راه‌های دیگری غیر از خودسوزی چون مسمومیت را انتخاب می‌کنند اما مُد شدن خودسوزی در این مناطق موجب شده است که برخی از زنان از این روش استفاده کنند. خودسوزی به دلیل ابعاد آشکارتر آن و دارا بودن نمود خارجی نسبت به دیگر انواع خودکشی کم‌تر قابلیت



کتمان دارد؛ به همین دلیل در مناطق و شهرهای کوچک‌تر، انعکاس بیش‌تری می‌یابد. برای مثال خانواده‌ی کسی که از طریق قرص خوردن قصد خودکشی دارد، بیش‌تر امکان آن را دارد که قصد عضو خود را به دیگر عوامل چون مسمومیت غذایی و مشکلات جسمی ربط دهد. بسیاری از زنان به دلیل مشکلات روزمره که در طول زندگی خود با آن دست به گریبانند بالاخره تصمیم می‌گیرند به زندگی خود پایان دهند اما برخی نیز در یک تصمیم ناگهانی و بدون برنامه‌ریزی قبلی اقدام به خودسوزی می‌کنند.

چرایی بالا بودن آمار خودسوزی در زنان کرد

اگر آمارها راست بگویند باید پرسید جامعه‌ی کرد از نظر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دقیقاً چطور جامعه‌ای است که آمار خودسوزی زنان در آن نسبت به سایر نقاط کشور بالاست؟ اگر آمارها راست بگویند باید پرسید چرا بالاترین رقم خودسوزی متعلق به زنان کرد است؟ و بالاخره اگر آمارها راست بگویند باید پرسید زن کردی که اقدام به خودسوزی می‌کند، چگونه زنی است؟ چه مشخصات و خصوصیات دارد؟ به کدام طبقه‌ی اجتماعی تعلق دارد؟ باید از مرد زندگی‌اش پرسید.

کریمی که دو کتاب به نام‌های "تراژدی تن" و "چندهمسری: شیوه‌ی زیست و پیامدهای آن" را نوشته است و سابقه‌ی پژوهش در گُردستان ایران را دارد در پاسخ می‌گوید: "در ابتدا هم اشاره کردم که آمار دقیقی از مسئله‌ی خودسوزی وجود ندارد اما آن‌چه غیرقابل انکار است وجود این مسئله در مناطق غربی ایران خصوصاً مناطق کردنشین ایران است. در توضیح این مسئله می‌توان گفت که شرایط متناقضی که در وضعیت زنان در ایران به طور عام به وجود آمده است دامن بسیاری از زنان کرد را نیز به طور خاص گرفته است. آن‌ها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. از یک سو، زنان کرد در سال‌های اخیر از مواهب آموزش، بهداشت و بسیاری از آزادی‌های فردی برخوردار شده‌اند. زنان از کانال‌های مختلف به حق و حقوق خود آگاه شده‌اند و دیگر حاضر نیستند به مانند زنان نسل‌های گذشته زندگی کنند. در مقایسه با نسل‌های گذشته، سطح انتظارات آن‌ها از زندگی بالاتر رفته و دیگر حاضر

خودسوزی علی‌رغم پیامدهای ناگوار فردی، خانوادگی و اجتماعی‌اش می‌تواند نشان از افزایش سطح آگاهی زنان نیز باشد. بی‌توجهی به این عامل موجب به حاشیه راندن و انکار دوباره‌ی اعتراض این زنان می‌شود. هر چند نمی‌توان اهمیت آمارها را انکار کرد اما مسئله‌ای که باید بدان اشاره کرد این است که میزان بالاتر خودسوزی زنان کرد نه به علت سرکوب شدگی و انفعال محض آنان، بلکه بروز این پدیده ناشی از اعتراض آنان به نرم‌های از پیش تعیین شده‌ی قبلی و به چالش کشیدن نهادهای سلطه‌گر فعلی است. خودسوزی این زنان پیام اعتراض آشکاری است به آن‌چه که نیازهای این زنان را نادیده می‌گیرد.

نقش مردان کرد در خودسوزی زنان کرد چیست؟

برخی در تحلیل‌هایشان تلاش دارند تا علت خودسوزی زنان کرد را فقط در مردان کرد جستجو کنند. تحلیلی که با نادیده گرفتن دلایل اصلی به ساده سازی مسئله‌ی پیچیده‌ای می‌انجامد که هر ساله دارد جان تعدادی زن را نه فقط در کردستان که در سراسر کشور می‌گیرد. آیا مردان کرد دلیل خودسوزی زنان کرد هستند؟

نقش مردان کرد در خودسوزی زنان کرد چیست؟

کریمی در پاسخ می‌گوید: "در بررسی نقش مردان در سوق دادن زنان به خودسوزی باید بر این نکته تاکید کرد که مردان نیز نتیجه‌ی فرایند جامعه پذیری در سیستمی مردسالار هستند که رفتار و کردار خاصی را از آنان می‌طلبد. بدون داشتن نگاهی سیستماتیک و ساختاری به مسئله‌ی خودسوزی زنان و تقصیر را به گردن مردان انداختن دنباله روی از همان سیاستی است که قصد دارد ریشه‌ی مسائل اجتماعی و اقتصادی کلان جامعه را به سطح فردی تقلیل دهد و بدین گونه صورت مسئله‌ی اصلی به کلی پاک شود. جایی که فقر، بیکاری، اعتیاد و غیره بیداد می‌کند، فرهنگ، سنت، مذهب و مهم‌تر از همه قانون به شکلی کاملاً صریح از سلطه‌ی مردانه دفاع می‌کند،

اقتصادی کلان جامعه را به سطح فردی تقلیل دهد و بدین گونه صورت مسئله‌ی اصلی به کلی پاک شود. جایی که فقر، بیکاری،

نیستند خود را در چهارچوب‌های تنگ جامعه محصور و محدود کنند".

او در ادامه به تشریح وضعیت کردستان ایران می‌پردازد: "کردستان ایران به دلیل تجربه‌ی سال‌ها جنگ ایران و عراق، سال‌ها درگیری بین دولت مرکزی و احزاب کرد، نگاه امنیت محور دولت به این منطقه، عدم سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف، در این منطقه دامنهی فقر و بیکاری و اعتیاد گسترش یافته است. مشکلاتی که به نوبه‌ی خود معضلات فرهنگی و اجتماعی را وسعت می‌بخشد. وضعیت متناقضی که گریبان بیش‌تر مناطق حاشیه‌ای ایران را گرفته است و شرایط بغرنجی را خصوصاً در وضعیت زنان به وجود آورده است. خودسوزی یکی از این پدیده‌های شایع است".

این پژوهشگر کرد عدم ارائه‌ی تحلیل همه جانبه از بروز مسئله‌ی خودسوزی در زنان کرد را از نکات قابل تامل می‌داند. وی همچنین با انتقاد از تحلیل‌های نادرست در مسئله خشونت علیه زنان می‌گوید: "گاه‌ها خودسوزی زنان تنها به عوامل فرهنگی

تقلیل پیدا می‌کند. به جای بررسی ابعاد مختلف این مسئله، سعی می‌شود خودسوزی زنان تنها به مشکلات خانوادگی و شخصی و همچنین خشونت زدگی فرهنگی این مناطق نسبت داده شود. اشتباهی که بارها در تحلیل مسئله‌ی خشونت علیه زنان روی می‌دهد این است که تنها با استفاده از آمارهای مختلف برچسب‌های اجتماعی به راحتی زده می‌شوند. تنها وجود آمار معیاری می‌شود جهت نشان دادن میزان خشونت بر علیه زنان و سرکوب شدگی زنان آن منطقه. برای مثال عدم وجود آمار بالای

خودکشی در استان سیستان و بلوچستان یا بندرعباس را نمی‌توان به بهتر بودن شرایط زنان این مناطق تفسیر کرد. میزان بالاتر

اعتیاد و غیره بیداد می‌کند، فرهنگ، سنت، مذهب و مهم‌تر از همه قانون به شکلی کاملاً صریح از سلطه‌ی مردانه دفاع می‌کند، نمی‌توان به سادگی تنها مردان را مقصر دانست. به این مسائل باید با دیدی همه‌جانبه و ورای فرد نگریست.

بی‌شک نمی‌توان مردان کرد را عامل اصلی و یا تنها عامل خودسوزی زنان کرد دانست. اما با یادآوری آن‌چه که در مقدمه‌ی این مطلب نوشته‌ام، می‌توان پرسید مردان کردی که به این درجه از آگاهی رسیده‌اند که باید قفس‌ها را بسوزانند و پرنده‌ها را رها کنند، تفنگ‌ها را بشکنند و حیوانات طبیعت را راحت بگذارند—آن هم در کشوری که هر از گاهی خبری یا ویدئویی از آزار حیوانات در فضای مجازی منتشر می‌شود—چرا چشمشان را به روی خودسوزی زنان کرد بسته‌اند؟ چرا وقتی دیگری غیر کرد به لباس زن کرد توهین کند با واکنش و اعتراض مردهای کرد مواجه می‌شود اما زمانی که یک مرد کرد حتی اگر جان زن کرد را هم بگیرد، صدایی از مردان کرد معترض در نمی‌آید؟ چرا خشونت علیه زن کرد، خودسوزی و خودکشی زنان کرد هنوز به مسئله‌ی مردان کرد تبدیل نشده است؟ چرا اراده‌ای جمعی در مردان کرد برای واکنش نشان دادن به خودسوزی و خودکشی زنان کرد و قتل‌های ناموسی در کردستان وجود ندارد؟

فاطمه کریمی، محقق کرد به تکرار این‌گونه واکنش‌ها در مردان

کرد اشاره می‌کند: ”واکنش برخی از مردان کرد به ماجرای هتک حرمت به یک مجرم در قالب پوشش زنانه در شهر مریوان، سال گذشته نیز در ماجرای مرگ فریناز خسروانی در شهر مهاباد تکرار شد. چه اتفاقی می‌افتد که به ناگاه توجه بسیاری از مردان کرد به مسائل زنان اینگونه جلب می‌شود؟ چه اتفاقی روی می‌دهد که بسیاری از مردان کرد ترجیح می‌دهند سکوت همیشگی خود را در برابر نقض حقوق زنان به یکباره بشکنند؟“

کریمی در پاسخ به پرسشهایش می‌گوید: ”با دقت در این دو اتفاق، آن‌چه بیش از همه خود را نمایان می‌کند این است که واکنش مردان کرد به این دو قضیه بیش‌تر واکنشی بوده است به دولت یا همان دیگری بزرگ فاقد مشروعیت تا بحث خاص حقوق زنان کرد. مردان کردی که در بیش‌تر مواقع چشم خود را بر روی چنین اتفاقاتی می‌بندند، به ناگاه و یک‌باره تبدیل به فمینیست‌های دو آتشه‌ای می‌شوند که تعجب همگان را بر می‌انگیزانند. به مانند بسیاری از چپ‌های کلاسیک که تنها از دیدی اکونومیستی واز درичه‌ی اقتصاد به مسائل زنان نگاه می‌کنند، اکثریت مردان کرد نیز تنها زمانی مسئله‌ی زنان را برجسته می‌کنند که عامل ایجاد آن مسئله، نهادهای دولتی یا افراد وابسته به دولت باشند. در شرایطی غیر از آن، سکوت و چشم بستن بر حقایق، بهترین گزینه‌ی موجود است. کردها به عنوان یک اقلیت ملی در جهت بر

حق نشان دادن مطالبات خود، سعی دارند چهره‌ای که لایق این مطالبات است از خود نشان دهند در نتیجه تلاش می‌شود چهره‌ی قابل قبولی از خود ارائه دهند. در جهت چنین هدفی، سعی می‌کنند سویه‌های تاریک خود را به حاشیه برده و یا



فاطمه کریمی، نویسنده و پژوهشگر

برخی از مناطق غربی دانست. به دلیل رواج این مسئله در این مناطق، این شیوه‌ی کشتن خود، به مرور جای پایش را در منطقه باز کرده است. دلیل دیگر را می‌توان در دسترس بودن مواد لازم جهت عملی کردن هدف خود دانست.

چگونه می‌توان خودکشی و خودسوزی زنان را کاهش داد؟

در هر چهل ثانیه یک نفر در جهان خودکشی می‌کند. این آماری است که سازمان بهداشت جهانی در سپتامبر سال ۲۰۱۴ منتشر کرد. این یعنی در هر ساعت ۹۰۰ نفر در جهان به زندگی خود پایان می‌دهند. این تعداد در شبانه روز به ۲۱۶۰۰ نفر می‌رسد. به گفته‌ی کارشناسان "میزان خودکشی در کشورهای توسعه یافته بالاست اما بیش‌تر خودسوزی‌ها در آسیا و خاورمیانه اتفاق می‌افتد. ایران در خودکشی زنان در خاورمیانه رتبه‌ی اول را دارد. ایران هم‌چنین سومین کشوری است که آمار خودکشی در آن به سرعت در حال افزایش است". اواسط اردی‌بهشت ماه سال جاری نیز وزیر بهداشت اعلام کرد "آمار افسردگی در کشور بیش از ۱۲ درصد است. یعنی بیش از ۹ میلیون نفر از جمعیت کشور، به دلیل افسردگی در معرض ارتکاب به خودکشی قرار دارند". زنان بیش از مردان اقدام به خودکشی می‌کنند اما خودکشی در مردان بیش‌تر منجر به مرگ می‌شود. برای جلوگیری از خودکشی و خودسوزی زنان چه باید کرد؟ چگونه می‌توان این آمار را کاهش داد؟

فاطمه کریمی که به کاهش خودکشی در زنان امیدوار نیست، می‌گوید: "جایی که دلایل بروز پدیده‌ای به هیچ وجه فردی نیست و ساختارهای کلان جامعه، نقش اصلی را در بروز آن بازی می‌کنند در نتیجه بدون ایجاد تغییر در این سیستم کلان نمی‌توان تلاش موثری در جهت کاهش این مسئله انجام داد. تا زمانی که جامعه ساختار خود را بر مبنای نابرابری بین دو جنس و دفاع یک سویه از یک طرف به نفع یکی و ضرر دیگری را در برنامه‌ی خود دارد و قاطعانه از آن دفاع می‌کند نمی‌توان به بهبود وضعیت زنان و کاهش خودکشی زنان امیدوار بود. قطعاً در چنین ساختاری، شاید فرم‌های خودکشی تغییر پیدا کنند اما خودکشی به طرق مختلف ادامه پیدا خواهد کرد".

در برابر آن سکوت کنند. سویی‌ی تاریک تنها زمانی انعکاس می‌یابد که عاملش، همان دیگری بزرگ فاقد مشروعیت باشد. مسائل زنان کرد نیز در چنین شرایطی بیش از پیش قربانی چنین سیاستی خواهد شد. در نتیجه ما با فمینیسم دوگانه‌ای روبه‌رو خواهیم شد که هر از چندگاهی و در موقعیت‌های مناسب زمینه بروز پیدا می‌کند. فمینیسم فرصت طلبی که نه در جهت نقد ریشه‌های مردسالاری خود، بلکه بیش‌تر با هدف نقد جنبه‌های مردسالارانه‌ی دیگری بزرگ یا همان دولت عرض اندام می‌کند.

چرا برخی زنان از خودسوزی یعنی دردناک‌ترین روش خودکشی استفاده می‌کنند؟

بی شک خودسوزی انتخاب یک مرگ زجرآور است. خودسوزی یکی از بدترین روش‌های خودکشی است. فرد اگر بمیرد، مرگی توأم با درد و رنج فراوان خواهد داشت. اگر هم زنده بماند مشکلات جسمی و دردهای روحی ناشی از خودسوزی تا پایان عمر همراهش خواهد بود. اما سوال این است چرا برخی از زنان بدترین و دردناک‌ترین روش را برای خودکشی استفاده می‌کنند؟ چرا آن‌ها خودسوزی می‌کنند؟

کریمی، در این باره می‌گوید: "خودکشی از طریق خودسوزی شیوه‌ی اصلی انتحار زنان نیست. مسمومیت از طریق قرص و دارو نیز در بیش‌تر موارد ذکر می‌شود. اما به دلیل وجود جنبه‌های آشکار و تأثیر آمیز خودسوزی و عدم امکان در مخفی نگه داشتن آن، موجب شده که این نوع خودکشی بیش از دیگر موارد قابلیت دیده شدن و انعکاس رسانه‌ای داشته باشد. اما چرا برخی از زنان علی‌رغم شدت جراحات باز از این روش استفاده می‌کنند؟ یکی از علت‌هایی که گمان می‌رود در گرایش زنان به آن نقش داشته باشد آشکار بودن اعتراض عمومی به وضع موجودی است که این زنان می‌خواهند آن را بیان کنند. همان‌طور که گفتم خودکشی از طریق مسمومیت کم‌تر امکان دیده شدن و رساندن پیام شخص را دارد. خودکشی از طریق خودسوزی بیش‌تر توجه رسانه‌ها را به خود جلب می‌کند. از دیگر دلایل گرایش به این عمل را می‌توان تبدیل شدن خودکشی از طریق خودسوزی به یک ((مد انتحار)) در

لزوم اصلاح قانون در رابطه با تمکین اجباری



محمد محبی

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

مسلمان و هم‌چنین تفسیرهای نادرست از دین موجب گشت که برخی از ظلم‌های موجود را مغرضانه یا جاهلانه به دین نسبت دهند.

۱- تمکین

واژه‌ی تمکین در فقه به دو معنای عام و خاص به‌کار رفته است. معنای عام تمکین همان پذیرش مسئولیت شوهر در اداره‌ی نهاد خانواده است؛ خواه به عنوان ریاست خانواده، یا به عنوان مسئول و سرپرست خانه بر حسب اختلاف مبانی که در باب قیمومت شوهر بر زن وجود دارد.

تمکین خاص، معنای مبهم و پیچیده‌ای نداشته، بدین جهت فقها در تعریف آن اختلاف ندارند. صاحب شرایع الاسلام در این رابطه می‌فرماید: «تمکین برداشت موانع بین زن و شوهر است (برای برقراری ارتباط) به نحوی که از جهت زمان و مکان محدودیتی وجود نداشته باشد».

یکی از فقهای معاصر در تعریف تمکین می‌نویسد: «حالت آمادگی (زن) برای استمتاع در صورت تقاضای شوهر و بالعکس».

البته عدم محدودیت زمانی شامل عذرهای شرعی و ضرورت‌های عرفی نخواهد شد. اجماع فقها عذرهای یاد شده را در زمان و مکان خاصی خارج از موارد وجوب تمکین می‌دانند. در واقع تمکین خاص، ایجاد شرایطی برای رفع نیازهای جنسی در هر موقعیت ممکن و متعارف است. نویسندگان علم حقوق نیز به هر دو مبنای تمکین اشاره کرده‌اند، تمکین عام همان قبول ریاست شوهر بر خانواده و محترم شمردن اراده‌ی وی در اداره‌ی خانواده است، ولی تمکین خاص ناظر به رابطه‌ی جنسی زن با شوهر و پاسخ دادن به خواسته‌های مشروع وی در این زمینه می‌باشد. از این رو لزوم تمکین امر مطلق نیست، بلکه باید در حد مشروع باشد که داوری آن بر حسب زمان و مکان، بر عهده‌ی عرف و اخلاق است. لذا خواسته‌های شوهر اگر غیر اخلاقی و غیر متعارف باشد، مشروع نخواهد بود.

توجه به مسائل مطرح شده، تمکین یک امری دو طرفه است.

بی تردید خشونت و آزار جنسی یکی از ظلم‌های است که همواره بر زن وارد شده است؛ اما آیا چنین امری در روابط جنسی زن و شوهر هم وجود دارد؟ و آیا در شریعت اسلام و حقوق موضوعه ایران، خشونت جنسی تجویز گردیده است؟ این سوال‌ها، موضوع نوشتار حاضر است. در این نوشتار به بررسی و ارزیابی تمکین، شرایط و حدود تمکین، رابطه‌ی تمکین با خشونت جنسی می‌پردازیم. نتیجه‌ی این بررسی نشان می‌دهد که زوج و زوجه هیچ کدام حق اجبار و تحکم طرف مقابل خود را در تمکین ندارند. لذا عدم اجبار زوج و زوجه بر این امر نشان از این دارد که تحکم در این مورد، خشونتی غیرمجاز است.

تاریخ گواه و شاهد ظلم و ستم در تمامی قبایل و ملل، بر زنان بوده است و شرافت و کرامت زن به عنوان یک انسان برابر با مردان (که به تعبیر قرآن کریم برتری فقط به تقوی است)، هرگز به وی داده نشده است. از این رو جنبش‌ها و نهضت‌های زیادی در سراسر جهان برای حمایت از حقوق زن و برای به‌دست آوردن ارزش و جایگاه واقعی زن صورت پذیرفته و هم‌چنان ادامه دارد تا هرگونه خشونت و ظلم بر اساس جنسیت را از میان بردارد. در این میان رعایت اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط لازمه‌ی هر گونه حرکت اصلاحی می‌باشد.

دین اسلام، در چهارده قرن قبل، زمانی که انسانیت انسان به طرز شگفت‌آوری لگدمال می‌شد و در این میان زنان بیش از مردان مورد ظلم و ستم واقع می‌شدند، ندای حقوق انسان را بلند نمود و زن را نه تنها از کالای صرف بودن بیرون کشیده، بلکه برای وی به عنوان انسان ارزش، کرامت و حقوق مساوی با مردان قائل گردید. اما وجود برخی عادات و رسوم در برخی از اقوام و ملل

زن و شوهر نسبت به این که آیا حق استفاده از اجبار را دارد یا خیر، اصل عدم ولایت شوهر در این خصوص است.

ب) اصل معروف

با نگاهی اجمالی به آیات قرآن کریم می‌توان پاسخ این سوال را پیدا نمود. در آیات مربوط به روابط خانوادگی به رفتار نیک و با صمیمیت تاکید شده و کلمه‌ی «المعروف» زیاد مورد استفاده قرار گرفته است. در یک آیه می‌فرماید: «فامساک بمعروف او تسریح باحسان». دقت در مفهوم و محتوای آیه، پاسخی به سوال طرح شده است. در این آیه دو حالت را برای ارتباط زوج و زوجه بیان می‌کند؛ یکی نگهداری و دیگری رها ساختن و هر دو مورد را مقید به معروف و احسان نموده و می‌فرماید: یا با صفا و صمیمیت با زن زندگی کنید یا با احسان و نیکی او را رها سازید. در یکی از تفاسیر آمده است: «همان‌طور که نگهداری زن قید معروف دارد، یعنی رجوع و نگهداری باید براساس صفا و صمیمیت باشد، جدایی هم مقید به احسان است؛ یعنی تفرقه و جدایی باید از هرگونه امر ناپسندی مانند انتقام‌جویی، ابراز خشم و کینه خالی باشد».

نکته‌ی جالب این است که خداوند متعال حتی در مقام طلاق و رها ساختن زن، سفارش به نیکی، احسان و رفتار محبت آمیز می‌کند و جالب‌تر این که به مرد توصیه می‌کند، اگر بخواهد با طلاق زن را تحت فشار قرار دهد و مقداری از مهریه‌ی زن را پس بگیرد، آن مهریه برای وی حلال نخواهد بود و در آخر آیه، این احکام را به عنوان حد و مرز آگاهی معرفی می‌کند و تجاوز به آن را ظلم و ستم می‌خواند. «لاتتزاروهن لتضیقوا علیهن»؛ در این آیه هرگونه در تنگنا قرار دادن و ضرر رساندن به زن را نهی می‌کند. «فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسکوهن ضراً» لتعتدوا؛ یعنی یا به شایستگی آن‌ها را نگه دارید یا به شایستگی رها نمایید و زن‌ها را برای ضرر زدن نگه ندارید.

ج) قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین اختیاری را از شوهر سلب می‌کند. زیرا در اصل ۴۰ آن بیان شده: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله‌ی اضرار به غیر یا تجاوز به منافع

متاسفانه در عرف جامعه و مشهور فقها، فقط تمکین زن از شوهر مطرح می‌باشد. در حالی که تمکین کاملاً عام است و حتی در مسائل جنسی، تمکین هم شامل زن می‌شود و هم شامل مرد. اما چون وجه مردانه‌ی ماجرا برجسته‌تر شده است، لذا مردان، در مورد تمکین بیش‌تر خود را محق دانسته و حتی بعضاً متوسل به خشونت می‌شوند.

۲- برقراری ارتباط با اجبار؟!

با فقدان موانع مشروع، زن و مرد موظف به تمکین هستند. حال اگر در این زمینه کوتاهی نمایند و حاضر به تمکین نشوند، آیا زن یا شوهر حق دارد به طور قهرآمیز با یکدیگر ارتباط برقرار کنند؟ یا این که شرع و قانون، برای این رفتار ناهنجار با زن یا مرد تدابیر دیگری در نظر گرفته است؟ استفاده از اجبار و تحکم همان‌طوری که در روابط اشخاص عادی در استیفای حقوق خود، مجاز شمرده نشده است، در روابط خانوادگی نیز به هیچ یک از زوج و زوجه چنین اجازه‌ای داده نشده است و اسلام هم نسبت به بنیان خانواده و شیوه‌ی رفتار همسران با یکدیگر چنین شیوه‌ای را نمی‌پسندد. دلایل این ممنوعیت به شرح ذیل بیان می‌گردد:

الف) اصل عدم ولایت

در هر مسئله‌ای، چنانچه دلایلی کافی برای اثبات آن مسئله وجود نداشته باشد، یا در حالت شک و ابهام باید به اصول رجوع شود. یکی از اصل‌های مهم و پذیرفته شده در روابط بین افراد نزد فقها این است که هیچ شخصی بر جان و مال دیگری سلطه‌ای ندارد؛ مگر این که به موجب شرع (یا قانون) ولایتی برای او ثابت شده باشد و این یک اصل بدیهی است. صاحب جواهر می‌فرماید: «عدم ولایت فردی بر دیگری پس از بلوغ و رشد امر بدیهی و ضروری است، حتی اگر در راستای مصالح همان فرد باشد».

در اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.» بنابراین در زمان شک ولایت شخصی بر فرد دیگری، باید اصل را بر عدم ولایت هر یک بر دیگری نهاد. از این رو، اصل اولی در روابط بین

عمومی قرار دهد.

از آنجایی که ارتباط با اجبار می تواند صدمات روحی و روانی و جسمی فراوانی در پی داشته باشد، بدین جهت اصل ۴۰ قانون اساسی چنین اعمال حقی که موجب اضرار به غیر است را رد می کند. لذا این جمله که برخی اظهار می دارند: "تمکین به مفهوم خاص به مرد حق می دهد تا بدون اعتنا نسبت به آمادگی جسمانی و روانی همسر خود با او همبستر شود"، مردود است؛ زیرا اولاً: اصل ۴۰ قانون اساسی آن را رد می کند. ثانیاً: با آیهی "عاشروهن بمعروف" منافات دارد. ثالثاً: اگر زن با دلیل موجه یا بدون دلیل تمکین نکند، شوهر حق ندارد با اجبار دست به این عمل بزند، بلکه تخلف از این وظیفه، ضمانت اجرای خاصی دارد که باید بدان عمل نمود. برخی از فقهای معاصر در این زمینه معتقدند: چون همان طور که مرد ممکن است همیشه آمادگی ایجاد رابطه ی زناشویی نداشته باشد، زن نیز به دلیل مشغولیات فکری، بیماری و غیره ممکن است آمادگی نداشته باشد. این خلاف انسانیت و از مصادیق ایذاء محسوب می شود. بنابراین اگر مراجع قضایی نسبت به تمایلات انحرافی جنسی شوهر نسبت به زن بی اعتنا هستند، دلیلی موجه بر صحت کار آن ها نمی باشد؛ زیرا در شرع و قانون چنین رفتاری به دلایل یاد شده، مردود است.

۳- پیشنهادی برای اصلاح قانون تمکین

بر اساس شریعت و قانون، زن و شوهر در مقابل یکدیگر حقوق و تکالیفی دارند. از جمله ی آن ها تمکین یعنی پاسخ گویی به نیازهای جنسی یکدیگر است که وظیفه ای مشترک بین زن و شوهر می باشد و انجام درست این وظیفه از طرف زوجین علاوه بر این که باز دارنده ی آن ها از فحشاء است، ضامن سلامت و صلاح جامعه نیز می باشد. وفق قانون و شریعت و تاکید فراوان قرآن کریم میزان و معیار رفتار زوجین با یکدیگر عرف پسندیده و نیکو می باشد. در واقع تمکین در شرع و قانون اساسی به معنای انضباط اخلاق جنسی جهت حفظ و سلامت نهاد خانواده و جامعه می باشد و هرگونه برخورد خشونت آمیزی علاوه بر آن که در قانون مجوزی برای آن وجود ندارد به صراحت آیات و روایات، هرگونه اضرار و خشونت و در تنگنا قرار دادن زن نفی گردیده است و به

تعبیر استاد مطهری، رفتار معروف و نفی اضرار به همسر یک اصل کلی در باب حقوق زوجیت است. بنابراین به جهت این که اجبار و تحکم هر یک از زوجین نسبت به این امر منجر به خارج شدن از حیطه قانون و حق می گردد، لذا از مصادیق خشونت محسوب می شود. البته تخلف از این وظیفه نسبت به زوج و زوجه دارای ضمانت اجرای خاصی است. طبق ماده ی ۱۱۰۸ ق.م. عدم تمکین از طرف زوجه، موجب محرومیت وی از استحقاق نفقه می گردد کما این که با توجه به تعریف نشوز از طرف فقها عدم تمکین از طرف مرد در صورتی که از مصادیق ایذاء باشد، می تواند مستند درخواست طلاق از طرف زوجه قرار گیرد. به دلیل این که این مورد به صراحت در قانون ذکر نشده است، لذا پیشنهاد می گردد ماده ی ۱۱۲۹ ق.م. بدین نحو اصلاح گردد:

"در صورت امتناع شوهر از تادیه حقوق زوجه مانند استنکاف از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه یا امتناع او از سایر وظایفش از جمله هم خوابگی، زن می تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق نماید".

هم چنین با توجه به مطالبی که بیان گردید، معلوم می شود، اجبار به تمکین از نظر عقل، شرع و عرف امری پسندیده نیست؛ لذا پیشنهاد می شود:

الزام به تمکین زوجه که در رویه ی قضایی وجود دارد و اگرچه سالیان متمادی است که در دادگاه ها چنین حکمی صادر می شود، منسوخ گردد. زیرا چنین حکمی، فاقد هر گونه مستند قانونی و در عمل هم چنین حکمی غیر ممکن است.



حسین رئیسی: نظام حقوقی سنتی ایران، بستر ساز خشونت خانگی است



گفتگو از سیاوش خرمگاه

حق کنترل و مدیریت خانواده، حق سرپرستی کودکان، حق طلاق و یا ارث قابل مشاهده است. در مقابل همه‌ی این‌ها هم، تنها یک حق مهریه برای زن تعیین کرده است که آن هم صرفاً یک حق مالی است که نمی‌تواند متعادل کننده‌ی این وضعیت باشد.

البته این عدم توازن حقوقی بین زن و مرد همیشه وجود داشته و مربوط به امروز نیست. ولی این‌که چرا امروزه خشونت افزایش بیشتری دارد، می‌توانیم بگوییم به این دلیل است که تحولات حقوقی-هرچند به صورت قطره چکانی-، به سمت بهر دادن بیشتر به زنان در حال حرکت است و همچنین رشد رسانه‌ها و افزایش میزان تحصیلات زنان سبب شده که این جنگ و اختلاف بین زن مرد، بیشتر خودش را نشان بدهد. در گذشته چه بسیار خودسوزی‌هایی در بین زنان وجود داشت که دقیقاً برای مقابله با آن بی‌عدالتی بود که درون خانواده نسبت به زن اعمال می‌شد و هرگز هم رسانه‌ای نمی‌شد؛ فریاد همراه با آتشی برای نشان دادن بی‌عدالتی که به زن روا داشته می‌شد.

همین‌طور ما در آمار پلیس ایران می‌بینیم که قتل‌های خانوادگی درصد بالایی از آمار سالیانه‌ی قتل‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. در این رابطه درصد کمی از زنان، مردان را می‌کشند و درصد بالایی از این آمار به قتل زنان، توسط مردان اختصاص دارد.

در واقع عدم تعادل حقوقی و عدم دسترسی زنان به حقوق خودشان سبب شده که بستر خشونت در جامعه‌ی کنونی ایران افزایش پیدا کند. قوانین حقوقی در ایران نسبت به این موضوع نگاه حداقلی و بسیار سنتی دارد و تا این نگاه سنتی را دارد نمی‌تواند مانع خشونت خانگی شود. نکته‌ی دیگری که اشاره به

حسین رئیسی، از دانشگاه‌های شیراز و تهران در رشته‌ی حقوق قضایی و حقوق کیفری فارغ التحصیل شده است و در حال حاضر استاد حقوق بشر دانشگاه اتاوا کانادا است. آقای رئیسی که سابقه‌ی بیش از بیست سال وکالت را در کارنامه‌ی خود دارد، تمرکز ویژه‌ای در برخی حوزه‌های حقوق بشری از جمله حقوق زنان داشته و در حال حاضر نیز به صورت آنلاین به قربانیان خشونت خانگی مشاوره‌ی حقوقی می‌دهد.

با توجه به موضوع پرونده‌ی ویژه‌ی این شماره از ماهنامه‌ی خط صلح، گفتگویی با این حقوقدان ساکن کانادا داشته‌ایم و نظر وی را در رابطه با انواع حمایت‌های لازم برای قربانیان خشونت خانگی، میزان اهمیت خانه‌های امن و البته تاثیر قوانین موجود در ایران بر افزایش این نوع از خشونت، جویا شده‌ایم.

خط صلح آقای رئیسی، اخیراً، اخبار مرتبط با خشونت خانگی علیه زنان در رسانه‌ها به طرز چشمگیری افزایش یافته است. شما علت را چه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ چرایی افزایش خشونت علیه زنان یا حداقل این‌که چرا امروز چنین خشونت‌هایی دیده می‌شوند، در قالب پرونده‌ی اعظم و اعظم‌های دیگر به‌طور دقیق قابل‌مطالعه هستند و دلایل گوناگونی می‌توانیم برای آن در نظر بگیریم.

اولین پاسخی که می‌توانم درباره‌ی چرایی این مسئله بدهم، به نابرابری و عدم تعادل و توازن حقوقی بین زن و مرد برمی‌گردد که خود به خود جنگ آشکار و پنهانی بین زن و مرد داخل خانواده و جامعه‌ی ایرانی، جوامع اسلامی و حتی بعضاً در جوامع غیر اسلامی به وجود آورده است. در جامعه‌ی خودمان-یعنی ایران-، این نابرابری به عریانی قابل لمس و مشاهده است و در قالب‌های مختلف اعم از فیزیکی، روانی و تحقیر خودش را نشان می‌دهد. در چهارچوب و نظام حقوقی موجود در ایران، توازن و تعادل بین حقوق زن و مرد جایی ندارد، در واقع در بستر اصلی، بی‌نهایت جانب مرد را می‌گیرد و در قالب‌های مختلف مثل حق تمکین،

آن لازم است، این است که جمهوری اسلامی ایران، به کنوانسیون رفع اشکال مختلف خشونت علیه زنان نپیوسته و قوانین جامعی هم برای مقابله و یا پیشگیری از خشونت خانگی ندارد.

مسئله‌ای که وجود دارد، این است که نبود حمایت‌های صحیح کافی (اگر نگوییم هیچ حمایتی)، ابعاد این فجایع را در مورد زنان آسیب دیده، گسترده‌تر می‌کند. به نظر شما، قوانین ایران در این خصوص تا چه حد کاستی و نیاز به اصلاح دارد؟

ما می‌توانیم از دیدگاه‌های مختلف به این که چگونه می‌توان این حمایتی که از آن صحبت می‌کنیم و ضرورت دارد، برای زنان آسیب دیده فراهم کرد، صحبت کنیم. در رابطه با یک پرونده‌ی مشخص مثل اعظم و یا موارد متعددی که خود من در تجربه‌ی کاری‌ام -چه در دورانی که وکالت می‌کردم و چه گذشته و اکنون که در این خصوص مشاوره می‌دهم- اولین چالش برای تامین حمایت لازم، نبود یک نظام حقوقی جامع است. وقتی می‌گوییم نظام حقوقی جامع، یعنی نظامی که جزئیات را ببیند و حوزه‌های حمایتی، اعم از کیفری، حقوقی و مدنی در آن وجود داشته باشد. ضمن این که ما نیاز به تغییر قوانین ماهیتی، قوانین موجد حق (قوانینی که متشا حقوق هستند)، داریم. از طرف دیگر در یک نظام جامع، وجود یک تلفن، وبسایت و انواع ابزارهای دسترسی

فوری قربانی و یا کسی که در معرض خشونت است، به هر میزان و اعم از این که خشونت شروع شده یا این که در مورد آن استمرار دارد یا در حال تکرار است، ضرورت دارد. در یک نظام حقوقی جامع باید مراکز و وجود داشته باشد که قربانی بتواند سریعاً با آنجا تماس بگیرد و مورد حمایت قرار گیرد تا قربانی یا کسی که در معرض خطر است، از محیط خطر دور شود. با این کار در وهله‌ی اول رابطه‌ی بین متجاوز یا خشونتگر با خشونت دیده -که معمولاً زن است- قطع می‌شود. در واقع مهم‌ترین

مسئله برای حمایت این است که این رابطه قطع شود تا امکان تشدید خشونت از بین برود. کاری که در نظام‌های حقوقی پیشرفته انجام شده این است که بلافاصله می‌گویند خشونت‌گر باید در فاصله‌ی فرضاً ۵ کیلومتری محل سکونت یا محل کار خشونت دیده ظاهر نشود و هیچ وقت حق تماس و یا ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با خشونت دیده و یا قربانی را ندارد.

نظام حقوقی ایران چنین امکانی را برای قربانی فراهم نمی‌کند؛ سازمان بهزیستی که متولی اصلی این موضوع است هیچ برنامه‌ی جامعی در این خصوص ندارد، تعداد خانه‌های امن در ایران بسیار کم هست و آن تعداد هم در شهرهای بزرگ و بدون امکانات کافی‌اند. با این حال همین حداقل‌هایی هم که وجود دارد، تبلیغ نمی‌شود که قربانیان بتوانند سریعاً به آن دسترسی پیدا کنند. بنابراین، یک نظام جامع حقوقی همه‌ی این‌ها را می‌بیند، در حالی که حقوق ما یک حقوق سنتی است.

منظور شما از سنتی بودن حقوق در ایران چیست؟

به این معنا که آن قوانینی که در ساختار حقوقی فعلی ما ناظر به روابط بین زن و مرد است، در وهله‌ی نخست قانون مدنی ایران و در مرحله‌ی بعد، قانون حمایت خانواده است که در هر دوی این قوانین، رابطه‌ی بین دو جنس ترجمه‌ی فقه شیعه است که حدود نود سال پیش (۱۳۰۷) در ایران تصویب شده و



عکس از هفته نامه شهروند

قصاص شود ولی شرایط حقوقی مجازات اعدام در این‌جا برابر نیست. ضمن این‌که ما نباید موضوعات اجتماعی را هم فراموش کنیم. من در پرونده‌های متعدد وکیل زنانی بودم که متهم به کشتن همسرانشان بودند و به طور مشخص مدارکی دارم و رفتارهایی از قضاات دیدم که شخصاً به دلیل مرد بودنشان از زنی که متهم به قتل همسرش است، به شدت متنفر اند. این مسئله در کلیت جامعه هم متأسفانه چنین است و یا وقتی روزنامه‌ها در مورد چنین پرونده‌هایی می‌نویسند، مردم عکس‌العمل بدی نسبت به زنی که مردی را کشته، نشان می‌دهند. یعنی مردم هم به نوعی بدشان نمی‌آید با آن نظام مرد سالاری که حاکم است، همراهی کنند. همه‌ی این‌ها یک زنجیره‌ای است که ریشه در عدم حمایت حقوقی دارد.

در واقع برداشت غیر مدرن و بسیار ساده‌ی سنتی از ترجمه‌ی فقه

به عنوان قانون مجازات اسلامی، قانون مدنی و قانون حمایت خانواده، روی میز قضاات قرار گرفته است که نه تنها باعث رفع خشونت نمی‌شوند بلکه همین قوانین می‌توانند خشونت‌زا باشند و بستر خشونت را فراهم کنند. به‌طور نمونه ماده‌ی پنجاه قانون حمایت خانواده جدید که مربوط به سال ۹۱ هست، نه تنها ازدواج زیر سن ۱۸ سال را مطلقاً ممنوع نمی‌کند بلکه بر ازدواج دختر در سن ۱۳ سالگی تأکید دارد. در آن قانون تنها آمده است که اگر دختری بدون اجازه‌ی دادگاه در زیر سن ۱۳ سالگی ازدواج کرد و آن ازدواج باعث مرگش شد یا باعث آسیب جدی به او شد، اگر شوهر باشد مسئول پرداخت دیه است و اگر هم پدر باعث این ازدواج شده باشد، مجازات می‌شود. جالب اینجاست که فقط مجازات دیه برای مردی که سبب مرگ دختری بر اثر رابطه‌ی جنسی می‌شود، مقرر شده و همین قانون، مجازات قتل عمدی یا مجازات جدی برای این اتفاق پیش بینی نکرده است.

بسیاری از موارد آن تا امروز دست نخورده است و همین مسئله، گویای سنتی بودن حقوق در ایران است. البته مواردی از آن اعم از قانون حمایت خانواده هم که بعد از انقلاب تغییر کرد، به مراتب بدتر شده است! این قانون که در ابتدا به کلی از بین رفت و تا مدت‌ها قانونی جایگزین برای آن در نظر گرفته نشد، در نهایت و در سال ۱۳۹۱ تحت عنوان قانون حمایت خانواده، جدید تصویب شده که هیچ چیز جدیدی ندارد.

در نگاه ساده‌تر، قانون مدنی ایران در رابطه با سن مسئولیت اجتماعی بین زن و مرد، تفاوت می‌گذارد و برای دختر ۹ سال تمام و برای پسر ۱۵ سال تمام است. همین موضوع را در قانون ازدواج که طبق ماده‌ی ۱۱۴۱ قانون مدنی، سن ازدواج را برای دختر ۱۳ سال و برای پسر ۱۵ سال قرار می‌دهد و قانون حمایت خانواده جدید هم همین را تکرار می‌کند، می‌بینم. همین مسئله در حقوق

کیفری هم بروز پیدا کرده است که قانون آیین دادرسی کیفری ایران با استناد به همان نگاه سنتی سن مسئولیت کیفری را برای دختر ۹ سال تمام قمری و برای پسر ۱۵ سال تمام در نظر می‌گیرد. همه‌ی این‌ها در حقیقت با ایجاد برتری برای مرد، همراه با خود خشونت به بار می‌آورد.

در رابطه با سن ازدواجی که تعیین شده است و برای دختر ۱۳ سال و کمتر از پسر است

(حالا بماند که همان ۱۵ سال که برای پسران هم تعیین شده، سن مناسبی برای ازدواج هیچ کدام نیست)، خود به خود خشونت را به همراه دارد. خشونت نخست، محروم شدن از آموزش است. خشونت بعدی، تن دادن به رابطه‌ی جنسی است. خشونت دیگر، تجربه‌ی مادر شدن در دوران کودکی است. و بسیاری از حقوق دیگر که یک به یک و تحت تاثیر همین عوامل ضایع می‌شود.

در مثال دیگر می‌توان به قانون مجازات اسلامی و بحث قصاص اشاره کرد که در مجازات اعدام برای قتل عمد، زن و مرد برابر نیستند. اگرچه البته اگر مردی زنی را به عمد بکشد هم، می‌تواند

بنابراین ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که بدون نظام جامع حقوقی، بدون از بین بردن و عبور از این قوانین سنتی، بتوانیم به یک رابطه‌ی بدون خشونت یا حداقل با خشونت کمتر و یا خشونتی که امکان کنترل آن و حمایت از قربانی - که عمدتاً هم زنان هستند- برسیم.

اصحیح آقای رئیسی، بسیاری معتقدند که در کشور ما در رابطه با خشونت خانگی مشکل فقط سیستم حقوقی نیست و موانع فرهنگی هم مزید بر علت می‌شوند. رویکرد شما در این خصوص چیست؟

در این رابطه با شما هم عقیده‌ام، اما معتقدم ساختار حقوقی مدرن و متناسب با جامعه، فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های سنتی را به تدریج تغییر می‌دهد. من موکلی داشته‌ام که خشونت بسیار جدی دیده بود و از سوی شوهرش با اتو سوزانده شده بود. موکل من در کمال ناباوری و با وجود این که مرد در دادگاه کیفری محکوم شده بود و همین محکومیت برای گرفتن حکم طلاق کافی بود و حتی

حکم طلاق گرفته شد و حکم مهریه و توقیف اموال هم صادر شد، بعد از مدتی بازگشت و به ادامه‌ی زندگی با شوهرش تن داد و دلیلش هم وجود یک بچه و عدم حمایت از این زن توسط جامعه و خانواده‌اش بود. در واقع ما چنین مواردی را داریم که زن را مجبور می‌کند که به همان محیطی که شکنجه شده برگردد. بدتر از این چه می‌تواند باشد که زن باز هم به زندگی با مردی که چنین بی‌رحمانه با او رفتار کرده،

برگردد؟ هیچ تضمینی هم وجود ندارد که در آن زندگی، دیگر خشونت تکرار نشود.

ما در این رابطه می‌توانیم بگوییم که نظام حقوقی به دلیل شکل سنتی و مذهبی‌اش ظلمی آشکار را به زن روا می‌دارد، نظام فرهنگی، اجتماع و خانواده هم که البته بی‌تأثیر از همان نظام حقوقی نیست، ظلم‌های متعددی به زنان روا می‌دارند و آن‌ها را در معرض خشونت قرار می‌دهند. این خشونت دقیقاً آن‌جایی است که

می‌شنویم خانواده‌ها می‌گویند: "برایشان زشت است دخترشان طلاق بگیرد"، می‌گویند: "ما تا به حال در خانواده‌مان زن مطلقه نداشته‌ایم"، "حرف از طلاق زن و برگرد به زندگی‌ات" و غیره. اگر در این بین پای کودکی هم در میان باشد که دیگر اوضاع بدتر می‌شود و می‌گویند: "تو بچه داری و مادر هستی و اگر جدا شوی پس نقش مادری‌ات چه می‌شود؟" و بسیاری از واژه‌ها و جملاتی مشابه که زن را دعوت به برگشتن می‌کند و پس از آن هم معمولاً زن مجبور می‌شود مشکلات را به جان بخرد یا در موردش سکوت و گذشت کند.

به این موارد، نبود فضاهای حمایتی و فضاهای مددکاری و مشاوره‌ی دقیق و درست را هم اضافه کنید و این که اگر حتی افراد فرضاً به خوابگاه‌های شبانه‌روزی بهزیستی مراجعه کنند، ممکن است هزار و یک برچسب دیگر هم بخورند و مشکلات جدیدی هم در جامعه شامل حالشان شود.

مجموعه‌ی این موارد سبب شده است که وضعیت جامعه‌ی ما روز

به نظر داشته باشید که نظام فرهنگی ما نظامی است که همواره "سوختن و ساختن" را تحمیل می‌کند. نظامی که معتقد است "با آمدن پلیس و ماشین آژیر گردانش، آبروی من جلوی در و همسایه می‌رود و به همین خاطر به صلاح نیست که کسی با خبر شود". به همین خاطر در اکثر مواردی هم که کار به این مسائل کشیده، به خاطر این بوده که کارد به استخوان طرف رسیده است.

همان سلی، شروع یک رابطه‌ی خشن است که می‌تواند به مرگ یک انسان منجر شود. در واقع مسئله حل نمی‌شود و هیچ وقت هم مرد را مورد آموزش قرار نمی‌دهیم تا مثلاً از طریق شرکت در کلاس‌های آموزشی، بتواند خشم‌اش را کنترل کند و دیگر رفتارش را تکرار نکند.

در نظر داشته باشید که نظام فرهنگی ما نظامی است که همواره "سوختن و ساختن" را تحمیل می‌کند. نظامی که معتقد است "با

طلاق به دادگاه مراجعه کند. اما این مسائل در جامعه‌ی ما رواج بسیار کمی دارد که البته به دلیل آگاه شدن زنان به تدریج در حال رواج پیدا کردن است. ضمناً مراکز مشاوره‌ی خانه‌های امن می‌توانند زنان را به این باور برسانند که این شما نیستید که باید شرمند باشید، این خشونتگر که باید شرمند باشد و دقیقاً در چنین شرایطی است که ترک خانه ضرورت پیدا می‌کند؛ تو می‌توانی خانه را ترک کنی و هیچ چیز را هم از دست ندهی. در واقع آموزش درست در حد همین حقوقی که وجود دارد، ضروری است. به هر حال درست است که از حیث حقوق کیفری، ما نظام جامع خشونت خانگی نداریم و خشونت خانگی هم در مورد زنان جرم انگاری نشده، اما در عین حال با توجه به این که نفس خشونت فیزیکی طبق قوانین موجود جرم است و به آن دیه تعلق می‌گیرد و طبق قانون مدنی تکرار یا استمرار آن باعث عسر و حرج، یعنی قرار گرفتن در شرایط سخت می‌شود و همین مسئله می‌تواند زمینه‌ی گرفتن حق طلاق برای زن، بدون از دست دادن سایر حقوق را فراهم بکند، حداقل‌هایی از لحاظ قانونی وجود دارد. از طرفی مراجعه و ماندن در خانه‌های امن، می‌تواند برای زن امکان حقوقی اقدام علیه مرد را بهتر فراهم کند، چرا که مسئول آن خانه‌ی امن گواهی می‌کند که این زن در این‌جا حضور داشته است. هم‌چنین مسئول خانه‌ی امن می‌تواند بلافاصله به معاون دادستان آن شهر در رابطه با خشونت که به وجود آمده، گزارش بدهد و اعلام کند که آن زن در معرض خشونت است و بیم خطر جانی برای او وجود دارد. در نتیجه جدا از سرپناه بودن، خانه‌های امن هم می‌توانند زنان را نسبت به حقوق خودشان آگاه کنند و هم امکان استفاده از یک سری امکانات حقوقی را برایشان فراهم کنند.



عکس از هفته نامه شهروند

آمدن پلیس و ماشین آژیر گردانش، آبروی من جلوی در و همسایه می‌رود و به همین خاطر به صلاح نیست که کسی با خبر شود." به همین خاطر در اکثر مواردی هم که کار به این مسائل کشیده، به خاطر این بوده که کارد به استخوان طرف رسیده است.

بحثی که در این رابطه مطرح می‌شود، ضرورت وجود خط خانه‌های امن است. طی تجربیات و تحقیقات شما، این خانه‌ها تا چه حد به کاهش آمار خشونت‌های خانگی کمک می‌کنند؟

وجود خانه‌های امن، تا حد زیادی به کاهش این آمار کمک می‌کنند؛ به دلیل این که وجود خانه‌های امن فقط وجود یک سرپناه نیست. در کنار خانه‌های امن، باید مرکز مشاوره وجود داشته باشد. حتی مشاوره‌هایی که در حال حاضر خانه‌های امن به صورت مجازی و از طریق ابزارهای مختلف اعم از ایمیل، فیس‌بوک، تلگرام و یا تلفن می‌دهند، تاثیر مثبت دارد. در این مراکز، در وهله‌ی اول، به کسی که قربانی خشونت است آموزش داده می‌شود. این آموزش شامل این می‌شود که ما سعی در توانمند سازی زنان برای استفاده از همین حقوق حداقلی که وجود

دارد، می‌کنیم. چرا که متأسفانه باید گفت، از حداقل حقوقی هم که وجود دارد، به درستی استفاده نمی‌شود. مثلاً طبق ماده‌ی ۱۱۱۵، در قسمت حقوق خانواده‌ی قانون مدنی، به زن این حق داده می‌شود که اگر بیم خطر جانی دارد، از آن محیط خارج شود بدون این که حقوقی از جمله حق سرپرستی کودک و حق نفقه از او ضایع شود. این ماده از سال ۱۳۱۳ در قانون مدنی ایران وجود داشته ولی عملاً روی آن کار نمی‌شود. همین‌طور مسئله‌ی عسر و حرج که زن در زمانی که تداوم زوجیت، زندگی را برایش سخت می‌کند حق دارد برای

صحت جدا از مشاوره‌ها و کمک‌های حقوقی که اشاره فرمودید، یک خانه‌ی امن اساساً باید چه استانداردها و خصوصیات دیگری داشته باشد و برای زنان چه کند؟

این استانداردها، بسته به وضعیت زنی که به خانه‌ی امن مراجعه می‌کند، تغییر می‌کند. قاعده‌تاً استانداردهایی که برای یک دختری که به علت در معرض خشونت بودن از خانه فرار کرده است با دختری که مثلاً مورد تجاوز یکی از اعضای خانواده قرار گرفته، متفاوت است؛ هم‌چنان که استانداردها در مورد یک زن خانه‌دار خشونت دیده، با یک مادری که همسرش هم نیست و از سوی فرد دیگری در خانواده مورد خشونت قرار گرفته، فرق می‌کند. بنابراین، در نظر گرفتن شرایط قربانی و مصاحبه با او توسط یک مددکار، امری مهم است.

اما استاندارد کلی این است که در خانه‌های امن به روی کلیه‌ی زنان باز باشد و هیچ‌کس آن‌ها را قضاوت نکند و تمام امور خصوصی‌شان هم محرمانه باقی بماند و به هیچ وجه امکان درز پیدا کردن به بیرون وجود نداشته باشد. هم‌چنین بلافاصله و پس از رسیدگی به نیازهای اولیه، اعم از غذا و سرپناه، باید امکان دسترسی رایگان به امکانات بهداشتی اعم از جسمی و روانی برای آن‌ها فراهم شود. این مسئله بسیار مهم است که اگر قربانیان از مشکل روانی اعم از افسردگی رنج می‌برند، بتوانند به کمک مددکار با آن مقابله کنند تا پس از آن بتوانند به جنگ بقیه‌ی مشکلات بروند. البته در رابطه با جنگ با باقی مشکلات، وجود یک مشاور حقوقی هم ضرورت دارد. این مشاوران حقوقی هم باید در رابطه با پدیده‌ی خشونت‌های خانگی و چگونگی تعامل با قربانیان آموزش دیده باشند و در واقع به اعتقاد من حتی هر وکیلی صلاحیت دادن مشاوره‌ی حقوقی در این رابطه را ندارد. مشاور باید کسی باشد که قضاوت نکند و رفتار مردسالارانه نداشته باشد.

نیازهای بعدی فرد، یاری گرفتن از مشاوران متخصصی است که نسبت به این‌گونه پرونده‌ها، کاملاً آگاه باشند تا بر این اساس فضایی فراهم شود که آن شخص بتواند از خانه‌ی امن بیرون بیاید. هم‌چنین در این مرحله به نظر من، در کنار خانه‌های امن،

نقش ان‌جی‌او‌ها در راستای توانمندسازی زنان منجمله فراهم آوردن امکانات شغلی، بسیار مهم است؛ تا بتوانند روی پای خودشان بایستند و به یک زندگی عادی بازگردند.

در واقع به یک چرخه‌ی کامل و نظام جامع نیاز داریم تا فرد آسیب دیده‌ای که معمولاً مشکلات و ناراحتی‌های سنگینی دارد، بتواند در نهایت روی پای خودش بایستد، به جامعه بازگردد و یک زندگی عادی توأم با آسایش را تجربه کند.

صحت با توجه به این که اساساً سابقه‌ی وجود خانه‌های امن در کشور ما، بسیار ضعیف است، چشم‌انداز ایران در رابطه با داشتن چنین چرخه‌ای را چطور ارزیابی می‌کنید؟

بایستی اشاره کرد که در بعضی کشورها چنین چرخه‌ای وجود دارد و علی‌رغم این که در جامعه‌ی ما مسئله‌ای جدید است، به دلیل بالا رفتن تعداد این پرونده‌ها، نیاز به آن عمیقاً احساس می‌شود. در این رابطه لازم است که رسانه‌ها تلاش کنند آن نگاه نادرستی که در اجتماع نسبت به خانه‌های امن وجود دارد، به تدریج اصلاح شود. هم‌چنین بایستی بخش خصوصی را در رابطه با راه‌اندازی چنین خانه‌هایی تشویق کرد و وکلا، روانشناسان و پزشکان را جهت ارائه‌ی خدمات داوطلبانه به این افراد، فراخواند. در رسیدن به چنین نظامی، کمک سایر افراد و اقشار هم اهمیت دارد؛ خصوصاً از این نظر که می‌توانند حرفه‌ای خاص را به کسانی که تخصص خاصی ندارند، یاد بدهند تا پروسه‌ی جذب بازار کار شدن آنان، آسان‌تر طی شود.

در کنار همه‌ی این‌ها اما نباید نقش مستقیم و غیر مستقیم دولت را نادیده بگیریم. دولت بایستی امکانات مختلف اعم از بهداشتی و سرپناه را فراهم کند و در ایجاد بستری که منجر به دریافت خدمات مختلف برای این افراد است، نقش داشته باشد.

در واقع برای تصور یک چشم انداز، همه‌ی این مسائل باید به صورت جامع دیده و به آن توجه شود.

صحت با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.



نعمه دوستدار

روزنامه نگار

فمینیسم؛ جنبشی برای مردان؟

از گذشته این بحث در میان فمینیست‌ها - که به دلایل تاریخی عمدتاً زن بوده‌اند- وجود داشته که، آیا مردان هم می‌توانند فمینیست باشند؟ آیا باید مردان را، که به باور بسیاری از آن‌ها خود عامل استقرار نظام مردسالار و نابرابر مبتنی بر جنسیت بوده‌اند و قرن‌ها بر ساختار جهان تسلط داشته‌اند، به عرصه‌ی مبارزه راه داد؟

از آن سو هم روز به روز بر تعداد مردانی که خود را فمینیست می‌خوانند و برای برابری جنسی تلاش می‌کنند، افزوده می‌شود. دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری از ایده‌های برابری جنسی حمایت می‌کند و به همین خاطر است که مردانی مثل جاستین تروود در کانادا، در سیاست کلان حرف از برابری جنسی می‌زنند و نویسندگان و نظریه‌پردازان مرد در آثارشان از فمینیسم حمایت می‌کنند و مردان جوان زیادی به کمپین‌های حمایت از حقوق زنان می‌پیوندند.

فمینیسم یک مکتب است؛ مکتبی برای ایجاد تغییر در جهان نابرابری‌های جنسیتی. مکتبی ادراکی و نظری که با باور به آن، هم می‌توان مبارزه را در سطح کلان سیاسی و اجتماعی پی گرفت

هم می‌توان آن را دریچه‌ای برای نگرستن به وجوه مختلف زندگی انسانی قرار داد. می‌توان فعال برابری‌خواه حقوق زنان بود یا خیلی ساده در انتخاب کتاب و دیدن فیلم و شنیدن موسیقی یا تفسیر جهان روزمره و زندگی فردی از آن استفاده کرد.

با این نگاه فمینیست بودن زن یا مرد

نمی‌شناسد؛ هر انسانی فارغ از جنسیت می‌تواند در یکی از این دسته‌بندی‌ها قرار بگیرد و برابری، شیوه‌ی زیستنش باشد.

با این نگاه می‌توان و باید درها را به روی مردانی که داوطلبانه

برای تحقق برابری جنسی پیش‌قدم شده‌اند، باز کرد و گذاشت که این گفتمان را به میان همجنسان خود ببرند. اما یک مرد فمینیست دقیقاً چه شکلی است؟

ما از جهان عمل حرف می‌زنیم: از جایی که وقتی پرده‌ها بر می‌افتد، کارنامه‌ی روشنفکران، نویسندگان و فعالان سیاسی در باور به برابری جنسی لکه‌های سیاهی دارد. از کارنامه‌ای حرف می‌زنیم که در آن فعالان سیاسی موقع شنیدن حرف‌های زنان خمیازه می‌کشند و هنگام بحث درباره‌ی برابری، شوخ‌طبعی‌شان گل می‌کند. ما درباره‌ی کارنامه‌ای حرف می‌زنیم که در آن مردان به برابری اعتقاد دارند اما وقتی دفتر خاطرات زنان زندگی‌شان منتشر می‌شود، از صحنه‌های اعمال خشونت و تحقیر و نادیده انگاری نمی‌توان سرسری گذشت. ما از جهانی حرف می‌زنیم که در آن سیاست‌های کلان از روی همین عادت‌های خرد روزمره نوشته می‌شود.

بعید نیست که یک فعال مرد برابری طلب در استفاده از واژه‌ی فمینیست، محافظه کار باشد. ساختار مردسالار، احتمالاً فعالیت‌های فمینیستی او را با برچسب زن‌ذیلی دسته بندی می‌کند. مردی که خیلی ساده خواهان

فمینیسم یک مکتب است؛ مکتبی برای ایجاد تغییر در جهان نابرابری‌های جنسیتی. مکتبی ادراکی و نظری که با باور به آن، هم می‌توان مبارزه را در سطح کلان سیاسی و اجتماعی پی گرفت هم می‌توان آن را دریچه‌ای برای نگرستن به وجوه مختلف زندگی انسانی قرار داد. می‌توان فعال برابری‌خواه حقوق زنان بود یا خیلی ساده در انتخاب کتاب و دیدن فیلم و شنیدن موسیقی یا تفسیر جهان روزمره و زندگی فردی از آن

رابطه‌ای برابر در زندگی شخصی خود باشد، حقوق برابری به زنان بدهد و مسئولیت‌های برابری را هم به عهده بگیرد، با ذهن خوکرده به مردسالاری نمی‌خواند. فرقی نمی‌کند که روشنفکر

باشد یا یک مرد معمولی؛ احتمالاً عجیب خواهد بود که در زندگی شخصی مثلاً در امور خانه و بچه داری مشارکت داشته باشد یا در مجالس و محافل انحصار نوبت ابراز نظر و عقیده را بشکند و فرصت شنیدن را هم به خود بدهد. عجیب خواهد بود اگر از ابزار خشونت -بله، حتی خشونت فیزیکی- در روابطش استفاده نکند یا ورای تعارفات معمول، حقوق برابر اقتصادی در درآمد و ارث و غیره طلب کند.

برای تغییر سیاست‌های کلان، به مردهای فمینیست نیاز داریم: مردانی که برای تحقق برابری و تغییر چهره‌ی خشن تبعیض گام‌های واقعی برداشته باشند، کسانی که به شرایط نابرابر زنان در تحصیل، به حقوق کمتر همکار زنشان در محل کار، به سکوت‌های ممتد زنان در جلسات کاری، به تعداد کمتر آن‌ها موقع تصمیم گیری، به نبودن و دیرآمدنشان بر سر میز غذا، به تصویر سانسور شده‌شان در رسانه‌ها، به توقعات بی‌پایان جامعه از آن‌ها برای پاسداری از ارزش‌های نخ‌نمای سنتی، به نقش به انفعال کشانده شده‌ی آن‌ها در روابط جنسی، به "برای" و "به خاطر" مردان تعریف‌کردنشان و به هر آنچه که در جزئیات و کلیات، جایگاه زنان را فروتر از مردان قرار می‌دهد، حساس و

پالوده کنند، نگاه و رفتار شخصی‌شان را پاکسازی کنند، درباره‌ی برابری و فمینیسم بخوانند، به تماشای مسابقات زنان بروند، خواننده‌ی آثار زنان باشند یا اجازه ندهند با دخترپچه‌ی شش ساله‌شان بر اساس کلیشه‌های جنسی رفتار شود، گفتمان برابری خواهی را از جمع نخبگان به میان همگان ببرند و داشتن حقوق یک طرفه را طبیعی تلقی نکنند.

برای نقد مردسالاری، ما به نقدی از درون نیاز داریم؛ نقدی که ضررهای نظام نابرابر را برای آن سوی ماجرا هم ببیند. این که چطور در فقدان برابری، درک متناقضی از آزادی به دست می‌آید و این که چطور سلطه‌جویی و تفکر غیرت‌محور و ناموس‌پرست، ذهنیت مردان را هم در تسلط می‌گیرد و آن‌ها را در روابط شخصی و اجتماعی‌شان محدود می‌کند، این که چطور مردسالاری از آن‌ها هم ابزارهایی می‌سازد برای نقش آفرینی در مناسبات مردسالارانه و با ایجاد توهم در دادن نقش برتر، آن‌ها را هم درگیر چالش حفظ این موقعیت نابرابر می‌کند.

با این نقد درونی است که مردان هم در می‌یابند برابری خواهی آن‌ها را هم در موقعیتی انسانی‌تر قرار داده و فمینیسم نه جنبشی برای زنان که جنبشی برای انسان‌هاست.



معترض باشند و از آن فراتر، برای تغییر آن کاری نکنند. به ذائقه‌ی مردم‌محورشان طعم‌های تازه‌ای بچشانند، به حساسیت رسانه‌ای و سیاسی‌شان موضوعات تازه‌ای اضافه کنند، بر تحولات مثبت نوری بتابانند و از آنچه وضع زنان را بدتر می‌کند فاصله بگیرند، زبان و ادبیات خود را

نقش دولت در مبارزه با خشونت علیه زنان در حوزه‌های خصوصی



الهه امانی

کنشگر کمیسیون امور زنان سازمان ملل

گوناگون، گسترده است؛ زیرا از طریق قوانین و سیاست‌ها، کلیشه‌های جنسیتی که فرآیند سیستم مرد-پدرسالاری می‌باشد، هنجارهای اجتماعی حضور و نفوذ مذهب به‌ویژه ترجمان بنیادگرایانه از مذهب تداوم می‌یابد.

آن‌چه مسلم است، آن است که عوامل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در این امر که زنان خشونت را چگونه تجربه می‌کنند، تاثیرگذار است.

خشونت در حیطه‌ی خصوصی و نقش دولت‌ها

دولت‌ها چه نقشی در زمینه‌ی خشونت علیه زنان در حوزه‌ی خصوصی-خانوادگی دارند؟ چگونه عدم وجود قوانین و مصوبات حمایتی از زنان خشونت دیده در چهارچوب نقش و وظیفه‌ی اساسی دولت‌ها برای استقرار و تامین امنیت نیمی از جامعه، زنان، می‌تواند تبیین گردد؟ چگونه حتی در جوامعی که قوانین حمایتی وجود دارد، اهمال در اجرای این قوانین سبب می‌گردد که قربانیان خشونت در کشور و محیط و خانه‌ی خود از امنیت بهره‌مند نشوند؟ [خشونت خانگی، خشونتی است که در محیط خصوصی، بین افرادی که در رابطه‌ی نزدیک با یکدیگر می‌باشند چه از طریق خونی، فامیلی و چه قانونی، اعمال می‌گردد. خشونت خانگی تقریباً همیشه یک جرمی می‌باشد که مبنی جنسی-جنسیتی دارد که توسط مردان بر علیه زنان صورت می‌گیرد (Coomar 1996-swamy). این تعریف اگرچه هنوز به قوت خود باقی است، اما تنوع اشکال خانواده لازم است که قسمت پایانی این نقل قول که خشونت خانگی را تنها در بُعد "مردان بر علیه زنان" قلمداد می‌کند، بسط داده شود. تحقیقات متعدد پژوهشگران تاکید

خشونت علیه زنان واقعیت تلخ جهان‌شمولی است که در تمام کشورها، فرهنگ‌ها و جوامع وجود دارد. خشونت علیه زنان، تحت هیچ عنوانی نه قابل قبول است، نه قابل توجیه و نه باید تحمل گردد. زنان خشونت را در حوزه‌های عمومی و خصوصی توسط دولت‌ها و کارفرمایان و در زندگی شخصی خود توسط افراد خانواده و آشنایان خود تجربه می‌کنند. خشونت بر علیه زنان اشکال متنوع و کثیری در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته و گسترده‌ترین نقض حقوق انسانی است.

در سال ۲۰۱۶، ۲۳ سال پس از انتشار اعلامیه‌ی سازمان ملل در زمینه‌ی رفع هرگونه خشونتی علیه زنان و دختران، متجاوز از ۳۴۰ میلیون زن اشکال مختلف خشونت را تجربه می‌کنند. این تعداد معادل تمام جمعیت افریقا می‌باشد. در مارچ ۲۰۱۶ بان‌کی‌مون، دبیر کل سازمان ملل متحد در سخنرانی خود بر آماری که آشنا و در عین حال تکان دهنده می‌باشد، تاکید نمود. وی اظهار داشت که در سطح جهان از هر سه زن، یک نفر قربانی خشونت جنسی و یا فیزیکی است و همچنین ادامه داد که دولت‌ها می‌بایست بودجه‌ی کافی برای مبارزه با اشکال مختلف خشونت علیه زنان اختصاص داده، فرهنگ‌سازی انجام گیرد، قوانین حمایتی برای قربانیان خشونت تدوین شود و برای تغییر در رفتارهای منسوخ فرهنگی و برابری جنسیتی در جامعه، شرایط تشویق‌کننده‌ای ایجاد گردد. خشونت علیه زنان علت و معلول نابرابری‌های جنسیتی می‌باشد.

در سطح جهانی امروزه ۱۲۰ کشور قوانینی در زمینه‌ی خشونت علیه زنان دارند. در برخی از کشورها، هرگونه خشونتی علیه زنان جرم محسوب گردیده و امری است که مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. تبعیض جنسیتی زمینه‌ساز خشونت علیه زنان می‌باشد. در سال ۲۰۱۴، ۱۴۳ کشور از ۱۹۵ کشور جهان تبعیض علیه زنان را در قوانین خود انعکاس داده و آن را از نظر قانونی غیر قابل قبول قلمداد کرده‌اند اما تبعیض همچنان در جوامع دنیا به درجات

بر این امر دارد که در مناسبات همجنس‌گرایان نیز خشونت به اشکال گوناگون وجود دارد؛ چرا که خشونت در مناسبات قدرت نابرابر ریشه دارد که می‌تواند این عدم تعادل در مناسبات قدرت در مناسبات همجنس‌گرایان نیز وجود داشته باشد.

سلسله عوامل متعددی شرایط غیر تشویق‌کننده‌ای، پرچالش و بازدارنده برای زنان در ترک مناسبات خشونت‌بار به وجود می‌آورد (Adelman - ۲۰۰۰). این شرایط غیر تشویق‌کننده و بازدارنده شامل وابستگی‌های اقتصادی، عدم وجود حمایت‌های اجتماعی و قانونی برای ترک روابط خشونت‌بار (پناهگاه‌های امن، سلسله مراتب قانونی پرچالش که در اکثر موارد فرد خشونت دیده را باز مورد خشونت بوروکراسی و مسیر جدایی قرار می‌دهد)، فشارهای فرهنگی برای حفظ "واحد خانواده" و اساساً حوزه‌ی خصوصی و شخصی که این خشونت در آن صورت می‌گیرد، است. این سوال که تا چه میزان قوانین و مصوبات می‌توانند در محیط خصوصی در زندگی خانوادگی تاثیرگذار باشند؟ آیا آن‌چه که در حیطه‌ی خصوصی انجام می‌گیرد می‌توان قانونمند و مورد پیگرد قانونی قرار گیرد و یا مفهوم "چهار دیواری، اختیاری" همچنان فرهنگ مسلط جامعه است؟ آیا خشونت در محیط خصوصی توسط دولت می‌بایست تحمل گردد؟ چه راهکارهای مدنی برای قربانیان خشونت و افرادی که خشونت بر آن‌ها تحمیل می‌گردد وجود دارد (برای مثال حق طلاق و حکم عدم نزدیک شدن به فرد خشونت دیده)؟ در مواردی که اعمال خشونت در حیطه‌ی شخصی و خانوادگی از نظر قانون جرم محسوب نمی‌گردد در حقیقت فردی که خشونت را وارد کرده مورد مصونیت قانونی قرار می‌گیرد. همچنین در شرایطی که خشونت جرم محسوب شده اما



قوانین مربوط در این زمینه اجرا نمی‌گردد، مجرم و فردی که خشونت را اعمال می‌کند مورد مصونیت اجتماعی قرار می‌گیرد. این مصونیت فردی که عامل خشونت است چه از نظر قانونی و چه اجتماعی بیانگر آن است که خشونت در حیطه‌ی خصوصی امری "عادی" و از نظر اجتماعی مورد قبول می‌باشد.

در بسیاری از جوامع ضرب و شتم، ایزوله کردن، تهدید و ارباب و توهین و موارد دیگر خشونت تحت عنوان "ادب کردن" و "درس دادن" تلقی شده و بدین طریق ماهیت عمل خشونت‌بار، از مفهوم واقعی آن تهی شده و زبانی در بیان آن استفاده می‌شود که بار مثبت دارد.

واقعیت آن است که سیستم پدر-مرد سالاری استوار بر مناسبات نابرابر قدرت جنسی-جنسیتی، پاسدار این مناسبات است و برای حفظ "نظم" آن، "نظمی" که در انگاره‌های ذهنی شخصی که قدرت مسلط را دارد، زمینه‌ی توجیه "ادب کردن" و "درس آموزی" می‌باشد. این امر به همان سیاق عمل می‌کند که دولت‌ها برای حفظ "نظم" و "امنیت" سیستم‌های ناعادلانه و ستمگر خود در محیط عمومی از دستگیری، حبس، اذیت و آزار و شکنجه و اعدام فرو نمی‌گذارند.

این امر که "آن‌چه خصوصی است، عمومی است"، نگرشی است که خشونت علیه زنان و نقض حقوق انسانی زنان را در حیطه‌ی خصوصی و عمومی گره زده و پیوندی است که هم جنبش زنان و هم جنبش حقوق بشر از آن بهره‌مند می‌گردند.

در جوامع اکثریت مسلمان، خشونت خانوادگی روندهای مشترکی با سایر جوامع داشته و مقابله با آن نیز چالش‌های مشترکی دارد. اما کاربرد فقه اسلامی و قوانین شرعی به مثابه چارچوب قانونی برای تنظیم و اداره (Administer) روابط درونی خانواده‌های مسلمان (ازدواج، طلاق، حق حضانت و سرپرستی، قوانین ارث و غیره) تاثیرات کلانی بر مناسبات قدرت جنسی-جنسیتی جامعه دارد. قوانین شرعی هم می‌تواند به مثابه سیستم قضایی و قانونی و هم به عنوان زمینه‌ای مذهبی-فرهنگی در رابطه با رفتارهای اجتماعی و ارزش‌های اسلامی عمل کند. در جوامعی که قوانین شرعی در زمینه‌ی آن‌چه که مربوط به زنان و خانواده است، به

برای نقض حقوق بشر در حوزه‌ی خصوصی سبب توانمندی جنبش زنان گردید تا با استفاده از این مصوبات و قوانین بین المللی دولت‌ها را موظف به رفع خشونت در حیطه‌ی خصوصی کنند و نسبت به حفظ امنیت زنان در این حیطه پاسخگو بدانند.

در سال ۱۹۹۳ گزارش توسعه‌ی جهانی برآورد نمود که در سطح جهان "خشونت علیه زنان خطری عمده بود و سبب مرگ زنان در سنین باروری همپای سرطان و سبب تهدید سلامت زنان بیش‌تر از مالاریا و تصادفات رانندگی می‌باشد".

هیلاری چارلس‌ورث، محقق و فمینیست استرالیایی برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ مطرح نمود که تجربه‌ی زنان "در قوانین بین المللی تقریباً نامشهود است. درک سنتی از مفاهیم حقوق بشر و

قوانین بین الملل بر این تصور عمل می‌کنند که حوزه‌ی خصوصی و عمومی تفاوت‌های چشم‌گیری با یکدیگر دارند. نه تنها ضرب شتم، تجاوز و یا ناقص سازی عضوی از زنان به دست بستگان و نزدیکان به مثابه امری خصوصی تلقی می‌گردد، بلکه این اذیت و آزارها اساساً تا حدی نادیده گرفته می‌شود که گردآوری و تحقیق آماری در بسیاری از موارد از اشکال متنوع خشونت به سختی می‌تواند عملی گردد."

قرار گرفتن حوزه‌ی خصوصی در گفتمان حقوق بشر و درک خشونت علیه زنان با کاربرد ابزارها و اسناد حقوق بشری در

حقیقت یک تحول تاریخی در زمینه‌ی بالندگی حقوق انسانی و رفع خشونت علیه زنان به عنوان عمده‌ترین عامل بازدارنده احترام به حقوق و کرامت انسانی نیمه از جامعه‌ی بشری می‌باشد.

سه عرصه‌ای که خشونت علیه زنان، نقض حقوق بشر می‌تواند استدلال گردد، به شرح زیر است:

الف) حق به زندگی، آزادی و امنیت: اگرچه اعلامیه‌ی جهانی

مثابه سیستم قضایی عمل می‌کند و قوانین مدنی مستقل که حقوق برابر زنان را به عنوان نیمه از جامعه مورد احترام قرار دهد، وجود ندارد و چالش‌ها عدیده می‌باشد.

در چنین جوامعی تلاش برای رفرم‌های قانونی جهت تغییر قوانین و حمایت از حقوق زنان در خانواده، امری است که در تقابل و تعارض با قوانین اسلامی مربوط به نقش زن در خانواده و اصلاحاتی که منطبق بر نیازهای جامعه باشد، قرار می‌گیرد. تجربه‌ی تاریخی جوامع مختلف نشان می‌دهد که خواست سیاسی و اراده‌ی دولت است که می‌تواند خط قرمزهای مربوط به جایز بودن و یا غیر قانونی بودن خشونت علیه زنان را تعیین کنند در بسیاری از جوامع با اکثریت مسلمان این تمایز و اصلاحات و

تفکیک قوانین مدنی مربوط به حقوق زنان و خانواده صورت گرفته و زنان از قوانین حمایتی در این زمینه برخوردار می‌باشند.

خشونت علیه زنان و جنبش نوین اجتماعی حقوق بشر

تا اوایل سال‌های ۱۹۹۰ بسیاری از اشکال خشونت علیه زنان نه تنها توسط دولت‌ها بلکه توسط جامعه‌ی مدافعان حقوق بشری نیز با سکوت مواجه می‌شد. مدافعان حقوق بشر تنها به اشکال خشونت که توسط دولت‌ها بر زنانی که به مبارزه با قدرت سیاسی حاکم برخاسته و اذیت و آزار، شکنجه و زندان را تجربه می‌کردند، توجه مبذول می‌داشتند. در حقیقت تنها آن

بخش از خشونت که زنان در محیط عمومی جامعه تجربه می‌کردند، مورد توجه قرار می‌گرفت. اما در خلال ۲۵ سال گذشته جنبش حقوق بشر و فعالین آن، توجه خاصی به امر خشونت علیه زنان نموده‌اند؛ زیرا خشونت علیه زنان گسترده‌ترین نقض حقوق انسانی می‌باشد. این که این تغییر چگونه صورت گرفت، از نظر تاریخی حائز اهمیت است. کاربرد مفاهیم و اسناد حقوق بشری

تا اوایل سال‌های ۱۹۹۰ بسیاری از اشکال خشونت علیه زنان نه تنها توسط دولت‌ها بلکه توسط جامعه‌ی مدافعان حقوق بشری نیز با سکوت مواجه می‌شد. مدافعان حقوق بشر تنها به اشکال خشونت که توسط دولت‌ها بر زنانی که به مبارزه با قدرت سیاسی حاکم برخاسته و اذیت و آزار، شکنجه و زندان را تجربه می‌کردند، توجه مبذول می‌داشتند. در حقیقت تنها آن بخش از خشونت که زنان در محیط عمومی جامعه تجربه می‌کردند، مورد توجه قرار می‌گرفت. اما در خلال ۲۵ سال گذشته جنبش حقوق بشر و فعالین آن، توجه خاصی به امر خشونت علیه زنان نموده‌اند؛ زیرا خشونت علیه زنان گسترده‌ترین نقض حقوق انسانی می‌باشد.

حقوق بشر اشاره‌ای واضح به خشونت علیه زنان ندارد اما ماده‌ی ۳ این اعلامیه قید می‌نماید که ”هر فردی حق به زندگی، آزادی و امنیت دارد.“ این حق توسط پیمان نامه‌ی جهانی حقوق مدنی سیاسی در سال ۱۹۶۶ تاکید گردیده که در آن حق زندگی (ماده‌ی ۶) و حق آزادی و امنیت (ماده‌ی ۹) در آن قید شده است. این حقوق در کنار مواردی که پیمان نامه‌ی جهانی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از جمله حق به برخورداری برابر از استانداردهای متناسب سلامت جسم و روان، کاربردهایی در زمینه‌ی موارد متعدد خشونت علیه زنان دارد. از این‌رو، دولت‌هایی که امضا خود را بر این قراردادها نهاده‌اند، موظف و پاسخگو هستند تا زنان را در حوزه‌های خصوصی و عمومی مصون از خشونت نگه دارند.

ب) حق به برابری و آزادی از تبعیض

مانند دیگر اسناد جهانی حقوق بشر متن اصلی ”کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان“ (CEDAW- سیدا)، که در سال ۱۹۷۹ تصویب و در سال ۱۹۸۱ به اجرا درآمد، به خشونت علیه زنان، اشاره‌ای ندارد اما تمرکز اصلی سیدا و امضاکنندگان آن این است که هرگونه تبعیضی را علیه زنان محکوم کنند و خشونت علیه زنان نیز یکی از نمودهای بارز و مشخص تبعیض علیه زنان می‌باشد.

عمومی شماره‌ی ۱۹ “قید می‌کند که ”واژه‌ی تبعیض در بر گیرنده‌ی مقتضیاتی است که مشاء جنسی و جنسیتی داشته و این بدان مفهوم است که خشونت که متوجه زنان می‌گردد، به دلیل زن بودن آنان بوده و یا زن بودن سبب تاثیرات بسیار متفاوت و زیان‌بارتری از مردان برای آنان دارد. این امر شامل اذیت و آزار فیزیکی-روانی، جنسیتی و یا رنج دادن، تهدید و یا تهدید به چنین اعمالی، تحمیل و اجبار و موارد دیگر محدودیت آزادی می‌باشد.“

نقش مردان در رفع خشونت علیه زنان

در پرتو توجه روز افزون جامعه‌ی جهانی به رفع خشونت علیه زنان، بررسی نقش مردان در رفع خشونت علیه زنان جایگاه ویژه‌ای کسب می‌نماید. بررسی گفتمان مردان و مردانگی و دلایل خشونت چشم اندازه‌های نوینی در زمینه‌ی درک عمل خشونت گسترده علیه زنان و راهکارهای مبارزه با آن می‌تواند ارائه دهد. گفتمان سنتی خشونت در بررسی خشونت‌هایی که مبنای جنسی و جنسیتی دارد، تمرکز از یک سو روی خشونت مردان علیه زنان و از سوی دیگر نیاز زنان به حمایت و پشتیبانی قانونی، اجتماعی، اقتصادی و ایجاد فضای امن برای زنان برای ادامه‌ی زندگی مستقل خود دارد. نقش مردان در خشونت و این‌که تا چه میزان می‌توان از نیروی مردان برای رفع خشونت علیه زنان استفاده کرد، کم‌تر مورد توجه قرار می‌گرفت. رایج ترین استدلال برای تغییرات

همچنین مشاوران ویژه‌ی خشونت علیه زنان سازمان ملل همواره تاکید کرده‌اند که ”دولت‌ها باید بپذیرند که خشونت علیه زنان ریشه‌ی این امر نبوده بلکه خشونت انعکاس و برآمدی از اشکال مختلف تبعیض است که زمینه‌های رشد پیدا می‌کند.“ درواقع خشونت علیه زنان تبلور شدید و افراطی زنجیره‌ی تبعیض جنسی و جنسیتی است.

کمیته‌ی سیدا که ناظر اجرای مفاد کنوانسیون سیدا می‌باشد، در ”رهنمود



۲-Religion, State Power, and Domestic Violence in Muslim Societies: A Framework for Comparative Analysis - Lisa Hajjar

The Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women (CEDAW) ,

<http://www.un.org/womenwatch/daw/cedaw/>

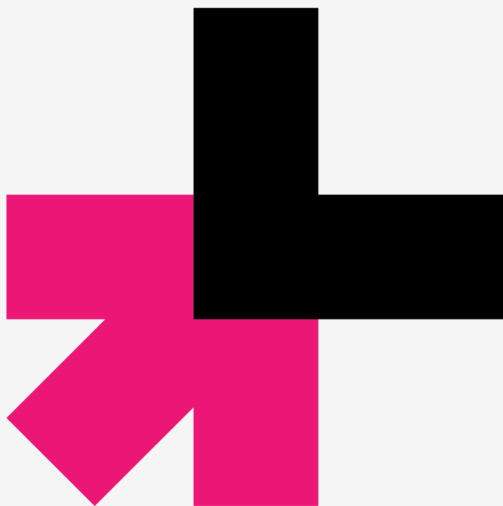
۳-Domestic Violence Fact Sheet

http://www.stopvaw.org/uploads/domestic_violence_fact_sheet_finall3.pdf

۴-World Health org, global and regional estimates of violence against women: prevalence and health effects of intimate partner violence and non-partner sexual violence 2, 2013

http://apps.who.int/iris/bitstream/10665/85239/1/9789241564625_eng.pdf?ua=1

۵-Violence Against Women: Intimate Partner and Sexual Violence Against Women, WORLD HEALTH ORG, <http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs239/en/> (last updated Jan. 2016).



HeForShe

UN Women Solidarity Movement
for Gender Equality

کنونی در گفتمان نقش مردان در رفع خشونت علیه زنان بر این امر تکیه دارد که حمایت از زنان خشونت دیده و قربانی، مردان را از دست یازیدن به خشونت باز نداشته است. همراه با تغییرات قانونی برای حمایت از زنان خشونت دیده در کنار ایجاد امکانات اجتماعی-اقتصادی و همراه با عدم مصونیت برای افرادی که مسبب خشونت می‌شوند، در کنار فرهنگ سازی برای مقابله با خشونت‌های که مبنای جنسی و جنسیتی دارد، در کنار تحقیق و بررسی بودجه کشوری یا نگاهی که حساسیت‌های جنسیتی دارد، کار پیگیر با مردان و پسران جوان و توانمندی آنان برای مقابله با خشونت علیه زنان نیز می‌تواند نتایج مثبت و مفیدی را با خود به همراه داشته باشد. کارزارهای سازمان ملل در سال‌های اخیر در زمینه‌ی “He for she”، فرهنگ سازی در کشورهای گوناگون به‌ویژه با جوانان در زمینه‌ی نقش مردان در مقابله با خشونت علیه زنان، گروه‌های متنوع مردان در کشورهای اروپایی و امریکای شمالی بر علیه تجاوز جنسی و خشونت علیه زنان در محیط خصوصی و عمومی امید به مقابله‌ی موفق با این اپیدمی جهان‌گستر را تقویت می‌نماید. در حقیقت خشونت علیه زنان یکی از چالش‌های اجتماعی می‌باشد که رفع آن در گرو همفکری، همیاری و اشتراک عمل طیف‌های مختلف اجتماعی است که ارزش‌های سیستم پدر-مرد سالاری را به چالش کشیده و به مناسبات قدرت برابر در خانه و جامعه برای راهگشایی توسعه، پیشرفت و عدالت اجتماعی باور داشته باشند. این سیستم ارزشی نه در کلام بلکه در عمل باید نهادینه گردد تا توان تحول اجتماعی را داشته باشد. روزهای روشن آینده تنها با صلح و امنیت در خانه و جامعه، تنها با احترام به حقوق انسانی و کرامت انسانی در حوزه‌ی خصوصی و عمومی می‌تواند تحقق یابد.

منابع:

۱-Bringing Women's Rights Back into the Human Rights Movement https://www.carnegiecouncil.org/publications/archive/dialogue/1_10/articles/578.html

دکتر ناهید توسلی: امیدی به تصویب قوانین عادلانه در رابطه با حقوق زنان در مجلس نیست



گفتگو از علی کلائی

با وجود افزایش تعداد نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی، هنوز هم امید چندانی به تدوین و تصویب قوانین کاملاً برابر و عادلانه در رابطه با حقوق زنان ندارد. این نگاه دکتر ناهید توسلی، جامعه‌شناس، پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان است که در مصاحبه‌ای با خط صلح و در ارتباط با مسئله‌ی خشونت خانگی مطرح شد.

مدیرمسئول مجله ادبی، هنری نافه هم‌چنین در مصاحبه با خط صلح به موارد متعددی از قبیل آنچه بر سر اعظم به عنوان قربانی خشونت خانگی رفت، جرم انگاری مسئله‌ی خشونت خانگی و راهکارهای کاهش این مسئله پرداخته و هم‌چنین به سوالاتی در ارتباط با نهاد قانونگذاری و مسئله‌ی قوانین مرتبط با زنان در ایران نیز پاسخ گفته است.

خط صلح بگذارید از آخرین ماجرا یعنی اجرای اعظم شروع کنیم. خانم مولوردی در این ارتباط گفته است که "اعظم بارها در واکنش به خشونت‌های فیزیکی همسرش شکایت کرده اما با پیشنهاد مراجع قضائی به خانه بازگشته است" این مسئله چرا اتفاق می‌افتد؟

برای پاسخ به این پرسش که "این مسئله چرا اتفاق افتاد؟"، با اشاره به نمونه‌ی اعظم، بگذارید نخست من بپرسم: "کدام مسئله و کدام اتفاق؟" این‌جا اما، تنها به "چرا"یی این ماجرا در ایران اشاره خواهم کرد که ریشه در بسیاری مولفه‌ها دارد که، گرچه بسیاری از آن‌ها ریشه‌هایش جهان شمول است، اما در ساختار قوانین ما به گونه‌ای دیگر تعریف می‌شود.

اعظم زنی مسلمان و ایرانی و در نتیجه باورمند به بسیاری سنت‌ها و تابوهایی است که در این چارچوب، شخصیت او را ساخته است و

او نه تنها ناگزیر و ملزم به باور و انجام آن‌هاست، بلکه به دلیل درونی شدن این سنت‌ها و تابوها، امکان گریز از آن‌ها را نه تنها ندارد بلکه حتی به ذهن‌اش نیز راه نمی‌دهد. همه‌ی این گزینه‌ها را باید برای همسر او نیز، که سوی دیگر این ماجراست بپذیریم. مردی مسلمان و ایرانی و باورمند به همه‌ی همان سنت‌ها و تابوها و غیره با این تفاوت که او، به دلیل جنس و جنسیت‌اش که "مرد" است در ساختار نظام مردمحور و پدرسالار جهانی، که در شرق و در ایران، به مراتب قوی‌تر و کارآمدتر است، از نوعی برتری، سالاری، مدیریتی، اقتدار و قدرت عمل بالاتری برخوردار است.

همین تفاوت جنس-جنسیتی، اجازه و میدان هرگونه برخورد غیرانسانی-غیراخلاقی را به او (شوهر) می‌دهد تا با توجه که قوانینی که در جامعه‌اش در رابطه با حقوق مدنی-شهروندی او و زن-همسرش تعریف و تدوین شده است، به بسیاری کارها و رفتارهای غیرانسانی و غیراخلاقی اقدام کند. به همین شکل، همان قوانین برای زن-همسرش نیز این وظیفه را تعریف و تحمیل می‌کند، بدین معنا که زن-همسرش (اعظم) هم دقیقاً و ناگزیر "ابژه"ی همه‌ی اقتداری ست که شوهرش دارد. اینک، این میان تنها "قانون" است که می‌تواند و می‌باید منصفانه و عادلانه به حق و حقوق هریک از این زوج رسیدگی کند. حق و حقوقی که در چارچوب "سلامت روان" داشتن هریک تعریف می‌شود و معنا دارد.

یکی از مهم‌ترین خلاءهایی که در روابط دوسویه‌ی همسری اعظم و شوهرش قابل ذکر است خلاء سلامت روانی شوهر است. خلاءای که او با روی آوردن به اعتیاد، آن هم از نوع بسیار نازل‌اش، /... در اوایل تریاک و بعد از آن کریستال و شیشه.../ * استفاده می‌کرد، که البته همین کافی ست تا از او آدم متفاوت دیگری با شخصیتی سخت‌خشن و غیرانسانی بسازد. بنابراین او به عنوان مرد-شوهری با ویژگی‌هایی که جامعه‌ی سنتی و باورهایش برای او تعریف کرده است و با شرایط روحی ابتلاء به اعتیادی که داشت در گستره‌ی اقتداری که جنس-جنسیت‌اش به

امور زنان و خانواده در کانال خبری خود در تلگرام نوشت: «تنها یک روز بعد از روز پدر با این خبر هولناک و باور نکردنی مواجه می‌شویم. بلافاصله لینک خبر را به اطلاع مدیر کل امور زنان و خانواده استان مربوطه می‌رسانم و در جواب در جریان پی گیری‌های انجام شده قرار می‌گیرم. مطالعه گزارش ارسالی که توسط خبرنگار اجتماعی ایسنا تنظیم شده است را به دلیل شدت و وسعت خشونت اعمال شده علیه اعظم و دو دخترش در ۲۱ روز، فقط تا نیمه‌ی آن می‌توانم ادامه دهم و به دنبال علت این همه سبیت غیرعادی سریع گزارش را مرور می‌کنم و به آن چه که حدس می‌زدم می‌رسم: اعتیاد این بلای خانمانسوز!»

او داده بود اقدام به اعمال خشونت به همسرش اعظم را، که عملاً برایش در حد «اُبّه» بود و نیز به فرزندانش که حق پدری و مالکیت را بر آنان قائل بود، برای خودش امری موجه و مشروع می‌انگاشت.

شاید اگر عامل اعتیاد نمی‌بود، [اعظم گفته است: از ابتدای ازدواج مواد مصرف می‌کرده است] شوهر اعظم، خشونت‌هایی این چنین جنون آمیز و سبانه با زن و فرزندانش نمی‌داشت:

[زن و بچه‌های خود را به طبقه‌ی پایین خانه برده، پرده‌ها را کشیده و شروع به تهدید، آزار و اذیت آنان می‌کند....]

[او زنش را به میله‌ی گازی در اتاق پشتی می‌بندد و دست و

دهانش را نیز با دستمال می‌بندد تا صدایی از او به گوش همسایه‌ها نرسد.

[...]

[شوهرش او را داخل صندوق فلزی می‌انداخته و درش را قفل می‌کرده تا از نبود اکسیژن خفه شود.... زیر صندوق، اجاق گازی را روشن می‌کرده و پاهایش را می‌سوزانده،]

[پارچه‌ای را آتش می‌زده و بر روی بدن برهنه‌ی همسرش می‌انداخته است؛ با چاقو تمام بدن اعظم را برش می‌زده و بعد او را بر روی سیمان پشت‌بام خانه می‌کشیده تا حدی که لباسش پاره می‌شده و جراحات‌های بدی برمی‌داشته است....]

همه‌ی این نوع خشونت‌ها، در رابطه با اعتیاد است که این گونه دهشتناک و غیرقابل تصور به نظر می‌رسد. در رابطه با این ماجرا و نتیجه گیری علت اصلی این چنین خشونت‌ی، خانم شهیندخت مولاوردی، معاون ریاست جمهوری در



مولاوودی در رابطه با مسئله ی اعتیاد و بلایای ناشی از آن برای خانواده ها در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۹۴ هشدار داده بود که:

[علت ۵۵ درصد طلاق ها «اعتیاد» است!]

در همین رابطه کوروش شجاعی مدیر مسئول سابق روزنامه ی خراسان نیز می گوید:

[برای دسترسی به مواد مخدر کم تر از ۵ دقیقه در مشهد به زمان نیاز است و همین مورد زمینه ساز خشونت به عنوان ناسازگاری های اجتماعی در جامعه می شود.]

در بررسی چرایی این ماجرا شاید، دلیل آن را بتوانیم بر گردن اعظم بیندازیم و آن، پذیرفتن ظلم و خشونت است که از سوی

مرد به او وارد می شد رفتاری که

اعظم، بنا به همان باورها و سنت هایی که ذکر شد چون هیچ حق و حقوق انسانی-فردی برای خودش متصور نبود تا بتواند به هر شکلی دست به اقدام دفاعی شخصی و یا اقدام قانونی بزند، تسلیم آن شده بود. اعظم هیچ عکس العمل اعتراضی از خود نشان نمی داد، زیرا همان طور که در خبرها به نقل از خانم مولاوودی آمده بود که، "اعظم بارها در واکنش به خشونت های فیزیکی همسرش

شکایت کرده اما با پیشنهاد مراجع

قضائی به خانه بازگشته است"، او از مراجعه به اعتراض هم نتیجه ای نمی گرفت.

در یک نتیجه گیری شاید رادیکال و غیرمنطقی بتوان گفت که اعظم، به دلیل ناآگاهی از حقوق حقه ی انسانی اش، این جا مقصر است. زیرا او با پذیرش این همه خشونت و ظلم و ستم و هیچ اعتراضی به این خشونت ها، موجب سد شدن راه گشایشی برای پایان دادن به اعمال خشونت به خود و به دیگر زنانی می شود که این گونه فکر و عمل می کنند. از نظر من این برخورد منفعلانه از سوی یک انسان-زن نسبت به رفتار شوهرش، با همه ی

توجیه های جامعه شناختی، روان شناختی، علمی، اخلاقی، انسانی و غیره به هیچ روی نمی تواند مسموم و پذیرفتنی باشد. اما وقتی به آمارها و اطلاعات و موارد ثبت شده و نیز به سایت ها و لینک های خبری مراجعه می کنیم در می یابیم که سدهای مانع اعتراض به این خشونت های سبعانه بیش تر از آن است که همه را به گردن خشونت دیده و عدم اعتراض یا شکایت او بیندازیم!

در بررسی های پژوهش متوجه می شویم همین که زنی می خواهد اعتراضی کند، خانواده یا دوستان توصیه می کنند که بهتر است به خاطر فرزندان و سرنوشت آنان موضوع را فراموش کند و به سر زندگی اش برگردند. بسیاری تصمیم به جدایی می گیرند اما با توجه

به قانون هایی که در رابطه با طلاق

وجود دارد، مانند عدم رضایت شوهر به طلاق از خیر آن می گذرند. بسیاری از زنان، این خشونت ها را تحمل می کنند، تنها به این دلیل که استقلال مالی و اقتصادی ندارند و به تنهایی نمی توانند هزینه ی زندگی خود را تامین کنند. مراجعه و شکایت به نهادهای قانونی و قضایی نیز مشکلات و گرفتاری های خودش را دارد که مهم ترین آن اثبات ادعایی ست که زن می کند؛ اثباتی که نیاز به شاهد دارد. معمولاً خشونت هایی که

زن ها تحمل می کنند، به جز در مواردی که در خانه و در حضور فرزندان است، در خلوت صورت می گیرد و زن خشونت دیده که شهادی ندارد و نمی تواند اثبات کند، باید از اعتراض و شکایت قانونی صرف نظر کند. شهادت فرزندان هم معمولاً یا به دلیل صغر سن پذیرفتنی نیست و یا اساساً فرزندان جرات چنین شهادت دادن و اعتراف کردن در حضور پدری این همه خشن را ندارند. آخرین راه حل چه از سوی دستگاه های قانونی و قضایی و چه از سوی خانواده تحمل، سازش، مدارا و فراموش کردن مسئله است! به نظر می رسد پیش از هر اقدامی، نهادهای مسئول باید

در بررسی چرایی این ماجرا شاید، دلیل آن را بتوانیم بر گردن اعظم بیندازیم و آن، پذیرفتن ظلم و خشونت است که از سوی مرد به او وارد می شد رفتاری که اعظم، بنا به همان باورها و سنت هایی که ذکر شد چون هیچ حق و حقوق انسانی-فردی برای خودش متصور نبود تا بتواند به هر شکلی دست به اقدام دفاعی شخصی و یا اقدام قانونی بزند، تسلیم آن شده بود. اعظم هیچ عکس العمل اعتراضی از خود نشان نمی داد، زیرا همان طور که در خبرها به نقل از خانم مولاوودی آمده بود که، "اعظم بارها در واکنش به خشونت های فیزیکی همسرش شکایت کرده اما با پیشنهاد مراجع قضائی به خانه بازگشته است"، او از مراجعه به اعتراض هم نتیجه ای نمی گرفت.

آموزش‌های لازم را پیش از ازدواج به دختران و زنان بدهند و آن‌ها را با انواع خشونت‌های خانگی، اعم از جنسی و غیرجنسی آشنا و راه مقابله و برخورد منطقی و انسان‌وارانه را به آنان آموزش دهند.

خلاء عمده‌ای که موجب فربه شدن این اقتدار غیرانسانی-غیراخلاقی از سوی شوهر و نیز انفعال غیرانسانی-غیراخلاقی از سوی زن-همسر را موجب می‌شود، خلاء قانونی و خلاء فرهنگی ست. خلاءهایی که هریک به طور دیالکتیکی بر روی هم اثرگذار

هستند. قانون، که با مولفه‌های

مرد-پدرسالارانه در فرهنگی مردم‌محور تدوین شده است، به گونه‌ای خلاء فرهنگی را که در اثر سنت‌ها و قوانین سده‌ها پیش درونی انسان‌ها شده است تشدید می‌کند. در عین این که خود فرهنگ مردم‌محور که بر پایه‌ی خشونت استوار است نیز موجب تدوین قوانین ضدانسانی-ضداخلاقی شده است.

”چرا“یی این ماجرا تنها به این موارد که ذکر شد ختم نمی‌شود. ریشه‌ی اصلی و اولیه‌ی ”چرا“یی این چنین ماجراهایی وجود هنوز اقتدار ”مرد“ در چارچوب نظام مردم‌محور و پدرسالار جهانی ست؛ نظامی که در جهان امروز، شمول

آن زنان و مردان اقتدارگرا و ”مرد-زن سالار“ هستند. نظامی که اقتصاد و فرهنگ و سیاست جهانی را قبضه کرده و با گفتمان اقتدارگرایانه مردم‌محور خود افسار ”زیست“ جهان را به دست گرفته است و دردناک این است که بسیاری از زن-مادران بالقوه را نیز در این گفتمان وارد و آنان را نیز الینه این نظام اقتدارگرا کرده است. نظام اقتدارگرایانه‌ی ”مرد-پدر-زن سالار“ حاکم بر جهان

دیجیتالی و علم زده‌ی امروز ما، جهان را دوقطبی و در زیرمجموعه‌ی دوگانه‌های غیرانسانی-غیراخلاقی گفتمان مردم‌محورانه‌ی خود تقسیم کرده است. این دو قطبی شدن علاوه بر ادامه یافتن شقاق دوگانه‌ای که میان زن و مرد که در پس از دوران کشاورزی به وجود آمده بود، شد، موجب پیدایی پیام آوران با نوید رسیدن به ”توحید“ و ”عدالت“ نیز گردید.

”چرا“یی دیگر این ماجرا به ”فقر“، در مفهوم کلی آن مربوط می‌شود. چه فقر مادی و چه فقر

فرهنگی، که آن هم به دلیل استقرار و استمرار همان نظام دیرینه‌ی مردم‌محور پدرسالار در جهان دو قطبی ست که بر ساخته است. بخش عظیم مشکلات و گرفتاری و معضلات انسان امروز، به ویژه زنان و به ویژه در

کشورهای جهان سوم، فقر اقتصادی در کنار فقر فرهنگی ست؛ که هریک دیالکتیکی بر هم اثرگذارند و این یکی از هدف‌های بسیار مهم نظام امپریالیستی جهان‌خوار است. فقر اقتصادی و در پی سیراندن شکم خود و خانواده دویدن، مجالی به غنی کردن فقر فرهنگی نمی‌دهد. فقر فرهنگی نیز نمی‌گذارد انسان، در پی غنی

کردن فقر اقتصادی‌اش برود. این روند موجب درگیری‌ها و خشونت‌های بسیاری، چه در سطح جامعه و چه در سطح خانواده می‌شود.

به تازگی زمزمه‌هایی توسط برخی از مسئولان در رابطه با ضرورت جرم انگاری خشونت خانگی مطرح شده است. آیا به نظر شما، اراده‌ای توسط واضعان قانون در ایران

”چرا“یی این ماجرا تنها به این موارد که ذکر شد ختم نمی‌شود. ریشه‌ی اصلی و اولیه‌ی ”چرا“یی این چنین ماجراهایی وجود هنوز اقتدار ”مرد“ در چارچوب نظام مردم‌محور و پدرسالار جهانی ست؛ نظامی که در جهان امروز، شمول آن زنان و مردان اقتدارگرا و ”مرد-زن سالار“ هستند. نظامی که اقتصاد و فرهنگ و سیاست جهانی را قبضه کرده و با گفتمان مردم‌محور خود افسار ”زیست“ جهان را به دست گرفته است و دردناک این است که بسیاری از زن-مادران بالقوه را نیز در این گفتمان وارد و آنان را نیز الینه این نظام اقتدارگرا کرده است. نظام اقتدارگرایانه‌ی ”مرد-پدر-زن سالار“ حاکم بر جهان دیجیتال و علم زده‌ی امروز ما، جهان را دوقطبی و در زیرمجموعه‌ی دوگانه‌های غیرانسانی-غیراخلاقی گفتمان مردم‌محورانه‌ی خود تقسیم کرده است. این دو قطبی شدن علاوه بر ادامه یافتن شقاق دوگانه‌ای که میان زن و مرد که در پس از دوران کشاورزی به وجود آمده بود، شد، موجب پیدایی پیام آوران با نوید رسیدن به ”توحید“ و ”عدالت“ نیز گردید.

صالح

در این خصوص دیده می‌شود؟

خشونت، از هر نوعش جرم است و تا جامعه‌ای خشونت کلی در همه‌ی حوزه‌ها را از ساخت خود پاک نسازد، نمی‌تواند به محو خشونت خانگی اقدام کند. خشونت خانگی ریشه در خشونت جامعه دارد. زیرا اثرات و مضرات خشونتی که در سطح جامعه‌ی یک شهر و کشور و یا در سطح جامعه‌ی جهانی وجود دارد و انسان‌ها، همه، حضور بسیار عریان آن را از طریق وسایل ارتباط جمعی جهانی می‌بینند و می‌شناسند، مانند ویروسی مسری نه تنها در جامعه بلکه در خانواده و نیز در روابط افراد خانواده هم پراکنده می‌شود و اثر می‌کند.

وضع کنندگان قانون، بدیهی ست به هر موردی که آسایش و امنیت شهروندان و جامعه را ناامن کند حساسیت داشته و در پی از میان بردن آن هستند. اما نکته‌ی مهم برای وضع کنندگان قانون، (این جا وضع قانون برای حقوق زنان) پیروی از بخش عمده‌ای از قانون‌ها و سنت‌ها و نیز در ایران اسلامی، پیروی از قوانین شرعی

ست. شکی نیست که اسلام، عملاً - به دلیل عمده‌ترین پایه و اصل آن که توحید و عدالت است - همه‌ی کوشش‌های خود را برای وضع قوانین مبتنی بر دو اصل توحید و عدالت به کار می‌گیرد. اما نکته‌ی مهم تفسیر و تاویل‌های بعضاً متفاوت از خوانش و تفسیر و تاویل برخی مولفه‌ها و حکم‌های قرآنی و شرعی از سوی عالمان و تفسیرگران است. در حوزه‌ی حقوق برابر و عادلانه انسانی زنان، تدوین قانون می‌بایست با توجه کامل به حکم‌های محکم و متشابه باشد، اما هنوز اجماع کاملی میان همه‌ی روحانیون و علمای دینی در مورد تشخیص این که کدام حکم محکم و کدام متشابه است، وجود ندارد. بنابراین اگر خلاء‌ای در تصویب قانونی حقوق حق‌ی برابر و عادلانه زنان وجود داشته باشد، مربوط به عدم اجماع نظر عالمان دینی است.

به نظر می‌رسد با توجه به تفسیر و تاویل متن قرآن و استخراج معنا و کاربرد آیه‌ها برای تدوین فقه شیعی تنها و تنها باید به "بازخوانی و تفسیر و تاویل روزآمد" این احکام همت گماشت. آن چه امام خمینی در زمان حیات خود و بنا به نیاز جامعه به سه مورد آن، یعنی تغییر احکام استفاده از شطرنج و تخته نرد و خوردن ماهی اوزون برون، از نامشروع و یا حرام بودن به مشروع و یا حلال بودن اقدام کردند.

در همین رابطه، فکر می‌کنید که مجلس آتی که زنان به مراتب بیش‌تری را هم در خود خواهد دید، تا چه حد به این موضوع و رسیدگی به آن در چهارچوب قانون اهمیت خواهد داد و اساساً چشم انداز این مسئله را چطور ارزیابی می‌کنید؟

ببینید مسئله‌ی قانون گذاری، همان گونه که در پاسخ پیش گفتم، مسئله‌ای مهم و در چارچوب قوانین و سنت‌هایی ست که در کشور ما وجود دارد. قانونگذار، بی



من بعید می‌دانم با افشای خشونت خانگی از سوی زنان این مسئله در کم‌تر شدن اصل خشونت موثر باشد! اگر زنی، با همه‌ی مشکلات بسیاری که این افشاگری برای او خواهد داشت، حتی اگر اقدام به آن هم نکند، هیچ تاثیری در کم‌تر شدن خشونت نخواهد داشت. ارائه نکردن آمار، که می‌باید از سوی مقام‌ها و نهادهای رسمی باشد تا پذیرفته شود، می‌تواند به دلایل گوناگون باشد. نخست این که اگر آماری هم ارائه شود، آماری واقعی از میزان خشونت‌های اعمال شده به زنان نیست. زیرا این آمار از طریق زنانی به دست می‌آید که ناگزیر و بنا به دلایلی بعضاً اتفاقی یا برای نجات جان‌شان، به نهادهای مربوطه مراجعه می‌کنند. دیگر این که این افشاگری از سوی زنان، موجب آگاه شدن بسیاری از خشونت‌گرایانی می‌شود که به دلیل اطلاع از پیامدهای بعدی خشونت‌گری‌های‌شان، یعنی مثلاً، عدم برخورد قانونی با آنان و مجازات‌کردن‌شان، ترسشان بریزد و خیلی خوش‌خیال‌تر بتوانند به اعمال این خشونت‌ها ادامه دهند.

نکته‌ی دیگر این که، ارائه‌ی آمار در رابطه با امری غیرانسانی در کشوری که قانون تنبیه و مجازات برای آن کار خلاف وجود ندارد، چه دردی را می‌تواند دوا کند؟

بدیهی ست، خود زنان در این مورد مقصر اصلی هستند و سکوت و انفعال آنان، مردان این چنینی را نسبت به انجام و تکرار این نوع خشونت‌ها جری‌تر می‌کند. شما وقتی خلاقی انجام می‌دهید و می‌دانید نهادی برای تنبیه یا جرمه‌ی شما نیست، چه دلیلی دارد که به کار

اما در حال حاضر با این کمیت بسیار ناچیز از زنان نماینده در مجلس، که پس از حدود سی و هفت-هشت سال تازه در مجلس دهم به ۱۸ نفر رسیده است، امید چندانی به تدوین و تصویب قانون‌های کاملاً برابر و عادلانه در رابطه با حقوق حق‌های زنان ندارم. منظورم این است که زنان، که در مجلس دهم هنوز، تنها در صد بسیار کمی از کل نمایندگان مجلس هستند، هر چقدر هم به حقوق حق‌شان باورمند باشند و کوشش کنند، آن نتیجه برابر و عادلانه مورد خواست زنان، حاصل نمی‌شود. مگر زمانی که مردان ما به این واقعیت انسانی-اسلامی که زن و مرد برابر و مانند یکدیگر آفریده شده‌اند و در بهره‌گیری از همه‌ی حقوق انسانی مانند هم هستند، برسند. آن هنگام شاید زنان نفس راحتی در رابطه با رسیدن به حقوق برابر و عادلانه انسانی‌شان بکشند!

خلاف خود ادامه ندهید. وقتی جامعه این حساسیت و این دغدغه را ندارد که در برابر این خلاف کاری‌ها و خشونت‌هایی که هر روز و هر زور شاهد رخ دادن هزاران نوع از آن هست، عکس‌العملی

توجه و بی‌اعتنا به موارد پیش گفته شده، نمی‌تواند برای تصویب قانون اقدام کند. در مورد موثر بودن حضور زنان در هنگام قانونگذاری، باید بگویم که برای اموری که به خود زنان، و تنها برای مسائل فیزیولوژیکی جنسی زنانه‌شان مربوط باشد، نیاز بسیار مبرم است. اما در حال حاضر با این کمیت بسیار ناچیز از زنان نماینده در مجلس، که پس از حدود سی و هفت-هشت سال تازه در مجلس دهم به ۱۸ نفر رسیده است، امید چندانی به تدوین و تصویب قانون‌های کاملاً برابر و عادلانه در رابطه با حقوق حق‌های زنان ندارم. منظورم این است که زنان، که در مجلس دهم هنوز، تنها در صد بسیار کمی از کل نمایندگان مجلس هستند، هر چقدر هم به حقوق حق‌شان باورمند باشند و کوشش کنند، آن نتیجه برابر و عادلانه مورد خواست زنان، حاصل نمی‌شود. مگر زمانی که مردان ما به این واقعیت انسانی-اسلامی که زن و مرد برابر و مانند یکدیگر آفریده شده‌اند و در بهره‌گیری از همه‌ی حقوق

انسانی مانند هم هستند، برسند. آن هنگام شاید زنان نفس راحتی در رابطه با رسیدن به حقوق برابر و عادلانه انسانی‌شان بکشند!

صالح اگر بپذیریم که افشای خشونت خانگی از سوی زنان در کم‌تر شدن خشونت موثر است، چرا در ایران تلاش موثری حداقل برای ارائه‌ی آماری نزدیک به واقعیت، صورت نمی‌گیرد؟ این سوال با علم به این مطرح می‌شود که ارائه‌ی آماری دقیق در این رابطه تقریباً ممکن نیست اما در بسیاری از

کشورها آمارهای نزدیک به واقعیتی ارائه می‌شود و در ایران تنها باید به آمارهای تماس‌های وارده به اورژانس اجتماعی که عموماً از چند صد مورد تجاوز نمی‌کند، بسنده کرد...

نشان داده و جهت گیری کند، چگونه شخص موردخسختون می‌تواند به نهادهای مربوطه برای دادخواهی مراجعه کند؟ تا هم نجات یابد و هم بتواند فریادی قانونی سر دهد؟

البته من با این گفته‌ی شما که در بسیاری از کشورها آمارهای نزدیک به واقعیت ارائه می‌شود، موافقم، اما باید بدانیم که همه‌ی آن‌چه آن‌جا هم اتفاق می‌افتد اعلام نمی‌شود تا آمار دقیق به دست بدهد. شاید به جز چند کشور اسکاندیناویایی یا ایسلند، کم‌تر کشور غربی باشد که این خسختون‌ها از سوی خسختون دیده‌ها به مراجع قانونی گزارش شود. من خودم در امریکا و در کلان شهر لس آنجلس به چشم دیدم - در همسایگی جایی که میهمان بودم - که یک زوج حدود بیش از دوساعت با هم دعوا و مرافعه و کتک

کاری کردند، به گونه‌ای که صدای شکسته شدن بطری یا پرتاب اشیاء خطرناک کاملاً به گوش می‌رسید. اما بعد از فروکش کردن دعوا و خسختون‌ها انگاری حادثه‌ای رخ نداده است. شما صبح می‌بینید زن و شوهر، هر یک سوار اتومبیل خود شده و به سر کارشان می‌روند. این خسختون‌های خانگی، که بخش عظیمی از آن ناشی از مشکلات اقتصادی یا فرهنگی و حتی عقیدتی ست، به دلیل ساختار غیرعادلانه‌ی نه تنها جنس-جنسیتی، بلکه به دلیل فضای غیرعاطفی و غیرعادلانه‌ی زیستی، متأسفانه در اغلب

جوامع وجود دارد. می‌دانم که اگر بگویم بخش عظیم آن به باور مردان در نظام مردمحور باز می‌گردد که هنوز هنوز، در جهان، خود را جنس اول و قدرتمندتر و برتر از زنان می‌دانند، نگرانم که مبدا متهم به رادیکال بودن در حوزه‌ی حقوق زنان بشوم!

حالا فرض می‌کنیم در ایران به آمار واقعی انواع خسختون‌های خانگی که در آن زن-همسر و حتی فرزندان (نمونه‌ی اعظم و فرزندان) مورد این چنین خسختون‌های وحشتناک انسانی از سوی شوهر-پدری معتاد که هیچ تسلطی بر کنترل رفتار خود ندارد و در

زمره‌ی بیماران روانی در یک جامعه‌ی سالم تعریف می‌شود، دست یافته باشیم، آیا هیچ قانونی و هیچ راه‌حلی برای جلوگیری از ادامه‌ی آن و اصلاح فرد متجاوز خاطی داریم؟ تا اُبژه‌ی مورد خسختون و ستم و ظلم، بتواند دادخواهی کند؟

صالح به نظر شما اساساً شیوه‌ی طرح مسئله‌ی خسختون خانگی در کشور ما با توجه به عدم وجود قوانین حمایتی برای زنان، چگونه باید باشد؟

این پرسش شما، پاسخش باید از سوی متخصصان جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، رفتارشناسی و غیره داده شود. از نظر من به عنوان یک پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان، که حداقل هفته‌ای چند مورد از این خسختون‌ها را در خبرها پی می‌گیرم، پیش از تدوین و

تصویب قانون، که به تنهایی مانع توقف این معضل نمی‌شود، آگاهی جامعه از چنین حوادثی همراه با آموزش دفاع شخصی و اعتراض مقطعی برای نجات جان فرد مورد خسختون از کارهای بسیار خوب می‌تواند باشد. من طرح مستقیم مسئله‌ی خسختون در جامعه و نیز در خانواده را به صلاح نمی‌دانم، اما... تشویق جامعه به تعامل و بردباری در برابر مشکلات، به دوستی، به مهر ورزیدن، به رفتارهای انسان‌وارانه و از همه مهم‌تر به آموزش فرزندان خانواده به سازش و مدارا با یکدیگر را راهکاری فرهنگی در توازی با

حالا فرض می‌کنیم در ایران به آمار واقعی انواع خسختون‌های خانگی که در آن زن-همسر و حتی فرزندان (نمونه‌ی اعظم و فرزندان) مورد این چنین خسختون‌های وحشتناک انسانی از سوی شوهر-پدری معتاد که هیچ تسلطی بر کنترل رفتار خود ندارد و در زمره‌ی بیماران روانی در یک جامعه‌ی سالم تعریف می‌شود، دست یافته باشیم، آیا هیچ قانونی و هیچ راه‌حلی برای جلوگیری از ادامه‌ی آن و اصلاح فرد متجاوز خاطی داریم؟ تا اُبژه‌ی مورد خسختون و ستم و ظلم، بتواند دادخواهی کند؟

راهکارهای حقوقی آن می‌دانم.

در عین حال نهادهای مدنی و سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد = NGO) مسئولیت سنگینی برای یافتن راهکارهای قانونی دارند. یکی از این راهکارها تعامل و گفت و گو با معاونت ریاست جمهوری در امور زنان و خانواده و پیشنهاد تدوین لایحه‌های مرتبط با توقف این جرم‌ها - که معمولاً از سوی مردان، پدران، شوهران و حتی گاهی اوقات از سوی بسیاری زنان و مادران صورت می‌گیرد، - در قالب قوانین تنبیهی-مجازات‌ی و ارائه‌ی آن

رفتار متفاوت باشد. مهم‌ترین مولفه‌ی خشونت ورزی، تربیت و اندیشه‌ی فرهنگی افراد است. شرایط اقتصادی، معمولاً با توجه به تغییرات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره در حال تغییر و نوسان است. اما شرایط فرهنگی دیرپاتر است و اثرگذاری‌اش بیشتر.

این‌که اگر از سوی نهادهای فرهنگی آموزش‌های لازم صلح جویانه و ایمانی و تشویق به بالا بردن بردباری به شهروندان داده شود، بدون شک امکان تامین نوعی فضای صلح آمیز در خانواده فراهم می‌شود و احتمال زمین گیرشدن خشونت بیش‌تر می‌شود. بنابراین غنای فرهنگی، چه در خانواده‌های بالادست و چه فرودست، امکان پایین آوردن رفتارهای خشونت آمیز را بالا می‌برد.

صلح به نظر شما، قربانیان خشونت، تا چه اندازه می‌توانند به کاهش رفتار خشونت‌آمیز کمک کنند؟

این بستگی دارد به شرایط و وضعیت زمانی "حال" قربانی خشونت. بسیاری از آسیب دیدگان هستند که با آگاهی‌های واقع‌گرایانه و روش‌های آموزشی روان‌شناسانه‌ای که دریافت کرده‌اند در شرایط بسیار مناسب روحی قرار دارند. اینان می‌توانند با ارائه‌ی تجربیات خشونت‌های اعمال شده به خود، نقش بسیار مهمی در آگاه کردن جامعه و نشان دادن نمونه رفتارهای مهرآمیز به جای خشونت‌گرایی، به مردان و زنانی که اقدام به خشونت می‌کنند یاری برسانند. اعمال خشونت، همان اندازه که خشونت‌زده را که قربانی خشونت هست آزار می‌دهد که خشونت‌گر آزار می‌بیند. هر فعلی که حادث می‌شود و صورت می‌گیرد از سوی فاعل به مفعول است، به عبارتی دیگر تا خشونت‌گر، "خشونت" را در درون خود حاضر و احیاء نکند نمی‌تواند آن را به قربانی خشونت انتقال دهد.

صلح با تشکر از فرصتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح قرار دادید.

توضیح

* همه‌ی نقل قول‌های داخل [] از خبرگزاری ایسنا است.

به مجلس قانونگذاری و پیگیری آن تا حصول نتیجه است. البته در کنار آن، همان‌طور که گفته شد، کار فرهنگی و آگاهی‌سازی جامعه نیز یکی از مهم‌ترین راهکارهایی است که می‌تواند - گرچه شاید در دراز مدت، اما - خشونت را از جامعه بزدايد!

صلح آیا می‌توان خشونت خانگی را اغلب متعلق به زنان طبقات خاصی (مثلاً طبقه فرودست) دانست یا چنین دیدگاهی صحیح نیست؟

خشونت، بخشی از رفتارهایی است که انسان‌ها در طول زندگی‌شان، به ویژه در کودکی و نوجوانی، چه در خانواده و چه در جامعه با آن آشنا و روبرو می‌شوند. خشونت اساساً "بالقوه"‌ای در انسان است که در شرایط ویژه‌ی خودش، که بسیار هم متفاوت است، می‌تواند "بالفعل" شود. این شرایط و عوامل را اگر هوشیارانه و هوشمندانه از جامعه بزداييم، بدون شک هم از میزان خشونت کاسته خواهد شد و هم از میزان خشونت دیده! بنابراین خشونت در جامعه‌های ناسالم، کم رشد یافته، بیمار، مصیبت زده، قحطی زده و غیره بیش‌تر دیده می‌شود.

تقسیم بندی طبقات بالادست و فرودست، به ویژه در این سه دهه‌ی اخیر و در ایران، با تقسیم بندی طبقاتی که پیش‌تر در جامعه‌ی ما وجود داشت، به کلی متفاوت و دگرگون شده است. نخست باید تعریف بالادست-فرودست را در جامعه‌ی کنونی ایران ارائه بدهیم! آیا منظورمان بالادست-فرودست اقتصادی است یا بالادست-فرودست فرهنگی؟!

مسائل اقتصادی نخستین خلایق است که فرد با آن روبروست، هم سیراندن شکم خود و خانواده و هم تامین منابع مالی برای زندگی. همین مسئله، که نقش بسیار بزرگی در روابط عاطفی و احساسی افراد یک خانواده دارد، بهانه‌هایی نسبتاً موجه به دست می‌دهد تا مثلاً مرد خانواده، که بار سنگین تامین هزینه‌های زندگی بر دوشش هست، به خشونت روی بیاورد.

اگر فکر کنیم در خانواده‌های بالادست اقتصادی خشونت وجود ندارد، در اشتباه هستیم. تنها تفاوت این دو با هم این است که نوع خشونت به دلیل شرایط اقتصادی، احتمالاً می‌تواند در شکل و

خشونت خانوادگی: زنان کتک خورده

هم با اولین برخورد، به کتک کاری و زد و خورد توسل می‌جوید و در این صورت قباحات خشونت از بین می‌رود و نه فقط در خیابان کتک کاری می‌کند، بلکه در خانه‌اش هم آن را تکرار می‌کند... نمی‌توانیم بگوییم این مرد زنش را زد و تمام شد؛ آن بچه‌ای که در گوشه‌ای ایستاده و کتک نخورده، فردا در جامعه هم مردم را می‌زند، هم بچه‌ی خودش را می‌زند و هم زنش را. به همین دلیل بنده در برخورد با خشونت هیچ وقت به مشخصه نمی‌گویم که این آقا یا این خانم را بیاورید تا ارشادش کنیم. ما باید از دولت بخواهیم که آرامش را ترویج کند. دخالت دولت و نهادهای دولتی بسیار مهم است؛ یعنی دولت باید یک سری تجدید نظر در قوانین بنماید، به خصوص قوانین حمایتی از قربانی."

هرچند این کتاب همان طور که گفته شد بر اساس نتایج یک پژوهش در سال ۱۳۷۶، نوشته شده و طبیعتاً طی دو دهه تغییرات زیادی در آمار و ارقام رخ داده است اما به دلیل کمبود پژوهش‌های مستقل در ایران، "خشونت خانوادگی: زنان کتک خورده" از منابع ارزشمندی است که در زمینه‌ی خشونت علیه زنان وجود دارد و هم‌چنان می‌تواند مورد استفاده‌ی علاقه‌مندان قرار داد.

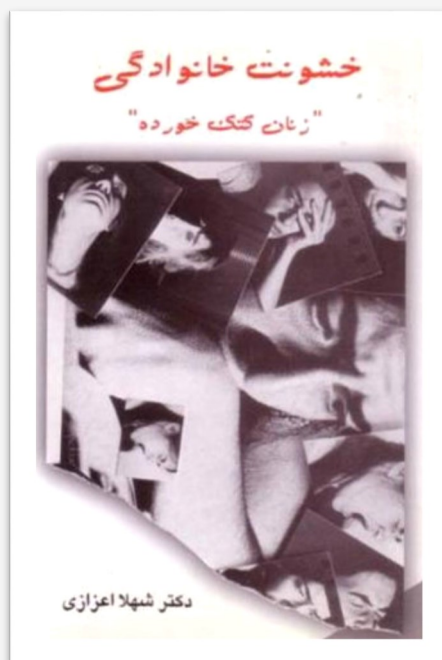
نام کتاب: خشونت خانگی: زنان کتک خورده

نویسنده: شهلا اعزازی

ناشر: سالی

تاریخ نشر: تهران -

اسفندماه ۱۳۸۰



کتاب "خشونت خانوادگی: زنان کتک خورده" توسط شهلا اعزازی تألیف شده است. شهلا اعزازی که دکترای خود را از دانشگاه وین اتریش دریافت کرده، پژوهشگر، جامعه‌شناس، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی و استاد دانشگاه در رشته‌هایی نظیر جامعه‌شناسی و مطالعات زنان است.

کتاب فوق الذکر، دربرگیرنده‌ی نتایج یک پژوهش کیفی درباره‌ی ۵۳ زن مراجعه کننده برای مشاوره به مراکز مشاوره‌ی خانواده در تهران طی تیرماه ۱۳۷۶ تا پایان دی‌ماه همان سال، و شامل سه بخش است. بخش اول خواننده را با خشونت خانوادگی و اهمیت فردی و اجتماعی آن آشنا می‌کند. بخش دوم به بررسی دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناسان گوناگون در رابطه با خشونت خانوادگی اختصاص دارد و بخش سوم مربوط به نتایج به‌دست آمده از پژوهشی است که از طریق مصاحبه‌های خصوصی حاصل شده است.

نویسنده در رابطه با چرایی انتخاب اصطلاح "خشونت خانوادگی" در این کتاب می‌نویسد: "عنوان خشونت خانوادگی مربوط به خشونت‌هایی است که معمولاً توسط یکی از اعضای خانواده (معمولاً مردان) نسبت به سایر اعضای خانواده انجام می‌شود که این پدیده توسط دیدگاه‌های گوناگون به نام‌های مختلفی اعم از خشونت خانوادگی، خشونت زناشویی، زن‌آزاری، کتک زدن زنان و کودک‌آزاری نام‌گذاری شده است. ما در این کتاب از اصطلاح رایج خشونت خانوادگی استفاده خواهیم کرد؛ زیرا هدف از خشونت تاکید بر خشونت خانوادگی و ویژگی‌های آن و خصوصیت‌های آن و تاثیر خشونت بر زندگی اجتماعی می‌باشد."

دکتر شهلا اعزازی می‌نویسد: "خشونت خانوادگی تحت تاثیر خشونت اجتماعی است؛ یعنی وقتی ساختار جامعه خشن است، خانواده هم که یکی از نهادهای جامعه است، بازتابی از ساختار خشن جامعه را نشان خواهد داد که منشاء آن یا قانون یا آداب و رسومی حفظ شده است. خشونت خانوادگی به جامعه بر می‌گردد و از سوی دیگری خشونت خانوادگی، هنجارهای خشن را در جامعه تقویت می‌کند؛ یعنی یک دایره‌ای می‌شود که دائماً همدیگر را تقویت می‌کنند و جامعه خشن‌تر می‌شود. بچه‌ای که در خانواده فقط یاد گرفته که با کتک راه حل مسائل را پیدا کند، در جامعه

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوق اجتماعی خط صلح
شماره ۶۱ - خرداد ۱۳۹۵ - سال هفتم

